

## پیام حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در یادمان رفیق آذر درخشان

### رفقا و دوستان

اخگری از جنبش کمونیستی و جنبش زنان خاموش شد و آتشی بر دل ما زد. از دست دادن آنان که در برابر تندر می ایستند و خانه را روشن می کنند سخت و ناگوار است. از صمیم قلب از شما عزیزان: افراد، احزاب و تشکل های جنبش کمونیستی و چپ ایران و دیگر کشورها، از همزمان و یاران مان در چهار گوشه ی جهان که در سوگ آذر عزیز، تکیه گاه ما و خانواده اش بودید، فدرانی می کنیم. هیچ کلامی نمی شناسیم که بتواند زیبایی این همبستگی را به شایستگی بازگوید. این همبستگی جلوه ای است از رویای تاریخی برای برپا ساختن جامعه ای که بشریت بتواند موجودیت اجتماعی اش را، مستقیم و بی واسطه، زندگی کند.

احساس مشترک همه ی ما این است: آه! آذر را چه زود از دست دادیم. نه به این خاطر که 53 سال بیش نداشت. نه به این خاطر که بسیاری از شما عزیزان تازه با او الفتی یافته بودید. بلکه اساسا به این دلیل که هنوز ظرفیت های فکری و عملی انقلابی اش در حال شکفتن بود. هنوز در آستانه تولدهای دیگر بود.

مهر مشترک ما نسبت به آذر، در عین حال، واکنشی است به تجربه مشترکمان در راه ریشه کن کردن جامعه طبقاتی. همه ما که سودای تغییر بنیادین جامعه مان را در سر داریم با مسائل و دلنگرانی های همانندی مواجه بوده ایم و متاثر از پسروری ها و پیشروی های این راه. راهی که در آن حماسه ها آفریدیم و اشتباهات بزرگ مرتکب شدیم. بازاندیشی در باره این تجربه و معضلات آن دغدغه آذر بود. تضادها را تشخیص می داد، تشریح می کرد و راه رهایی را با درک پیچیدگی هایش نشان می داد. در حرفهایش نیروئی نهفته بود که روح شتونده را تکان می داد. آن چه را که باور داشت، زندگی می کرد.

آذر اول بار در سال ۱۳۵۷، زمانی که شراره های سوزان انقلاب زبانه می کشید و مبارزات توده ها روز به روز گسترش می یافت به اتحادیه کمونیست ها پیوست. اما، آذری که می شناسیم و حزبی که او عضو بود اساسا برآمده ی دورانی هستند که اتحادیه کمونیست ها از خاکستر خویش سر برآورده و راه پیشروی را از میان گذرگاه های پرپیچ و خم می گشود.

به قول شاملو تنها توفان، کودکان ناهمگون می زاید. آذر در اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی (دهه ی ۶۰) به همراه دو فرزند خردسالش از ایران خارج شد و در تبعید دوباره به اتحادیه کمونیست ها پیوست.

در این زمان بازماندگان اتحادیه که اکثرا جوانانی بیش و کم سی ساله بودند، رفقای جانباخته را به خاک سپرده، زخم ها را بسته و با سوال های بزرگی که شکست پیش آورده بود، دست و پنجه نرم می کردند. نه فقط با سوال های شکست انقلاب ایران، بلکه همچنین با مسائلی که عقب گردهای مهم تاریخی جهانی مانند احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق و تبدیل جنبش های رهایی بخش ملی در سه قاره به نظام های سرکوب گر و ارتجاعی پیش کشیده بودند.

زیربار شکست انقلاب ایران و ضربات سهمگینی که سازمان ها و احزاب جنبش کمونیستی را متلاشی کرد، کمر عده زیادی از مبارزین خم شد؛ اما عده ای دیگر نیز آبدیده شدند و راه را ادامه دادند. آذر یکی از استوارترین آن ها بود.

قیام سرداران سال ۱۳۶۰، با آماج سرنگونی جمهوری اسلامی، نیروی محرکه ی بزرگی بود برای ادامه راه و گذر از برزخ و بحران. ولی، اگر این نیرو با پاسخ گوئی به پرسش های نظری و سیاسی که شکست های بزرگ به میان کشیده بودند همراه نمی شد، استواری در راه ناممکن بود. ما روحیه اوژن پوتیه را داشتیم که پس از شکست کمون پاریس «انترناسیونال» را سرود. اما کار مارکس، یعنی جمع بندی از شکست کمون نیز سخت ضروری بود.

تشخیص و حفظ آن چه درست بود و دور ریختن آن چه غلط، اما، کاری بس دشوار بود. کمی ناپایداری و روی آوری به راه حل رایج سوزاندن ترو خشک، دست آخر ما را به بن بست و چه بسا



دو نسل سرخ  
مصاحبه درباره نشست نیروهای چپ و  
کمونیست  
جنگ داخلی در سوریه - دورنمای  
تشکیل کشور کردستان

از اوین تا کهریزک!  
به قلم آذر درخشان  
نصایح یونانی ژرژک - سخنرانی  
مریم جزایری در یونان

از آهن مذاب تا گدازه خشک نگاهی  
به ادبیات و هنر در شوروی  
قانون اساسی یک کشور سوسیالیستی

انقلاب فرهنگی در چین  
مصاحبه با باب آواکیان

چند پیام به یاد آذر درخشان  
صفحه 27

آذر احترام عمیقی به هنرمند متعهد داشت. به اهمیت هنر و ادبیات و تاریخ، در بازتولید نظام ستم و استثمار یا در مبارزه علیه آن آگاه بود. دانش خوبی در این زمینه داشت که افکارش را تیزتر، بیانش را شیواتر و گام هایش را در تغییر جهان سبک بال تر می کرد.

آذر اهمیت زیادی به مطالعه ی تئوری و تولید فکر می داد. اهمیت آن را به همه ی رفقا، اعم از زن و مرد، گوشزد می کرد اما به ویژه از رفقای زن می خواست که ظرفیت های خود را در این زمینه بالا ببرند. می گفت: این توانائی فقط با تجربه کردن ستم حاصل نمی شود؛ ما بدون مطالعه و درک تئوری های کمونیستی نخواهیم توانست راه را از بیراهه تشخیص دهیم و مسیر طولانی مبارزه برای رهایی زنان و رهایی بشریت را تا آخر بیمائیم.

تا واپسین روزهای زندگی دیدگاه های نوین کمونیستی را مطالعه و تا آن حد که توان داشت تبلیغ و ترویج می کرد. می گفت: به طرق مختلف سعی کرده ام اذهان را متوجه این نظریه ها کنم. به ویژه در زمینه ی رهایی زنان! چون بدون این نظریه ها جنبش ما می میرد. می گفت: بقیه فکر می کنند این تئوری ها مال ماست. در حالیکه مال همه است. چیزی را که حقیقت است نمی توان در انحصار این حزب و آن گروه درآورد. این حقایق برای نجات و تقویت جنبشی است که بدون آن رهایی از ستم و استثمار خیالی بیش نیست.

ذهن فعال و روحیه ی رزمنده اش در مبارزه با بیماری سرطان هم یاری اش می رساند. می دانست درگیر جنگی است که پیشاپیش نتیجه اش روشن است. اما در جنگ با این دشمن هم تا آخر خط رفت و بازهم الهام بخشید.

شورش گری، آگاهی، دانائی، آشتی ناپذیری با هر چه بوی کهنگی می داد، سخت کوشی و پیگیری در ممکن کردن غیر ممکن ها. کدامین را بگوئیم که شاخص آذر بود!

آذر یک کمونیست بود. آن هم در زمانه ای که مرگ این آرمان بارها اعلام شده است. خود را فعال تمام وقت این راه می دانست و با تمام وجود مبارزه می کرد تا نسل جدیدی از کمونیست های انقلابی رهروان این راه شوند. پیامش به نسل جوان این بود که تجارب انقلابی نسل گذشته را از آن خود کنید، بر شانه های ما بایستید و افق های دور را روشن تر از ما ببینید و قله های جدیدی را فتح کنید. چشمان خندان از دیدن جوانانی که این پیام را گرفته بودند می درخشید.

ستمیدگان هنگامی که چنین آذری را به گل می نشانند، به توانائی عظیم خود به تغییر جهان باور می آورند. آذرها به الگوی مبارزه و ادعاینامه کوبنده ای علیه نظام اجتماعی ارتجاعی حاکم بر جهان تبدیل می شوند. حس اعتماد نوینی در قلب ها جوانه می زند که: آری! می توان و باید نظام ستم و استثمار را پائین کشید و دنیائی نو آفرید.

آذر زنده نماند تا در میان امواج خروشان یک انقلاب واقعی، شاهد دفن نظام منفور جمهوری اسلامی باشد. زنده نماند تا بلند شدن موج نوین انقلاب های پرولتری و پاکیری جوامع سوسیالیستی نوین را ببیند. سوسیالیسمی که باید هزار بار بهتر از سوسیالیسم های پیشین باشد. آری! زنده نماند تا آن را ببیند اما خطوطش را در خیال ترسیم می کرد و داربست هایش را بالا می برد.

آنگاه که امواج نوین انقلابی در ایران و جهان بلند شوند، چهره آذر و آذرها چون ستاره ای سرخ بر فراز آن نقش خواهد بست.

آذر: بگذار یک بار دیگر، آهنگ رهایی و انقلاب را بسرائیم. و این بار بی تو. و با تو عهد کنیم که تا دم آخر، پایدار و ثابت قدم بر آرمان مشترک پای فشاریم و اندوه مان را به مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگونی نظام سرمایه داری و رسیدن به کمونیسم جهانی تبدیل کنیم.

در این راه پر افتخار، یاد و نام تو همیشه با ماست و گرمی بخش مبارزه مان.

دردود رفیق فراموش نشدنی مان؛ آذر

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

۱۹ خرداد ۱۳۹۱ - ۸ ژوئن ۲۰۱۲

منجلا ب انحلال طلبی می کشاند. آذر در زمره رفقای بود که هم شجاعت گسست از ایده های کهنه را داشت و هم جسارت دفاع از دستاوردهای گذشته را.

تبعید، شرایط استثنائی را برای پیوند دوباره ما با کمونیست های انقلابی جهان فراهم آورد. انترناسیونالیسم پرولتری را دوباره، در سطح و معنائی گسترده تر، کشف کردیم. آذر بی وقفه از سرچشمه این انترناسیونالیسم نوشید و قد کشید. او قلبی بزرگ و فکری بلند داشت. خود را همبسته ی همه جای دنیا می دانست. قلبش با مبارزه ی همه ستمدیدگان جهان، در هر گوشه ی آن، می تپید: از فلسطین و هند و بنگلادش و نپال تا پرو و کلمبیا و ایالات متحده آمریکا. مشاجرات نظری درون جنبش بین المللی کمونیستی را به دقت دنبال می کرد و در آن ها درگیر می شد. جهش های تئوریک در کمونیسم علمی را با ولع می بلعید. از هر دانشی که قدرت تشریح مسائل را داشت به وجد می آمد و برای پذیرش هر نظریه ای که موضوع ها و معضل ها را بهتر و درست تر تشریح کند، باز بود.

پیوند ناگسستی اش با زندگی و مبارزات توده های تحت ستم و استثمار، شوق او را در جذب رهاوردهای تئوریک مارکسیستی شعله ور می کرد زیرا می دانست توده ها بدون علم انقلاب محکوم به بردگی ابدی هستند. سال ها پیش کتابی به همین نام را برای چاپ صفحه بندی کرد. جمله پشت کتاب «علم انقلاب»، جمله ی مورد علاقه اش بود و هنگام مشاهده ی خیزش های توده ای آن را زمزمه می کرد: آیا زنجیرهایشان را پاره خواهند کرد یا فقط آن را تکان خواهند داد؟

دوران بازسازی اتحادیه کمونیست ها، دوران واریسی خط و گسست از دیدگاه های نادرست و تکامل دیدگاه های درست بود. یکی از عناصر تعیین کننده ی این فرآیند، گسست جسورانه ی اتحادیه از دیدگاه های رایج در مورد ستم بر زن بود؛ که در شکوفائی آذر نقشی به سزا داشت. آذر پیام آور و مبلغ دانا و ماهر این خط شد و به تعمیق آن نیز یاری رساند. هرچه پیشتر می رفت، معنای زن بودن در این جهان را عمیق تر احساس و درک می کرد. می فهمید نه فقط در جامعه و خانواده، حتا در تشکیلاتی کمونیستی که هدفش ساختن جهانی بدون طبقه و بدون زن و مرد است، روابط جنسیتی ستم گرانه به اشکال پیچیده و پوشیده ای خود را تحمیل می کند و شورش علیه آن رواست.

و این، جدالی است که تا رسیدن به جامعه و جهان کمونیستی بر ساحل زندگی جریان خواهد داشت.

از سال ۱۳۷۶ به بعد، فعالیت های حزبی آذر در زمینه ی ایجاد قطب انقلابی در جنبش زنان ایران، متمرکز شد. پایداری و پیگیری آذر در رشد سازمان زنان هشت مارس و بطور کلی در کمک به شکل گیری قطب انقلابی زنان در برابر قطب رفرمیستی و سازشکار، زبازند همه است. آذر به سخنگوی برجسته ی این قطب تبدیل شد.

زمانی که جمهوری اسلامی پی برد زنان ایران آتشفشانی در حال انفجارند، طرحی ریخت برای خنثی کردن آن و پیاده نظام «فمینیست های اسلامی» خود را به میدان آورد. جواب آذر این بود که: نباید بگذاریم جنبش زنان به دام طرح های سیاسی جناحی از رژیم بیفتد. او در مقابل این طرحها ایستاد، راهی دیگر را نشان داد، سایرین را نیز بدان سو فرا خواند و بر سر آینده های متفاوت پای کوبید.

جریان هائی را که در دعوای میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی، سمت این یا آن را می گرفتند بشدت به نقد می کشید. نه تنها جمهوری اسلامی و نظام های کم و بیش مشابه آن در کشورهای تحت سلطه ی دیگر را، همچنین نظام های دموکراسی غربی را نیز کهنه و متعلق به گذشته می دانست که وابسته اند به استثمار انسان از انسان و ستم جنسیتی و در نتیجه، شایسته سرنگونی.

آذر متحد کننده ی خوبی بود. در تلاش برای شکل گیری اتحادهای بزرگ انقلابی در جنبش زنان، هم بر اصول پافشاری می کرد و هم آماده ی نشان دادن نرمش های ضروری برای رسیدن به این هدف. با رفقای احزاب و گرایش های دیگر زود جوش می خورد و با آنان ارتباط فکری برقرار می کرد. نه به روش سازش و مخرج مشترک گرفتن، بلکه با استدلال کردن. فقط یاد نمی داد. در یاد گرفتن نیز خبره بود. هر جرعه ی شناخت و هر جرفه آگاهی را با شادی جمع می کرد و به رفقای انتقال می داد.

## دو نسلِ سرخ

اولدوز درخشان

روی خط رادیکال- ارگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران، شماره ۳



**گفتند:** نسل جنگ و آوارگی، نسل آشفته‌گی و خفقان، نسل بی‌امید و بی‌ترانه بی‌سرود، گفتند: نسل بی‌سوال، نسل صف‌های طولانی و ریخت و قیافه‌های اخمو، نسل بی‌خاطره، بی‌ریشه، نسل ارتش بیست میلیونی خمینی، رای بیست میلیونی خاتمی و توهم میلیونی سبز. نسل سانسور تاریخ و سیاست و هنر، گفتند: بچه‌ی دهه ی شصتی، افسرده، خشمگین و قهر، نسل مسجد و حسینیه و نوحه، نسل آژیر خطر و بمباران و تابوت‌های خالی، گفتند: غنچه‌های انقلاب، نسل دهه‌ی فجر و آیین مدارس و دعا به جان رزمندگان اسلام. این همه را گفتند و با افسوس این همه دروغ دیواری برگرد نسل من کشیدند. دیوار بی‌اعتمادی به خود و به آینده، دیوار قهر، دیوار ناامیدی و یاس.

آنقدر گفتند تا باورمان شود نمی‌توانیم، نمی‌شود، ممکن نیست، تنها راه رهایی، رای مقلدانه! صحنه را استادانه چیدند، تا بی‌پرسی پذیریم و سرنهیم، اما ریشه‌های نسل ما به خون سرخ‌ترین الاله‌های آتشین انقلاب سیراب بود. از پس این همه دروغ سرانجام ریشه‌ها استوار شد، قد برافراشت و بر ضد هرچه دروغ شورید و در تاریکی اینهمه یاس دستان نسلی را جست که رسم معجزه می‌دانست. نسلی که توانسته بود، نسلی سرخ که تاریخی عظیم نگاشته بود. از گردنه‌ها گذشته بود و تجربه‌ی روزگاری بس سخت و سرد را در کوله بار داشت. دستان نسل من هرچند دیر، هرچند دور، به چنین دستانی پیوند خورد. ریشه‌هایش را یافت و بالیدن آغاز کرد. شانه به شانه‌ی نسلی که توانستن برایش سوال نبود، شک نبود، شاید نبود! جنگ بود و نبرد. شکست بود و پیروزی. تغییر برایش نه رویای فردای جهان که همین لحظه‌ی کنونی بود و ستیز خون‌بار برای تحقق آن.

نسل سیاه‌مان خواندند و سالهاست که می‌کوشند با زیرو رو کردن خاوران‌ها سرخی را از یادمان ببرند. سالهاست می‌کوشند باورمان شود کودکان و نوباوگان انقلاب خمینی هستیم، ریخت‌مان را عوض کردند. در پوشش‌های سیاه پوشاندندمان تا باورمان شود ما سوگواران همیشه‌ی تاریخ‌یم. اما اراده‌ی پولادین نسلی که از طوفان‌ها گذشته و آبدیده شده بود، طلسم شوم جانیان را در هم شکست. امیدهای آینده‌ی انقلاب خمینی! دست بر کلیت رژیم منحوس ولایت اش گشوده اند. ضربه اما کاری بود و ترمیم‌اش سال‌ها زمان برد. هزینه‌ها داده شد تا درون تاریکی دروغین، روشنای رهبری کننده‌ای جوانه زند. هر دو نسل هزینه‌های گزافی برای این پیوند ضروری و رهایی بخش پرداختند و ما با مسئولیتی عظیم روبرویم. مسئولیت به دوش کشیدن پرچم رهایی بشر، رویایی که دیربست به فراموشی سپرده شده است. بر دوش گرفتن بار مسئولیت یاران سرخ‌مان که "نه" گفتند

و در آسمان انقلاب درخشیدند. باید بر سرعت گامهای مان بیفزائیم. دیر کرده‌ایم. دیرمان کرده‌اند. باید دويد. باید دست در دستان پولادین نسل انقلاب جبهه‌های نبرد را دیگر باره به رنگ سرخ طبقه‌ی جهانی‌مان آذین کنیم.

باید تجربه‌ی ارزشمند و آگاهی این نسل را از زیر خاک بیرون کشیم. دستان جوان نسل خود را به "امید" چنان تجربه‌ای مسلح کنیم. باید به پا خیزیم برشانه‌ی آنان که توانستند. آنان که جسارت گشودن دروازه‌های تاریخ را داشتند. آنان که تاریخ‌شان را بی‌رحمانه به نقد نشستند.

آذر درخشان از جنس همان ستاره هاست. آنان که درخشیدند و راه انقلاب آینده را روشن کردند. به احترام رفیق آذر، ستاره ای سرخ از آسمان انقلاب پیوندمان را با این نسل و آگاهی و تجربه‌اش عمیق تر خواهیم کرد.

### اطلاعیه‌ی درگذشت رفیق آذر درخشان

سحرگاه روز ۲۶ مه (۶ خرداد) رفیق آذر درخشان (مهری علی ملایری) پس از ۱۱ سال مقاومت در مقابل بیماری سرطان در بیمارستانی در شهر پاریس درگذشت.

رفیق آذر از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) و از بنیانگذاران سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان)، از مبتکران اصلی راهپیمایی ۵ روزه کارزار زنان در شهرهای اروپا علیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی و نویسنده کتاب "زنان سال صفر" بود.

بی‌شک فقدان این رفیق عزیز برای جنبش کمونیستی و جنبش رهایی زنان، اعضای خانواده و کلیه دوستان و یارانش ضایعه بزرگ و تاسف‌باری است. باشد با تکیه بر شانه‌های یکدیگر و همبستگی رفیقانه بار این اندوه سنگین را تحمل کنیم.

یاد و خاطره رفیق آذر درخشان گرامی باد.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

26 مه 2012 (6 خرداد 1391)

## مصاحبه درباره نشست نیروهای چپ و کمونیست

اسلامی، علیه دخالت گری امپریالیستی و دفاع از ضرورت ایجاد یک بدیل سوسیالیستی متحد شوند. البته هنوز راه درازی پیش رو دارد.

سوال: همان طور که می دانید یکی از تضادهای مهم که صحنه سیاسی ایران را رقم می زند تضاد میان جمهوری اسلامی و قدرت های امپریالیستی غرب است. موضع گیری و صف آرایی نیروهای سیاسی شرکت کننده در این نشست در رابطه با این تضاد چه بود؟ آیا بدیل های ارتجاعی و امپریالیستی موجود برای آینده ایران و مصادره شدن مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی توسط این بدیل ها بحث شد؟ اگر شد، این نشست چه راه کاری را در مقابل آن بدیل ها گذاشت؟ چه راه کاری را برای درست کردن یک مرکز سیاسی انقلابی برای جنبش های مردم جلو گذاشت؟

جواب: تا حدی بحث شد اما همان طور که گفتیم به هیچ وجه کافی نیست. نشست توانست در سطح سیاسی و اوضاع کنونی ایران موضع نسبتاً روشنی را اتخاذ کند: ضد جمهوری اسلامی و ضد امپریالیست ها به این معنا که ما با آینده ای که نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی برای جامعه ما تدارک دیده انده مخالفیم.

سوال: چرا «نسبتاً»؟

جواب: واقع بینانه اگر نگاه کنیم باید بگویم این موضع گیری هنوز آنقدر عمیق نیست که در مقابل چرخش های ناگهانی در اوضاع، تاب بیاورد. گرایش «تاکتیک پروسه» به جای «تاکتیک-استراتژی» در بین نیروهای چپ ایران و جهان گرایشی قوی است. بنابراین با چرخش در اوضاع تفاسیر گوناگون و مرحله ای از این موضع نیز خواهد شد. ما توهمی در این باره نداریم. به تجربه تونس نگاه کنیم که یک حزب مدعی «کمونیسم» چگونه وارد اتحاد با اسلام گرایان و پروژه ی ترمیم دولت ارتجاعی شد با این توجیه که الان انقلاب ممکن نیست و با این «تاکتیک» می خواهند انقلاب را «تدارک» ببینند! اما این «تاکتیک» اصلاً به تدارک انقلاب و تقویت روندهای مساعد به حال انقلاب خدمت نمی کند. وارد پروژه های ترمیم همان دولت کهنه با همان روابط اقتصادی-اجتماعی کهنه شدن، ائتلاف کردن با نیروهائی که برنامه ی اجتماعی شان ارتجاعی است فقط موجب تقویت جریان های ضد انقلاب می شود. این تجربه ها باید بررسی شوند و از آن ها جمع بندی شود -- تجربه تونس، مصر و اکنون سوریه را نگاه کنیم که اکثریت چپ آن در مواجهه با افتادن رهبری خیزش مردم به دست نیروهای ارتجاعی متحد با ترکیه و آمریکا تبدیل به نیروی «وسط» و «میانجی» شده اند. این یعنی خودکشی سیاسی و نه تدارک و تاکتیک و غیره.

سوال: یعنی کماکان باید برای همه جانبه تر و عمیق تر کردن این موضع گیری سیاسی تلاش کرد.

جواب: البته! جواب به این سوال که برای چه هدفی و انجام چه کاری متحد می شویم همیشه باید روی میز باشد و جواب به آن هرچه روشن تر شود. در غیر این صورت هیچ سطحی از اتحاد تداوم پیدا نمی کند. در سطوح مختلف زندگی همیشه نیاز به یک روشنایی هست به خصوص اگر بخواهد در مورد حیات و آینده ی یک جامعه ی چند ده میلیونی باشد. نیروهای جنبش چپ اگر می خواهند واقعا رادیکال و انقلابی باشند باید خلاف جریان های سیاسی مسلط در صحنه حرکت کنند. جریان های سیاسی مسلط در ایران چه جریاناتی هستند؟ سمت گیری با جمهوری اسلامی یا با طرح های امپریالیست ها برای تغییر رژیم. این دو قطبی فقط مختص ایران نیست. کشمکش میان مرتجعین بومی با قدرت های امپریالیستی صحنه ی سیاسی بسیاری از کشورها را رقم زده و قطب بندی بسیار مضر را در میان توده های مردم به وجود آورده است. تضادهای میان جمهوری اسلامی و امپریالیست های غربی روندی شناخته شده است. تضاد میان طبقات حاکم در کشورهای تحت سلطه با قدرت های امپریالیستی، مختص ایران نیست. بلکه روندی گسترش یافته ای در خاورمیانه و جهان است. علتش هم عمدتاً بر می گردد به بحران ساختاری نظام سرمایه داری جهانی. تحلیل صحیح از ساختار این تضادها و ماهیت طبقاتی آن ها امری بسیار مهم برای مبارزه ی طبقاتی است. ما این تضاد را با

سوال: نشست نیروهای چپ و کمونیست از تاریخ ۲ تا ۴ تیر (۲۲ تا ۲۴ ژوئن) در اروپا برگزار شد. شما عضو هیئت نمایندگی حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) در این نشست بودید. هدف از این نشست چه بود؟ شرکت کنندگان با چه تحلیل و هدف سیاسی به این نشست آمده بودند؟

جواب: بنا به گفته ی فراخوان اولیه هدف این بود که نیروهای چپ و کمونیستی که به سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی اعتقاد داشته و برای استقرار سوسیالیسم مبارزه می کنند، بتوانند از طریق دیالوگ و نشست های مشابه به حداقل توافق ها برسند و بر این مبنا وارد همکاری های مشخصی با یکدیگر بشوند. حزب ما نیز در این نشست شرکت کرد. هدف ما از شرکت در این نشست آن بود که به حرف ها گوش دهیم و نظرات خود را نیز به گوش دیگران برسانیم. در این جمع نظرات و دیدگاه های بسیار متفاوتی در مورد طیفی از مسائل سیاسی روز و مسائل کلان جنبش کمونیستی و چپ موجود است. بنابراین مشکل بتوان گفت که آیا به یک انسجام سیاسی و عملی خواهد رسید یا خیر. اما حتی اگر بتواند در چارچوبی اصولی دیالوگ سیاسی زنده و بالنده ای را در مورد مسائل کلان انقلاب و جنبش کمونیستی و چپ ایجاد کند ارزشمند است.

به طور کلی واکنش و تلاش برای پاسخ گوئی به اوضاع عینی مشخصی که ایران و منطقه خاورمیانه را (به ویژه پس از «بهار عربی») در بر گرفته این نیروهای جنبش چپ را یکجا جمع کرده است. در خاورمیانه گرداب بزرگی شکل گرفته که از یکسو، خواست توده های مردم به تغییرات بنیادین اجتماعی در آن نمایان است و از سوی دیگر، مرتجعین منطقه در آن برای بقا دست و پا می زنند و امپریالیست ها سعی می کنند فرجام آن را کنترل کنند. معلوم نیست جمهوری اسلامی از درون این گرداب سالم بیرون بیاید. بروز اوضاعی مانند سوریه در ایران، هر چند با ویژگی های خودش محتمل است. سوال اینجاست آیا آینده ی ایران را نیز امپریالیست ها و نیروهای مرتجع بومی - چه آن ها که شناخته شده اند و چه نیروهائی که ممکنست به ناگهان از پشت پرده ظاهر شوند (مثلاً بخش هائی از ارتش و سپاه) - رقم خواهند زد یا اینکه ما خواهیم توانست در ایران ورق را برگردانیم و انقلاب و کمونیسم را در مرکز توجه توده هائی که به پا می خیزند و تغییرات رادیکال طلب می کنند قرار دهیم؟ جامعه ما نیاز دارد که صدای متفاوتی را در مورد آینده بشنود: برنامه ای بنیاداً متفاوت از برنامه نیروهای طبقاتی ارتجاعی که سخت فعال شده اند تا آینده ی پس از جمهوری اسلامی را تعیین کنند. می بینیم که هر روز بر «کنفرانس ها» و جبهه های تشویق و حمایت شده از سوی قدرت های امپریالیستی با شعارها و اسامی ظاهر الصلاحی چون «دموکراسی»، «حق انتخاب» و «حقوق زنان» (اخیراً کارزاری راه افتاده است به نام «نه به حجاب اجباری») و غیره اضافه می شود و تجمع هائی مرکب از شاهی ها، جمهوری اسلامی چی های سابق و «چپ» های نادم تشکیل می شود و مجاهدین هم لابی می کنند که آنان بیش از دیگران محق اند که امپریالیست ها بر رویشان شرط بندی کنند.

سوال: در چنین صحنه ای آیا چپ انقلابی می تواند صدای مردم باشد و راه دیگری باز کند؟

جواب: آنچه تعیین کننده و مقدم بر هر چیزی است داشتن خط سیاسی صحیح، روشن و بُرا در مورد اوضاع کنونی، پرچم ها و برنامه های سیاسی موجود در صحنه و صف آرایی های طبقاتی حول آن برنامه هاست. بدون داشتن یک چنین موضعی به یقین هر جریان سیاسی به سرعت به حاشیه رانده خواهد شد. خط یعنی تضادها را خطاب قرار دادن و راه حل ارائه دادن. این است که افراد و جریانات را باهم متحد می کند. در این نشست ما درک خودمان را درین باره روشن بیان کردیم. بلند یا کوتاه مدت بودن اتحاد ما بستگی به این مسئله دارد.

به اعتقاد ما مهمترین مسئله در نشست مذکور این بود که شرکت کنندگان حول یک موضع گیری سیاسی روشن علیه جمهوری

ایران هم در نتیجه ی غلبه ی رهبری جناحی از حکومت در اتحاد با اپوزیسیون بورژوازی خارج از حکومت، شکست خورد و نتوانست تبدیل به چالش قدرتمندی علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی شود. موضع گیری نیروهای نشست در رابطه با این معضل چه بود و چه راه کارهایی را پیش می گذاشتند؟

جواب: اگر کسانی چنین درکی داشته باشند که جنبش های «بی سر» می خواهیم، فراخوانی که به این نشست داده شد بیانگر این مساله است که نیاز به رهبری هست. رهبری قبل از هر چیز یعنی پیش گذاشتن خط و برنامه ی سیاسی و تبدیل آن به قطب نما و عامل حرکت مردم. وقتی دیدگاه های ما در مورد معنای انقلاب اجتماعی، تعریف و تشخیص دشمنان بومی و بین المللی، خواست هائی چون جدائی دین از دولت، حقوق پایه ای کارگران و دهقانان، آزادی و برابری زنان، آزادی و برابری ملل، ضدیت با جنگ های تجاوزکارانه ی امپریالیستی، ضدیت با سرمایه داری جهانی و غیره تبدیل به دیدگاهی با نفوذ و قدرتمند در جنبش های مردمی بشود یعنی اینکه ما داریم رهبری می کنیم. واضح است که برای تحقق این امر باید تشکیلات و کار مستمر و منظم داشت. جنبش سال ۸۸ و یا جنبش های اخیر در آفریقای شمالی و خاورمیانه فوراً رهبری و «سر» پیدا کرد. موسوی می گفت «ما رهبر نیستیم» ولی فرمان حمله و عقب نشینی و الله اکبر می دادند و بسیاری از مردم هم که زیر نفوذ آن ها رفته بودند اجرا می کردند. وقتی دیدند خواست ها و مبارزات مردم در تضاد با چارچوبه های آن ها دارد فرمان عقب نشینی دادند و جنبش ۸۸ را به شکست کشاندند. یا در کشورهای عربی این جریانات اسلامی بودند که رهبری را از آن خود کردند. انقلاب همیشه صحنه رقابت میان نیروهای سیاسی ارتجاعی و انقلابی است. بدون تامین رهبری انقلابی همیشه رهبری جنبش های مردم به دست مرتجعین خواهد افتاد. توهمی درین زمینه نباید داشت.

سوال: به نکته ی دیگر مورد بحث که در اطلاعیه نشست آمده است برویم: بدیل سوسیالیستی. می دانیم که در این زمینه شکاف و اختلاف بسیار زیاد است. آیا با این سطح از اتحاد می توان پاسخ مسائل کلان را داد و با آن یک قطب واقعا انقلابی در جامعه تشکیل داد؟

جواب: درست است فقط واژه ی «بدیل سوسیالیستی» آمده است و ورای آن اتحاد زیادی نیست. این عامل منفی در این جمع فقط در صورتی تبدیل به عاملی مثبت می شود که گشاینده ی بحث و جدل میان نیروهای شرکت کننده گردد: در مورد درکشان از مختصات جامعه ی سوسیالیستی و به طور مشخص ارزیابی شان از تجارب مثبت و منفی کشورهای سوسیالیستی پیشین و مشخص تر از آن چگونگی استقرار آن در ایران. در این صورت این تجمع می تواند سرزندگی و دینامیسم خاص و جذابی پیدا کند. حداقل باید فضای گفتگو، کشف و جدل در این زمینه را به راه اندازیم، طرق و وسایلی را برایش تهیه ببینیم، آن را تشویق و فعال کنیم تا بتوانیم ادعا کنیم که حول ضرورت ایجاد یک بدیل سوسیالیستی متحد شده ایم. وگرنه یک موضع گیری توخالی برجای می ماند و اصولاً نمی تواند اعتماد جلب کند. بحث من این نیست که بر سر مختصات جامعه سوسیالیستی آینده یا جمع بندی از تجربه کشورهای سوسیالیستی پیشین به اتحاد نظر برسیم. بحث آن است که یک جوشش فکری سالم حول آن راه بیندازیم و صفوف جنبش چپ و نسل جوان چپ را با موضوع های آن و اهمیت آن آشنا کنیم. اصلاً ریشه و آغاز شاخه شاخه شدن در جنبش کمونیستی به همین مسئله بر میگردد. حداقل از سه گرایش در میان نیروهای نشست می توانم نام ببرم که تبیین ها و جمع بندی های متفاوتی از انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم دارند. یکی گرایشی است که زمانی شوروی سابق را سوسیالیستی می دانست. دیگری گرایش ما (مائوئیستی) که معتقدیم انقلاب های سوسیالیستی در شوروی و بعد چین به وقوع پیوست ولی در هر دو کشور سرمایه داری احیاء شد و هنگامی که شوروی در سال ۱۹۹۰ فرو پاشید چندین دهه بود که دیگر سوسیالیستی نبود و سرمایه داری به طور قطع در آن احیاء شده بود و حتا تبدیل به یک کشور سرمایه داری امپریالیستی شده بود که نیازهایش ایجاب می کرد که با قدرت های سرمایه داری امپریالیستی دیگر در سراسر جهان به رقابت بر سر کسب مناطق نفوذ بپردازد و در این راه حتا تا آستانه ی جنگ جهانی با

واژه ی «دو پوسیده» توصیف کرده ایم (به این معنا که هر دو نظام های ارتجاعی در کشورهایی مانند ایران و نظام سرمایه داری جهانی متعلق به گذشته و شایسته ی سرنگون کردن هستند). در هر حال این تضاد، کشش زیادی به وجود می آورد که نیروهای سیاسی و توده های مردم میان این دو قطب تجزیه شوند. خطر تبدیل شدن مردم به گوشت دم توپ طرح های امپریالیستی یا جمهوری اسلامی (جناح های فعلی یا قبلی) موجود است و وظیفه ی حداقلی هر حزب، سازمان، کمیته، نهاد، رسانه و تشکل مترقی -- به ویژه وظیفه نیروهای چپ و کمونیست این است که مرزبندی سیاسی روشن و قاطعی در این زمینه داشته باشند. ناروشنی و ابهام در این زمینه، به معنای باز گذاشتن راه برای ایجاد فصل مشترک با یکی از این دو قطب پوسیده است. ما بر قاطع بودن تاکید می کنیم زیرا فکر می کنیم گرایشی هست که تحت عنوان ایجاد قطب چپ بر این تمایزات سیاسی مهم چشم می بندد. تجمع نیروهای چپ و کمونیست باید حداقل بتواند درک ها را بر سر طرح ها و نقشه های امپریالیست ها و مرتجعین بالا ببرد و معیارهای والا و روشنی را در مقابل جنبش های گوناگون اجتماعی قرار دهد که تغییر واقعی یعنی چه و این معیار تبدیل به سنگ محکی بشود برای مرزبندی هائی که برای داشتن یک جامعه ی بنیاداً متفاوت لازم است. حداقل باید بتواند صدای نیروهای انقلابی و مردمی باشد که از این دو قطب پوسیده در رنجند. اگر این حداقل برآورده شود مطمئناً راهگشای مبارزه ی بزرگ برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی می تواند بشود. ببینید با «بهار عربی» چه بازی هائی کردند تا مردم را به حاشیه برانند و یک مشت مرتجع و جانی را حاکم بر سرنوشت شان کنند. با توجه به تجربه ی سی و چند ساله از حکومت اسلامی در ایران تصور آن که توده های مردم تبدیل به ذخیره نیروهای اسلام گرای به اصطلاح «ضد امپریالیست» شوند کمی سخت است اما اسلام گرایی هنوز سلاح موثری است در خاورمیانه برای به قدرت رساندن یا در قدرت نگاه داشتن نیروهای سیاسی ارتجاعی و امپریالیست ها اساساً نمی خواهند این نیروها را از قدرت برانند و مطمئناً به دنبال آن هستند که جناحی از جمهوری اسلامی را به سوی خود کشیده و نهادهای دولتی حاکم در ایران را دست نخورده بگذارند. در هر حال باید با عمیق کردن ضدیت با نظام جمهوری اسلامی (از حکومت مذهبی اش تا تمام روابط اقتصادی- اجتماعی و نهادهای قدرتش) و با طرح های امپریالیستی (از «دموکراسی» های آن در افغانستان و عراق و اکنون در سوریه تا الگوی اسلام معتدل در ترکیه) نیروهای سیاسی چپ و توده های مردم را در مقابل انتخاب «بد و بدتر» مصون کرد. اگر ما کاری نکنیم کارگران و دهقانان و زنان و ملل تحت ستم یعنی مردمی که پایه اجتماعی یک انقلاب واقعی در ایران هستند در صف اینان قرار خواهند گرفت. همان طور که اکنون در شمال آفریقا و خاورمیانه شاهدش هستیم.

بدون داشتن رهبری انقلابی، حتا رادیکال ترین و ستم دیده ترین اقشار توده های مردم اعم از کارگران و زنان، به طور خودبخودی گرایش به جستجوی بدیل از میان طبقات حاکم و ارتجاعی دارند. این چیز تازه ای نیست. اما فاجعه آن جاست که قطب بندی ارتجاعی فوق بر صفوف نیروهای سیاسی چپ نیز تاثیر گذاشته است و برخی آن را به حد سیاست و استراتژی سیاسی ارتقاء داده اند. به طور مثال، برخی از نیروهای جنبش چپ گرایش به آن دارند که در جدال میان ایران و امریکا و در صورت جنگ، پشت جمهوری اسلامی قرار گیرند و برخی دیگر گرایش دارند به حمایت از دخالت قوای امپریالیستی در «تغییر رژیم»، مانند آن چه در لیبی رخ داد. هر گونه امتیاز دادن به این قبیل جریانات که چاره را در تجزیه شدن میان دو قطب پوسیده ی ارتجاع بومی و قدرت های امپریالیستی می بینند پیشاپیش به معنای بی ثمر کردن تلاشهای ما است.

سوال: همان طور که می دانید در جنبش های عربی و «اشغال وال استریت» که در امریکا و اروپا راه افتاد تحسین و تمجید از «بی سر» بودن این جنبش ها یعنی رهبری نداشتن آن ها بود. بالاخره هم دیدیم که جنبش های عربی «بی سر» نماندند و اسلام گرایان با برنامه اسلامی کردن روابط اجتماعی جامعه و حفظ چارچوب وابستگی اقتصادی به نظام سرمایه داری جهانی رهبری جنبش ها را گرفتند. دیدیم که چگونه امپریالیست ها با طرح های مختلف دخالت گری کردند و فرآیندهای ضد انقلابی را تحمیل کردند. جنبش سال ۸۸ در

ابتدائی حول مسائل سیاسی کوتاه مدت جامعه ماست و از طرف دیگر ضرورت هست که بدیل خود را در مقابل نظام جمهوری اسلامی (نه فقط «رژیم» جمهوری اسلامی)، در مقابل طرح ها و برنامه های ارتجاعی و امپریالیستی دیگر جلو بگذارد. با این ابهامات چه باید کرد؟ این تجمع چگونه می خواهد مشکل را حل کند و پیشنهاد شما برای حل این مسئله چیست؟

جواب: این ها ضرورت هاست ولی معلوم نیست این تجمع بتواند این ضرورت را تشخیص دهد. یعنی در مورد توان این تجمع و ظرفیتش نباید غلو کرد. تضاد در این است که این نیروها می خواهند صدای متفاوتی باشند در مقابل الترناتیوهای امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی دیگر اما بدون یک درک روشن از جامعه آینده و درک صحیح بر سر جامعه سوسیالیستی نمی شود راهی دیگر برای آینده ای بنیادا متفاوت گشود و مهمتر از همه اینکه آن را به پیروزی رساند. نداشتن یک تبیین صحیح و روشن از مختصات جامعه آینده درجه موفقیت این اتحاد را زیر سوال می برد. خط سیاسی در مورد اوضاع از یکسو و افق جامعه آینده از سوی دیگر (بدیل سوسیالیستی) هر چند در سطوحی جدا از یکدیگر هستند اما دائم در هم تداخل می کنند و نمی شود به جلو فرار کرد. همان طور که گفتم راه حل پیشنهادی ما این است که به بحث و جوشش فکری سالم در مورد آن «بدیل سوسیالیستی» دامن زنیم. یک چیز روشن است: از این موضوع نمی توان پرهیز کرد یا گذشت.

سوال: رابطه میان اتحاد سیاسی و اتحاد تشکیلاتی را چگونه می بینید؟ به نظر می رسد بعضی ها تمایل به این داشتند که خیلی زود این را به یک عمل مبارزاتی و مثلا تشکیل کمیته هایی شهری برسانند؟

جواب: برخی تمایل داشتند سریع بروند روی مسئله تشکیلاتی و به اصطلاح اسب را ببندند پشت گاری. ببینید متحد شدن مهم است. اگر نیروهای سیاسی نتوانند متحد شوند مردم راهم نمی توانند متحد کنند. ولی مسئله اساسی این است اتحاد حول چه خط سیاسی؟ و با چه روشی؟ و اینکه جمهوری اسلامی چگونه سرنگون می شود به دست چه کسانی و جایگزینش چیست؟ خط تعیین کننده و مقدم بر هر کاری است. اگر آگاهانه و با دقت آن را تعیین نکنیم خودبخودی تعیین می شود و آنگاه لاجرم بورژوائی از آب در می آید.

سوال: آیا این جمع کارزارهای عملی هم سازمان خواهد داد؟

جواب: انقلاب دارای وظایف کنکرتی است که این جمع باید درگیر آن ها شود چون هیچ جریان یا اتحاد سیاسی بدون عمل نمی تواند تبدیل به جریانی جدی شود. بر سر اختلافات بزرگ باید بحث و جوشش فکری راه انداخت و حول مسائل کنکرت انقلاب مبارزات مشترک سازمان داد و در این فرآیند قطب چپ را ساخت. گرایش در بین چپ ما هست که مانع دست یافتن به دیدی گسترده در مورد کارزارها می شود. این دید که چون ما چپ هستیم پس دفاع از کارگران یا مسائل مربوط به آن باید محور کارزارها و اتحادها باشد. این دید درست نیست. دفاع از کارگران و مطالبات آن ها فرقی با دفاع از معلمان و مطالبات آن ها ندارد. طبقه ی کارگر قابل تقلیل به کارگرانی که برای مطالباتشان مبارزه می کنند نیست. وظیفه ی «چپ» به معنای جنبش کمونیستی تدارک و انجام انقلاب پرولتری است. نه تبدیل شدن به نهاد مدافع مطالبات کارگری. دفاع از مطالبات کارگری و دفاع از مطالبات اقشار و طبقات تحت ستم دیگر باید در چارچوب تدارک و انجام انقلاب پرولتری صورت بگیرد. در نتیجه برای راه انداختن کارزار مبارزاتی با هدف باز کردن راهی دیگر، افقی دیگر در مقابل توده های مردم باید بر روی موضوعاتی انگشت گذاشت که با وجود کنکرت بودن، در هر مقطع از تحولات جامعه تبدیل به موضوعی شده اند که گوئی تمام خصلت طبقاتی ستم و استثمار نظام حاکم در آن خلاصه شده و به این دلیل کلیت نظام را تهدید می کنند و اقشاری که روی لبه ی آن تضاد نشسته اند، در شرایط تامین یک رهبری انقلابی بر آن، می توانند تبدیل به نیروی ضربت انقلاب پرولتری شوند. به طور مثال، ستم بر زن در ایران و خاورمیانه و جهان یک تضاد اجتماعی بسیار عمیق است که تبدیل به موضوع مهمی در صحنه ی سیاسی هم شده است به طوری که همه قدرت های ارتجاعی و امپریالیستی مجبورند بر سر آن موضع بگیرند و برایش «جنبش» راه بیندازند. درگیر شدن در آن وظیفه ی همه ی جنبش

بلوک غرب رفت. در دهه ی ۱۹۶۰ مائوتسه دون این واقعیت را دید که سرمایه داری در شوروی سوسیالیستی احیاء شده است و آن را تحلیل کرد و در مورد تکرار آن در چین هشدار دهد. متاسفانه همان اتفاق برای خود چین سوسیالیستی افتاد (احیاء سرمایه داری) و امروز چین تبدیل به بزرگترین کارگاه عرق ریزان و استثمار شده است. گرایش های دیگر طیف هائی وسط این دو هستند یا در بهترین حالت موضعی مبهم دارند. به طور مثال، تحلیل و نظرات حزب کمونیست ایران که زیر رهبری منصور حکمت فرموله شد این است که اصلا انقلاب چین از ابتدا هم سوسیالیستی نبود و انقلاب شوروی هم پیروز شد اما هیچ گاه سوسیالیسم در آن ساخته نشد. در هر حال اوضاع و شرایط ایجاب می کند که امکان روشن کردن افکارمان در باره ی محتوای این ظرف (بدیل سوسیالیستی) را فراهم کنیم.

سوال: آیا افتراق زیاد در این باره مانعی برای اتحاد در سطوح دیگر ایجاد نمی کند؟

جواب: واضح است که ایجاد می کند مگر این که -- همان طور که قبلا گفتم -- تبدیل به عاملی برای راه انداختن بحث و جوشش فکری سالم شود. از نظر ما اتحاد میان نیروهای چپ در سه سطح مطرح است. اگرچه هر یک از این سطوح را می توان جدا از هم در نظر گرفت ولی در واقعیت از هم جدا نیستند و به اشکال مختلف در هم تداخل می کنند: در سطح اتحاد های سیاسی و به طور مشخص جواب به ضرورت های سیاسی روز، در سطح کارزارهای مبارزاتی مشخص و بالاخره در سطح ایجاد چارچوبی برای به بحث و جدل سالم گذاشتن مسائل سیاسی و ایدئولوژیک بحرانی که جنبش کمونیستی با آن روبروست.

بحران جنبش کمونیستی یک واقعیت عینی است. بدون به رسمیت شناختن این واقعیت و تعریف مختصات آن مشکل بتوان به راه حل مثمر ثمری دست یافت. نه فقط وضعیت جنبش کمونیستی بلکه وضعیت جنبش چپ نیز در کل بدتر خواهد شد. کمونیست ها موظف اند این واقعیت را هرچه عمیق تر، همه جانبه تر و صحیح تر تبیین کنند و راه برون رفت از آن را نشان دهند.

شاید همه احزاب و سازمان های این نشست تبیین خود را در این باره دارند. این خیلی خوبست. باید آن ها را به بحث گذارد با هدف کشف حقایق و واقعیت ها. به نظر ما آنچه که می تواند یاری رسان ما در بیرون آمدن از این بحران باشد بحث بر سر مختصات جامعه آینده یعنی جامعه سوسیالیستی است با تکیه به جمع بندی انتقادی از تجاربی که موج اول انقلاب پرولتری طی ۱۶۰ ساله گذشته از سر گذراند. ما و برخی از نیروها به این مسئله اشاره داشتیم که می بایست وارد جدل در برخی موارد مهم شد. زمانی وجود کشورهای سوسیالیستی برای ما کمونیست تولید می کرد و زمان زیادی است که چنین نیست. خلاصه ی دیدگاه ما درین مورد آن است که یک مرحله از انقلاب های کمونیستی تمام شده و مرحله جدیدی شروع شده است. ابتدائی ترین کار آگاهانه ی انسان همواره این است که از تجربه ی گذشته اش توشه ای برای آینده ببندوزد. توشه ی ما از مرحله ی پیشین انقلاب های کمونیستی برای آغاز و توسعه ی مرحله ی نوین چی هست؟ بدون جواب به این سوال بازسازی جنبش کمونیستی بر پایه ای نوین و الهام بخش، معتبر و با دوام نوین اصلا مطرح نیست. کسب وضوح و روشنائی در مورد آن بدیل سوسیالیستی بدون جواب به این مسئله ممکن نیست. بدون داشتن یک بدیل روشن و تعریف شده اصلا نمی توان توده های مردم را بدین سو جلب کرد.

همین بحران است که موجب می شود نتوانیم در اوضاع سیاسی کنونی به عنوان یک قطب، نقش موثر داشته باشیم. متاسفانه در مقابل چشمان مان می بینیم که به دلیل فقدان بدیل سوسیالیستی، مبارزات اصیل و انقلابی توده ای در منطقه به سرعت تبدیل به ذخیره این یا آن نیروی ارتجاعی یا امپریالیستی می شوند. کافی است نگاهی واقع بینانه به وقایع خاورمیانه در یک سال گذشته ببینیم. بالاخره ما باید به این سؤال جواب دهیم که چرا نیروهای انقلابی و کمونیستی بازیگر صحنه نیستند و چرا این قدر سریع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی قادر به مهار و کنترل خیزشهای توده ای هستند. پرداختن یا نپرداختن به دلایل بحران یعنی تداوم یا عدم تداوم این وضعیت. معادلات پیچیده و سخت را نمی توان با روش های آسان حل کرد.

سوال: بنابراین بهتر است بگوئیم که این اتحاد از یک طرف اتحادی

مردم را حول آن بسیج کرد و کاری کرد که هیچ فرد و گروهی نتواند از آن دوری کند. در کل، امکانات زیادی برای کارزارهای بزرگ و موفقیت آمیز هست. اگر اتحاد فکر باشد اتحاد اراده هم به وجود می آید.

سوال: سخن آخر؟

جواب: اصرار ما مشخصاً بر روی «چه می خواهیم» و «چگونه» به دلیل اوضاع اضطراری حاکم بر ایران و خاورمیانه است. سوال از خودمان و رفقای دیگر این نشست این است: آیا انقلاب را سازمان خواهیم داد یا خیر؟ آیا روحیه ی لنینی «جرات پیروز شدن را به خود دادن» هست؟ یا در شرایط شکل گیری اوضاعی مثل تونس و مصر و به ویژه سوریه مانند نیروهای چپ آن جا در چند حرکت توسط اسلامی ها و نیروهای تحت الحمایه ی امپریالیست ها کیش و مات خواهیم شد؟ واقعیتی است که ما نسبت به نیروهای بزرگی که در صحنه هستند و مانور می دهند کوچک و به لحاظ فکری متفرق هستیم و لاجرم نیروهایمان پراکنده. اما راه حل این وضعیت «میان بر» زدن نیست. به شدت باید از وسوسه های «هدف وسیله را توجیه می کند» پرهیز کنیم. برای تبدیل شدن از کوچک به بزرگ در صحنه ی سیاسی پر آشوب منطقه و ایران فقط یک راه در مقابل ما قرار دارد: از یکسوی پافشاری بر داشتن خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح و از سوی دیگر؛ سخت کوشی و فداکاری برای پیوند زدن آن با مردمی که نیازمند تغییر بنیادین جامعه اند و با تمام وجود آن را می خواهند. و توهم نباید داشت که راه، طولانی و پر فراز و نشیب است.

چپ است و نه فقط جنبش زنان. با یورش به تضادهای خاص (اما با خط انقلابی و افق گسترده) است که می توان توده های مردم را مبارز، مترقی و متحد کرد. برخی اوقات یک مبارزه کنکرت سرنوشت عمومی جامعه را برای مدتی تعیین می کند. یعنی یک مبارزه کنکرت در واقع تبدیل می شود به یک مبارزه عام. یا مسئله کردستان را در نظر بگیریم که تبدیل به موضوع بسیار مهمی در صف آرائی هائی طبقاتی منطقه شده است. چپ چگونه مسئله ملی را تحلیل می کند و طرح خود را از بورژوازی ملل ستمگر و همچنین طرح های بورژوازی ملل تحت ستم متمایز می کند؟ چگونه از این مسئله برای رواج انترناسیونالیسم پرولتری استفاده می کند؟ تضاد آمریکا- بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه بسیار مهم است. در واقع یکی از تعیین کننده ترین موضوع های سیاسی است که فارغ از نیت هر جریانی به طور عینی ماهیت خط و مشی آن جریان را رقم می زند. موضع گیری درست در این مورد ضدیت با هر دو است و گشودن راه و افقی دیگر در مقابل مردم. اگر جنگی میان آن ها در بگیرد باید به آن به صورت فرصتی برای راه انداختن جنگ داخلی نگاه کرد. در جریان جنگ جهانی اول بلشویک ها با داشتن خط و عمل درست در قبال جنگ تزار با امپریالیست های دیگر توانستند راهی دیگر در مقابل پرولتاریا و خلق های روسیه ی تزاری باز کنند و انقلاب را به پیروزی برسانند. رویکرد بلشویک ها به این جنگ آن بود که هر دو طرف ارتجاعی اند و باید از فرصت استفاده کرد برای راه انداختن جنگ داخلی با هدف انقلاب. اگر روی این موضوع انگشت گذاشته شود و کارزار بزرگی حول معرفی راهی دیگر شکل بگیرد تمام جامعه را می توان متوجه آن کرد.

## گسترش جنگ داخلی در سوریه،

### خطر گسترش آن به کشورهای همسایه، دورنمای تشکیل کشور کردستان

و اتحادیه اروپا بر سر خاورمیانه نهفته است که به چیزی کمتر از توزیع قدرت در میان خود رضایت نمی دهند - امری که ممکن است به باز ترسیم مرزهای سوریه منجر شود. روسیه بر حمایت از رژیم اسد پافشاری می کند زیرا می خواهد جایگاه خود را در خاورمیانه به عنوان یک قدرت بزرگ تثبیت کند. سرنوشت جمهوری اسلامی و نیز حزب الله لبنان به نتایج این فرآیند گره خورده است. امروز، سوریه مهم ترین عامل بین المللی است که بر صفوف درونی جمهوری اسلامی تاثیر می گذارد و آن را بیشتر تجزیه و تکه پاره می کند.

امپریالیسم آمریکا می خواهد نظم ژئوپلیتیک جدیدی را در این منطقه ایجاد کند. اما با اجرای هر یک از طرح هایش، بحران ساختارهای سیاسی وابسته به خود را در این منطقه حادث و پایه های سلطه ی خود را سست تر می کنند. ترکیه مهم ترین تکیه گاه آمریکا برای پیش برد طرح تغییر رژیم در سوریه است. اما این «ماموریت» برای ترکیه نیز تبدیل به شمشیر دو دم شده است. امپریالیسم آمریکا و ترکیه سخت در تلاش اند تا نتایج جنگ داخلی سوریه را به نفع خود تمام کنند. طنز ماجرا در آن است که می دانند زمین لغزان تر از آن است که بتوانند چنین کنند اما چاره ای جز ادامه ی راه ندارند. جایگاه آمریکا به عنوان ابرقدرت مسلط در خاورمیانه و ثبات فعلی دولت ترکیه وابسته به ایفای نقش در این میدان پر مخاطره است. در خاورمیانه دیوارها در حال فرو ریختن اند و نباید پیشاپیش فرض کرد که فرجام ماجرا را اربابان کنونی خاورمیانه خواهند نوشت.

### دولت ترکیه: درمانده میان شکاف های درونی و ایفای نقش ژاندارمی در خاورمیانه

دولت ترکیه به نیابت از سوی امپریالیسم آمریکا خود را معمار سوریه ی جدید و در نهایت خاورمیانه ی جدید می داند. دولت ترکیه در اردوگاهی واقع در شهر آدانا، نزدیک به مرز سوریه، از نزدیک اوضاع سوریه را زیر نظر داشته و نیروهای مخالف رژیم بشار اسد را در چارچوب «ارتش آزاد سوریه» تعلیم نظامی و سیاسی می دهد. این اردوگاه در «اینجیرلیک» واقع است که پایگاه نظامی ناتو در آن قرار دارد. قطر و عربستان سعودی نیز فعالانه در این پروژه درگیرند. از نظر نظامی ترکیه کنترل این اردوگاه را در دست دارد و هماهنگ کننده و حمایت کننده ی اصلی است. هر می است که در راس آن ترکیه و در

جنگ داخلی بین دو طرف ارتجاعی در سوریه، نقطه عطف دیگری را از سر گذراند. بشار اسد قساوت خود را با استفاده از هواپیماهای جنگی و بمباران شهرها به نمایش می گذارد. «ارتش آزاد سوریه» با موشک های ضد هوایی، جنگنده های بشار اسد را ساقط می کند. روسیه در حال تحویل ۴ میلیارد دلار هواپیماهای جنگی/تیرینی به رژیم بشار است و آمریکا و ترکیه در حال بررسی استقرار «منطقه ی پرواز ممنوع» در خاک سوریه برای «ارتش آزاد سوریه» اند. رژیم بشار اسد از ۵ شهر کردنشین عقب نشست و عملاً این منطقه را در اختیار نیروهای کرد سوریه، از جمله «پید» (پارتی یه که تی دموکرات) که متحد نزدیک پ.ک.ک است، واگذار کرد. ترکیه تهدید کرد که برای جواب به حملاتی که پ.ک.ک از مناطق کردستان سوریه می کند وارد عملیات نظامی در خاک سوریه خواهد شد. «ارتش آزاد سوریه» چند دوجین پاسدار جمهوری اسلامی را در خاک سوریه بازداشت کرد و گروه اسلامی مقدار ۴۰ نفر از اتباع سوریه را در لبنان دزدید. ارتش سوریه به «پناهندگان» سوریه ای که در خاک اردن هستند تیراندازی می کند و ارتش اردن متقابلاً جواب می دهد و هم زمان، بنا بر رهنمودهای آمریکا، خود را آماده می کند تا «در صورت لزوم» برای حفاظت از انبار «سلاح های شیمیایی» وارد خاک سوریه شود. در اواخر مرداد ماه هیلاری کلینتن، وزیر امور خارجه ی آمریکا وارد ترکیه شد تا به گفته ی خود همراه با دولت ترکیه (که به گفته ی مقامات آمریکائی شریک استراتژیک آمریکا در منطقه است) بهترین سناریوی سرنگونی رژیم بشار اسد و استقرار رژیم جدیدی در آن کشور را بازبینی کند. یکی از مهمترین توافقات، دست نخورده گذاشتن نهادهای اداری و نظامی کلیدی دولت سوریه است تا رژیم جدید با تکیه بر آن ها اداره ی سوریه را در دست گیرد. همه ی این تحرکات، وقایعی است که در کمتر از یک ماه در تابستان داغ امسال رخ داده اند.

روشن است که رژیم بشار اسد آخرین روزهای خود را - حداقل در چارچوب کشوری به نام سوریه - می گذراند. اما «تغییر» محدود به رفتن این رژیم نخواهد بود. سوریه مانند عراق، لبنان، اسرائیل، اردن ... محصول مرکزکشی های استعماری پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، توسط قدرت های استعماری فرانسه و انگلیس بود. امروز نیز در پشت جنگ داخلی سوریه کشمکش قدرت های بزرگ چون آمریکا و روسیه

بارزانی (رئیس حکومت منطقه ای کردستان در عراق) را نیز جلب کرده و در اتحاد با **شورای ملی کرد** که نیروهای تحت تعلیم و حمایت بارزانی می باشند نهادی به نام **شورای عالی کرد** تشکیل داده و اداره شهرهای کردستان سوریه را در دست گرفته اند. دولت ترکیه از اتحاد میان «شورای ملی کرد» KNC و **پید** نیز خشمگین شده و علیه آن هشدار داده است. روزنامه های ترکیه نوشتند: «... نمایندگان پید با عجله برای دیدار با مسعود بارزانی، رئیس حکومت منطقه ای کردی در شمال عراق شتافتند و با وی به توافق رسیدند که منطقه ای کردی در سوریه را در اشتراک با نیروهای شورای ملی کرد که طرفدار بارزانی هستند اداره کنند. قرارداد **اریبل** در روز ۱۱ ژوئن (۲۱ خرداد) میان شورای ملی کرد و **شورای کردستان غربی** امضاء شد و یک رهبری مشترک برای اداره شهرهایی که توسط پید فتح شده است درست شد. ... به فاصله کمی پس از عقد قرارداد و قبل از اینکه تشکیلات ائتلافی و نیروهای تحت تعلیمات بارزانی وارد شمال سوریه شوند، طرفداران پید طبق توافق قبلی با رژیم سوریه ابتکار عمل را در دست گرفته و کل منطقه را به زیر کنترل خود درآوردند. اکنون حاکمیت حزب وحدت دموکراتیک کاملاً مستقر شده و پرچم های پ.ک.ک و عکس های اوچلان در تمام ادارات دولتی نصب شده است.» (۷)

در واکنش به این واقعه، دولت ترکیه تهدید به دخالت نظامی در کردستان سوریه کرد و برای آماده کردن افکار عمومی، اردوغان، سازمان پ.ک.ک را متهم به اشغال این منطقه و همکاری با رژیم بشار اسد کرده است. هم زمان، پ.ک.ک بر ابعاد عملیات نظامی خود در منطقه ی حکاری، در جنوب شرقی ترکیه، افزود و جنگ خود را تا اواخر مرداد ماه ادامه داد. همین وضعیت فشارهای داخلی را بر رژیم طیب اردوغان افزوده است. حتا رقبای طیب اردوغان در دیگر احزاب بورژوازی دولت ترکیه که زمانی وی را به دلیل «قبول» حقوق کردها نقد می کردند اکنون وی را به دلیل عدم پیشبرد فعالانه ی طرح سازش با پ.ک.ک سرزنش می کنند و بر اصلاح قانون اساسی در زمینه ی حقوق کردها تاکید می کنند.

به یک کلام، گسترش جنگ داخلی در سوریه به ناگهان نقش کردستان را در تحولات منطقه برجسته تر از هر موضوع دیگر کرده است.

### بازی بزرگ و کارت کُردی

آنچه کردستان را تبدیل به یکی از کلیدی ترین موضوع های جنگ داخلی در سوریه کرده است پیدایش دورنمای تشکیل دولت کردستان در منطقه است که به گفته ی برخی تحلیل گران امور خاورمیانه، نقش محوری را در باز ترسیم مرزهای کنونی خاورمیانه بازی خواهد کرد. ظاهراً و با توجه به واقعیت ها و سیاست قدرت های امپریالیستی و منافع دولت ترکیه فرعه به نام کردستان عراق درآمده است. در واقع دولت ترکیه نقش مهمی در فراهم کردن ملزومات آن داشته است. در رابطه با این تحولات باید سه رخداد اخیر را بررسی کرد:

یکم، افتادن کنترل شهرهای کردنشین در شمال سوریه به دست نیروهای کرد که شرح آن در بالا رفت.

دوم، «مهاجرت» شرکت های بزرگ نفتی مانند اکسان موبیل و شورون و توتال و نفت گازپروم روسیه از حوزه های نفتی جنوب عراق به حوزه های نفتی تحت کنترل «حکومت منطقه ای کردستان» و عقد قراردادهای مستقل با این حکومت.

سوم، شروع عملیات بزرگ پ.ک.ک در شهر **شمدینلی** واقع در منطقه حکاری و در مرزهای ایران و عراق که جنگی بی سابقه را میان پ.ک.ک و دولت ترکیه دامن زده است.

رخداد اول: در اوایل مرداد ماه نیروهای کُرد سوریه با کمک نیروهای نظامی پ.ک.ک شهرهای شمال سوریه را گرفتند. پیش از این، در مطبوعات خاورمیانه گمانه زنی می شد که بشار اسد می تواند به کوه های **نصیریه** عقب نشینی کند و دولت کوچک علوی ها را در آن جا تشکیل دهد و «ارتش سوریه آزاد» که تحت حمایت ترکیه-ناتو است دولتی سنی را تشکیل دهد. اما در باره تشکیل یک «دولت کردی کوچک» هیچ حرفی در میان نبود تا اینکه شهرهای کردستان سوریه به اشغال نیروهای کرد سوریه و «پید» درآمد. در واکنش به این رخداد نخست وزیر ترکیه گفت ترکیه وجود نیروهای «تروریست» را

قاعده ی آن قطر و عربستان قرار دارند. (۱) این اردوگاه مخفی «مرکز عصبی» خاورمیانه نام گرفته است. اما ترکیه سخت نگران آن است که کنترل اوضاع سوریه را از کف بدهد. این نگرانی بی جا نیست. زیرا درگیری قدرت های جهانی چون روسیه و کشورهای منطقه چون ایران در دفاع از رژیم بشار اسد و خرابکاری در پروژه ی معماری ترکیه اوج گرفته است. روسیه بارها اعلام کرده است که با اولین نشانه های حضور آمریکا و اسرائیل در سوریه درگیر جنگ داخلی خواهد شد - البته نه به صورت مستقیم بلکه از راه های دیگر. تنها پایگاه نظامی روسیه در خاورمیانه «بندر تارتوس» در سوریه است. در دوران «جنگ سرد» این بندر نقش نظامی مهمی برای شوروی بازی کرد. (۲) رژیم بشار اسد از کمک های نظامی و رهنمودهای استراتژیک و تاکتیکی روسیه بهره مند است. سرنگون کردن دو هواپیمای تجسسی ترکیه در ماه ژوئن (خرداد) گذشته بدون تشویق روسیه ممکن نبود. علاوه بر این، گروه های جهادی سلفی به سرعت رشد کرده و پرچم سیاه را که نماد این جریان است بر سر در ورودی شهرها و میادین سوریه به اهتزاز درآورده اند. خبرگزاری ها اطلاع می دهند که بسیاری از جریان های سکولار و اسلام گرا به زیر پرچم سلفی ها درآمده اند زیرا سلفی ها اسلحه و منابع مالی کافی دارند. «ارتش آزاد سوریه» تنها جریانی است که توسط امپریالیسم آمریکا و دولت ترکیه به عنوان «نماینده مردم سوریه» به رسمیت شناخته شده است اما قادر نیست نیروهای سلفی را به زیر فرماندهی خود در آورد. (۳) هرچند «ارتش آزاد سوریه» به طور رسمی دارای مذهب نیست اما با انگیزه ها و ادبیات حزب الهی مردم را تشویق به شرکت در جنگ علیه رژیم اسد می کند. اخیراً یکی از فرماندهان ارتش آزاد سوریه در فیلمی که در یوتیوب به نمایش درآمد گفت: «آن هائی که با مقاصد جز خدمت به خدا به شورش پیوسته اند بهتر است در خانه بمانند. اما اگر قصد خدمت به خدا را دارند وارد جهاد شوند و بهشت بعد از مرگ را از آن خود کنند.» (۴) عناصر القاعده به درون اپوزیسیون سوریه نفوذ کرده اند و ترس آمریکا از آن است که به انبار سلاح های شیمیایی سوریه دست برد بزنند. همین امر سبب شده است که آمریکا و ترکیه در زمینه ی تسریع سرنگونی بشار اسد با احتیاط رفتار کنند تا بتوانند نیروهای تحت حمایت خود را تقویت کنند و بر تلاش های خود افزوده اند تا ارتش بعث سوریه را نه به صورت افراد بلکه به صورت یک نهاد به سوی خود جلب کنند. دولت های آمریکا و سوریه اعلام کرده اند که، «از بعث-زدائی کامل ممانعت به عمل خواهند آورد.» (۵) در همین راستا، لئون پانه تا، وزیر دفاع آمریکا بر ضرورت حفظ ثبات در شرایط پس از سقوط رژیم بشار اسد تاکید کرد و گفت، «بهترین راه حفظ ثبات آن است که به حد اکثر تلاش کنیم تا نیروهای نظامی و پلیس و نیروهای امنیتی دست نخورده بمانند...» و تاکید کرد که، «ما نباید اشتباهی را که در عراق کردیم تکرار کنیم. ... این ها خوب می دانند چگونه انبارهای سلاح های شیمیایی را از دست برد مصون بدارند.» (۶)

### قدرت گیری پ.ک.ک در کردستان سوریه

عامل دیگری که نقش ترکیه را در «سر و سامان» دادن به اوضاع خاورمیانه سخت به چالش گرفته است فعال شدن نیروهای پ.ک.ک در مناطق کردستان سوریه است. اوایل مرداد ماه جاری، در پی عقب نشینی نیروهای نظامی و امنیتی رژیم بشار اسد از شهرهای کردستان در شمال سوریه نیروهای نزدیک به پ.ک.ک (**حزب کارگران کردستان** به رهبری عبدالله اوچلان) وارد این شهرها شده و کنترل آن ها را در دست گرفته و پرچم سه رنگ کردستان و عکس های اوچلان را بر سر در تمام ادارات دولتی نصب کردند. این واقعه رژیم آکپ (**حزب عدالت و توسعه** به رهبری طیب اردوغان) را به شدت غافل گیر و عصبی کرده است. از سوی دیگر، مردم کردستان ترکیه به جشن و پایکوبی پرداختند و شایعه ی اعلام یک جمهوری خودمختار کُردی در شمال سوریه دهان به دهان می گردد.

مطبوعات ترکیه نوشتند: «پ.ک.ک از این شرایط سود جسته و خلاء قدرت را در غیاب نیروهای اسد پر کرده است.» گفته می شود نیروهای امنیتی و نظامی اسد بر پایه ی توافقی میان رژیم اسد و پ.ک.ک از شهرهای کردنشین عقب نشستند تا این شهرها به دست نیروهای «پید» بیافتند. از سوی دیگر، نیروهای پید توافق مسعود



(مدیترانه) وصل می کند. رئیس این کمپانی **مجموعه سپیل** از سرمایه داران بزرگ ترکیه است که طی دهه ی ۱۹۹۰ قراردادهای عظیم راه سازی و پایگاه سازی های **ناتو** را در کوسوو و ترکیه به دست آورده بود. حوزه عملیاتی گنل منطقه کردستان عراق بوده اما در حال گسترش عملیات خود در شمال آفریقا و دیگر نقاط خاورمیانه نیز هست.

طبق مشاهده ی تحلیل گران سیاسی این فرآیند اولین گام در تبدیل شدن کردستان خودمختار در عراق به یک کشور مستقل است. مارینا کاتوسا، رئیس «استراتژی سرمایه گذاری در انرژی» در مقاله ای تحت عنوان «مزایده ی غیر عمدی کمپانی ها نفتی در تشکیل دولت کرد» می نویسد: «ارتباط میان نفت، پول و قدرت کاملا ریشه دار است. این سه عامل می توانند کسانی را به قدرت برسانند، قدرت کمپانی های بزرگ نفتی را درون حکومت ها زیاد کنند، کشورها را به جنگ با یکدیگر برانند و مناسبات و درگیری های مهم را کنترل کنند. اما سوال این جاست که آیا نفت می تواند ملتی را صاحب دولت کند؟ ملل صاحب دولت منابع ثروت سرزمین های خود را کنترل می کنند. اما عکس این معادله چطور است: اگر حکومتی منابع ثروت منطقه خود را کنترل کند آیا در واقع سکان دار یک دولت مستقل نیست؟» (۱۰)

در فراهم کردن عوامل تبدیل «حکومت منطقه ای کردستان» به یک دولت کردی مستقل، اسرائیل نیز نقش مهمی بر عهده داشته است. طبق گفته ی کلنل بازنشسته دکتر ژاک نریاه که متخصص در امور خاورمیانه و از مشاورین سابق دولت اسرائیل است، در شمال عراق ده ها افسر امنیتی و نظامی سابق اسرائیل برای کمپانی های خصوصی اسرائیلی کار می کنند و در ایجاد واحدهای ضد ترور به حکومت منطقه ای کردستان کمک می کنند. حکومت منطقه ای، کمپانی های امنیتی و ارتباطات اسرائیلی را استخدام کرده است تا نیروهای امنیتی کرد را تعلیم داده و آنان را مجهز به ابزار پیشرفته کنند. به طور مثال، کمپانی شلوم میشائیلز که توسط میشائیلز و رئیس سابق موساد (یاتوم) تاسیس شد شریک حکومت منطقه ای است و به آن در زمینه ی اقتصادی و امنیتی مشاوره ی استراتژیک می دهد. (۱۰)

در چند سال گذشته دولت ترکیه نیز حکومت مرکزی عراق را دور زده و روابط اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی مستقیمی با «حکومت منطقه ای کردستان» برقرار کرده است به طوری که ترکیه تبدیل به بزرگترین قدرت اقتصادی خارجی در کردستان عراق شده است. هم زمان، دولت ترکیه اعتراضات خود را نسبت به ایجاد یک دولت کرد کم کرده است. به دلیل این پیوندها، رژیم آکپ نسبت به «وفاداری» حکومت منطقه ای کردستان اطمینان خاطر داشت. اما وقایع سوریه معادلات سابق را بر هم زد. افتادن کنترل منطقه کردستان در سوریه به دست نیروهای کرد سوریه عملا موجب به وجود آمدن یک منطقه خودمختار کرد دیگر در مرزهای ترکیه شد. **در فاصله ی یک هفته «مرزهای کردی» ترکیه از چهارصد کیلومتر به ۱۲۰۰ کیلومتر رسید.** به وجود آمدن یک دولت کرد با درآمدهای نفتی عظیم در مرزهای ترکیه همراه با ظاهر شدن احتمال شکل گیری «کردستان بزرگ»، فشار بزرگی بر ساختارهای سیاسی و اقتصادی جمهوری ترکیه گذاشته است. از زمان تاسیس «جمهوری ترکیه» توسط کمال آتاتورک انقیاد ملت کرد بخشی از پایه های آن بوده است. در ده سال گذشته بورژوازی ترکیه تلاش کرده است تا فضائی برای شراکت بورژوازی کرد در قدرت سیاسی فراهم کند و با اصلاحاتی در زمینه فرهنگ و زبان تضاد توده های خلق کرد با این دولت را کاهش دهد. اما این تضاد کماکان به قوت خود باقی است و بورژوازی کرد به امتیازاتی که تا کنون به دست آورده رضایت نمی دهد.

رخداد سوم: نیروهای پ.ک.ک اوضاع را مناسب تشدید مبارزه مسلحانه علیه دولت ترکیه دیده اند. در چند سال گذشته سیاست پ.ک.ک آتش بس در جنگ و مذاکره با دولت و شرکت در انتخابات شهرداری ها و پارلمان از طریق احزاب قانونی اش بوده است. در همین دوره دولت ترکیه قریب به شش هزار تن از فعالین قانونی پ.ک.ک را که در احزابی مانند ب.د.پ. (حزب صلح و عدالت) هستند، دستگیر کرده است. شهردارها و نمایندگان پارلمانی نیز جزو دستگیر شدگان هستند. بسیاری از زندانیان از اعضای تشکیلات شهری پ.ک.ک به نام «اتحادیه کمونیته های کردستان» هستند که در نقاط تحت نفوذ

در مرز خود تحمل نخواهد کرد و این رخداد را «خط قرمز» محسوب کرد. پس از این واقعه، دولت آمریکا اعلام کرد که به شدت مخالف برهم خوردن «یک پارچگی» سوریه است. حال آنکه آمریکا و ترکیه به طور نقشه مند مبارزات عادلانه ی مردم سوریه علیه رژیم فاشیستی بشار اسد را تبدیل به جنگ قومی و جهادی کرده اند. پس از این واقعه، دولت ترکیه به «حکومت منطقه ای کردستان» در عراق (که از قضا متحد و دوست نزدیک ترکیه است) هشدار داد که به هیچ وجه تن به «عمل انجام شده» نخواهد داد و شکل گیری یک دولت کرد را در مرزهای خود تحمل نخواهد کرد و از مسعود بارزانی خواست که در سرکوب نیروهای پ.ک.ک در کردستان عراق و سوریه کمک کند. وزیر امور خارجه ترکیه، داووداوغلو به اربیل سفر کرد و به دیدار بارزانی شتافت. در این ملاقات بارزانی که معمولا در دیدارهای خارجی کت و شلوار و کراوات بر تن می کند با لباس کردی به صحبت با وی نشست. داووداوغلو پس از اربیل به دیدار فرماندار ترکمن شهر کرکوک شتافت. سفر داووداوغلو به این شهر اولین سفر وزیر امور خارجه ی ترکیه در ۷۵ سال گذشته است. این سفرخط و نشان کشیدنی با «حکومت منطقه ای کردستان» بود و فرستادن این پیام که در صورت لزوم دولت ترکیه از اهرم های قومی خود در کردستان عراق برای بی ثبات کردن «حکومت منطقه ای» استفاده خواهد کرد. اما بارزانی نه خودسرانه بلکه طبق چشم اندازی که برخی از امپریالیست ها برای «سوریه آینده» محتمل می دانند عمل کرده است. یکی از مشاوران سابق دولت آمریکا می نویسد: «دیپلمات های آمریکائی در تلاش اند تا دستگاه حکومتی پس از اسد را بر پا کنند. آن ها معتقدند شرکت علوی ها، یعنی اقلیتی که در رژیم اسد کنترل حکومت، ارتش و اقتصاد را در دست داشته اند، در رژیم پس از اسد ضروری است ... عرب های سنی سوریه با اخوان المسلمین و اسلام گرایان ترکیه متحدند. علوی های طرفدار ایران با حزب الله رشته های پیوند دارند. مسیحیان سوریه به اسد مدیون هستند زیرا از آنان در مقابل سنی های بنیادگرا حمایت کرده است. «سپس نتیجه می گیرد که «با توجه به قطب بندی عرصه سیاست در سوریه، کردهای سوریه یک نقطه محوری هستند. آمریکا باید با جلب حمایت کردستان عراق یک بلوک معتدل طرفدار غرب در میان کردهای سوریه ایجاد کند. چنین کاری پ.ک.ک را نیز به حاشیه خواهد راند. ...» (۸)

رخداد دوم: کمپانی های نفتی بزرگ مانند **اکسان موبیل** (که بزرگترین کمپانی نفتی خصوصی در جهان است) با «حکومت منطقه ای کردستان» در عراق شش قرارداد اکتشافی امضا کردند. در پی اکسان موبیل در ماه ژوئیه ی گذشته (خرداد- تیر) دومین کمپانی نفتی بزرگ آمریکائی به نام **شورون** وارد این حوزه شد و ۸۰٪ از دو میدان نفتی را از آن خود کرد. و در اوایل ماه اوت (اواسط مرداد) کمپانی **توتال** فرانسه و کمپانی «نفت» وابسته به **گازپروم** روسیه وارد معامله و عقد قراردادهای مهم نفتی با «حکومت منطقه ای کردستان» شدند. یکی از روزنامه های ترکیه اعلام کرد: «چهار کمپانی از میان ۱۰ کمپانی بزرگ نفتی جهان مغازه های خود را در اربیل برپا کرده اند.» (۹)

میان حکومت نوری المالکی در بغداد و «حکومت منطقه ای کردستان» همواره مشاجرات زیادی بر سر دریافت سهم «حکومت منطقه ای کردستان» از محل درآمدهای حاصل از صادرات نفت این منطقه در جریان بوده است و «حکومت منطقه ای کردستان» از مدت ها پیش برای دست یافتن به استقلال نفتی زمینه چینی کرده است. به طور مثال دولت ترکیه مدت ها پیش از این شروع به خرید مستقیم نفت از «حکومت منطقه ای کردستان» کرده بود. شرکت نفتی «گنل» که مستقر در ترکیه بوده و سهامداران عمده ی آن ترک ها می باشند از سال ۲۰۰۱ در منطقه ی کردستان عراق و در همکاری با «حکومت منطقه ای کردستان» بر پایه ی قرارداد «سهم بری» مشغول حفاری و استخراج نفت در حوزه های نفتی این منطقه بوده است و در واقع پیش از کمپانی های نفتی دیگر وارد فعالیت در حوزه های نفتی تحت کنترل «حکومت منطقه ای کردستان» شده است. این کمپانی و حکومت منطقه ای مشترکا در حال کشیدن خط لوله ای هستند که حوزه های نفتی مذکور را از طریق ترکیه به مدیترانه وصل خواهد کرد و دولت ترکیه ضامن سیاسی آن است. این خط لوله، مستقل از خط لوله ای است که حوزه های نفتی کرکوک را به بندر **جیهان** در ترکیه

دولت های کشورهای تحت سلطه) بر می انگیزد. اما در فقدان یک جنبش کمونیستی انقلابی که پرولتاریا و خلق های تحت ستم را برای کسب قدرت سیاسی با هدف استقرار جوامع سوسیالیستی نوین رهبری کند این خیزش ها تبدیل به خیزش های انقلابی که بافت نظام سرمایه داری را بشکافند، نمی شوند. «بهار عربی» بازتاب همین وضعیت است. قدرت های امپریالیستی و طبقات ارتجاعی محلی با تمام قوا تلاش کرده اند این شورش ها را به مجاری دلخواه خود بیندازند. در چنین شرایطی تحسین خودجوشی خیزش های توده ای و «بی رهبر و بی برنامه» بودن آن ها فقط آب ریختن به آسیاب قدرت های امپریالیستی و دولت های این منطقه است. بیش از نیم قرن است که نیروهای آزادیخواه و ترقی خواه در این منطقه، تحت عنوان بهره جویی از تضادهای نظم جهانی و منطقه ای به پیچ و مهره ی آن و نهایتاً به بخشی از آن تبدیل می شوند. این وضعیت باید به طور جدی به چالش گرفته شود.

در عصر سرمایه داری امپریالیستی، حفظ قدرت اقتصادی طبقه بورژوازی بدون پشتوانه ی دولت های مقتدر و ارتش های تا به دندان مسلح آن و جنگ و نابودی ممکن نیست. جهان به صورت تدریجی و مسالمت آمیز تغییر نمی کند. رخدادهای خاورمیانه بیان آشکار این واقعیت است. با تکیه بر این واقعیت است که پرولتاریا انقلابی در مقابل توهمات و عوام فریبی های بورژوازی، بر سرلوحه ی مبارزات خود می نویسد: «بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است». بلبشو در اردوی امپریالیست ها و مرتجعین فرصت گرانبهائی است برای کمونیست های انقلابی، پرولتاریا و خلق های تحت ستم این منطقه که فصل جدیدی را در صحنه ی سیاسی خاورمیانه باز کنند. در همین اوضاع متلاطم است که کمونیست های انقلابی با سلاح تئوری های تکامل یافته تر و علمی تر، با فداکاری و سخت کوشی، با هشیاری و درایت سیاسی می توانند قطب کمونیستی را در میان جنبش های مردم منطقه ایجاد کنند و در پرتو آن خیزش های مردمی را به جنبش های سیاسی انقلابی و مبارزات مسلحانه ی انقلابی با هدف ایجاد جوامع سوسیالیستی در این منطقه تبدیل کنند. این چنین است که پرولتاریا و خلق های خاورمیانه نه تنها متحدانه می توانند سرنوشت این منطقه را تعیین کنند بلکه بر آینده ی جهان تأثیرات تعیین کننده و الهام بخش بگذارند.

### پانویس ها:

- ۱- هرالد تریبون بین المللی، چاپ ترکیه، ضمیمه ی «دنیا» ص ۱، تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲.
- ۲- روسیه در حال بسط ناوگان های دریایی اش در خارج از کشور است. و اخیراً اعلام کرد که تا سال ۲۰۲۰ با صرف ۱۴۰ میلیارد دلار نیروی دریایی روسیه را با ۵۱ ناو جنگی و ۲۴ زیردریایی جنگی مجهز خواهد کرد. بندر تارتوس در شرایطی که هیچ حضور نظامی در خاورمیانه ندارد به مثابه پشت جبهه ای برای ارسال مهمات به مناطق مورد مداخله ی روسیه بازی می کند.

What Drives Russia's Unrelenting Position on Syria? By:

Center for American Progress, August 13, 2012

[www.americanprogress.org](http://www.americanprogress.org)

- ۳- هرالد تریبون بین المللی، «در سوریه شعارها رنگ مذهب را به خود گرفته اند»، ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲، صص ۱ و ۶

۴- همانجا، هرالد تریبون بین المللی، ص ۶

۵- حریت دلی نیوز، روزنامه انگلیسی زبان ترکیه، اول اوت ۲۰۱۲

۶- روزنامه انگلیسی زبان «زمان امروز» نزدیک به حزب حاکم در ترکیه:

Today's Zaman August 1, 2012 p 14

۷- زمان امروز- ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲ ص ۱۴

۸- دیوید ل. فلیس، هرالد تریبون بین المللی، ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲، ص ۸. فلیس مشاور دولت آمریکا در پروژه «آینده عراق» و مشاور رئیس جمهور بوسنی بوده است.

۹- زمان امروز، ۶ اوت ۲۰۱۲، ص ۸

۱۰- "Casy Research- Big Oil's Unwitting Bid for Kurdish

Statehood," by Marin Katusa

<http://www.caseyresearch.com>

11- "Kurdistan : The Next Flash Point Between Turkey, Iraq

and Syrian Revolt," Dr. Jaques Neriah. Published in

Jerusalem Center for Public Affairs: jcpa.org

پ.ک.ک اداره امور شهرها، از جمله جمع آوری مالیات و محاکمه مجرمین را در دست دارند.

با وجود آن که پ.ک.ک دارای پایه ی توده ای گسترده است و نامش «حزب کارگران کردستان» می باشد اما در حقیقت نماینده ی بورژوازی کردستان است زیرا افق و برنامه ی این طبقه را بیان می کند. رهبر فکری این حزب، اوجلان بارها اعلام کرده است که هدف پ.ک.ک نه تضعیف ترکیه بلکه رساندن آن به اقتدار دوران عثمانی است و اضافه کرده است که این امر بدون اتحاد با کردها (بخوانید اتحاد بورژوازی ترک و کرد) میسر نیست. مواضع پ.ک.ک در مورد اوضاع خاورمیانه حمایت از برنامه های آمریکا است و خود را بخشی از «محور دوستی با آمریکا» در منطقه می داند - البته، رژیم طیب اردوغان خود را رئیس این محور قلمداد می کند. اوجلان از زمان ربوده شدنش در سال ۲۰۰۱ و زندانی شدن در ترکیه مرتباً این مطالب را در مقالات ماهانه ای که در زندان می نوشت و در مطبوعات ترکیه منتشر می شد بیان کرده است. گفتنی است که در چند ماه گذشته انتشار این مقالات متوقف شده و شایع است که وی را از زندان به خانه ای منتقل کرده اند و دولت مشغول مذاکره با وی است.

هرچند وضع اقتصادی ترکیه با معیارهای جهانی «خوب» است و رژیم آن «الگوی» برای رژیم های خاورمیانه معرفی می شود، و قشر میانه ی مرفهی به وجود آمده است، اما انسجام درونی آن شکننده است. ایفای نقش ژاندارم منطقه برای امپریالیست ها، بیش از همیشه بر این انسجام فشار می گذارد و رژیم به اصطلاح «محبوب» و «با ثبات» آکپ می تواند دستخوش ریزش مشروعیت شده و بحران انقلابی گریبان آن را بگیرد. ساخت طبقات سرمایه دار بزرگ ترکیه دستخوش تغییرات بزرگی شده که هنوز در عرصه ی سیاسی تثبیت نشده است. سرمایه داران کوچک مسلمان شده، تبدیل به سرمایه داران بزرگ شده اند به طوری که اکنون در مقابل سرمایه داران بزرگ سنتی در ترکیه که با نام هائی چون سابانجی و کوچ رقم می خورد، «ببرهای آناتولی» یا «سرمایه داران سبز» سر بلند کرده اند که عمدتاً از میان نیروهای اسلام گرای طرفدار آکپ برخاسته اند. بورژوازی کرد نیز از این مواهب اقتصادی عقب نمانده و بخش های مهمی از اقتصاد داخلی را در اختیار گرفته و امیدوار است که از طریق کسب دولت مستقل یا خودمختار بالای سفره ی سرمایه داران بزرگ خاورمیانه بنشینند. همه ی این نیروها در حال جنگ های سیاسی و نظامی با یکدیگر هستند. رژیم اسلامی آکپ در حال پیرایش یال و کوپال ژنرال ها و سرمایه داران بزرگ سنتی ترکیه به نفع «ببرهای آناتولی» است و در میان خود اسلامی ها بر سر کسب نفوذ در شهرداری ها و دست انداختن بر زمین های شهری و نفوذ در کادرهای ارگان های دولتی اختلاف است.

اکنون سیاست گذاران و تحلیل گران وابسته به دولت های منطقه و قدرت های امپریالیستی واژه ی «بازی با کارت کردی» را غرغره می کنند. سوال اینجا است که اوضاع کردستان چه فرصت هائی را برای انقلاب ارائه می دهد؟ آیا صدائی انقلابی و انترناسیونالیستی از میان کمونیست ها و روشنفکران انقلابی کردستان بلند شده و بینش «بازی با کارت کردی» را با فریادی رسا و نافذ به چالش خواهد گرفت؟ غلبه ی رهبری بورژوازی بر مبارزات مردم کردستان هیچ دست آوردی بهتر از «حکومت منطقه ای کردستان» عراق نداشته است و نخواهد داشت.

### آشوب بزرگی نظم حاکم بر جهان را فراگرفته و این خوب است!

آشوب در خاورمیانه رو به ازدیاد است و این روند تا سال ها دوام خواهد یافت. منبع این وضعیت بحران در نظام سرمایه داری امپریالیستی است. در عصر امپریالیسم بحران سرمایه به معنای آن است که چارچوبه های تقسیم جهان به محدودیت هایش رسیده است و سرمایه دیگر در آن چارچوب نمی تواند بر بحران خود فائق آید. همین واقعیت، نظام امپریالیستی را دچار تشنج می کند. هژمونی قدرت های سنتی چون آمریکا زیر سوال رفته و ظهور قدرت های رقیب تازه نفس چون چین این بحران را عمیق تر و امکان مدیریت جهان به سبک و سیاق گذشته را برای امپریالیسم آمریکا غیر ممکن کرده است.

حادثه شدن تضادهای نظام سرمایه داری، مبارزات و شورش های مردم را علیه امپریالیسم و ساختارهای سیاسی وابسته به امپریالیسم

## از اوین تا کهریزک!

### مبانی سرکوب در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران

آذر درخشان - بهار ۱۳۹۱

است. ادغام دین و دولت باید محاکمه شود. به علاوه، آن نظام جهانی که از روز اول جمهوری اسلامی را در آغوش کشید و کرسی ایران در سازمان ملل را بی مناقشه تحویل آن داد حق دخالت در این محاکمه را ندارد و خود همدست مجرم محسوب می شود.

#### مبانی قانونی سرکوب در سه دهه حاکمیت نظام جمهوری اسلامی

در ماه‌های آخر مبارزات مردم علیه رژیم سلطنتی، روحانیت شیعه الگو و نقشه راه خود را برای حدادی جامعه مورد نظرش آماده کرده بود. بنیادگرایان اسلامی به سرعت مراسم و نمادهای مذهبی را بر مبارزات مردم که منجر به سرنگونی نظام سلطنتی شد، تحمیل کردند. روزهای مذهبی را برای تظاهرات علیه شاه تعیین کردند و همراه با تبلیغ ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی بساط خرافه بی سابقه ای را پهن کردند. به این ترتیب زمینه های روانی تن دادن جامعه به نظام اسلامی را مهیا کردند. آن روزها توجه نداشتیم که این نمادهای مذهبی برای متحد کردن مردم نیست بلکه برای تحمیل چشم اندازی تاریک است که برای مان تدارک دیده‌اند.

از فردای به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی قبل از اینکه به نظام خود چهره قانونی دهند، در عمل نظام قضایی، سیاسی، حقوقی ایران تغییر کرد. تازه به قدرت رسیدگان بر همان دستگاه دولتی سابق تکیه زدند. در پاریس تضمین های لازم را به قدرت های بزرگ غرب دادند که روابط تولیدی حاکم بر ایران و رشته های وابستگی به اقتصاد جهانی را دست نخورده باقی گذارند. (۳). اما برای اداره همان دولت به ارث رسیده از شاه، شیوه حکومتی متفاوتی را پیشه کردند که نامش جمهوری اسلامی بود! خمینی پیش ترها در سال ۱۳۴۹ شمسی در جزوه ولایت فقیه این شیوه حکومتی را توضیح داده بود ولی بار دیگر در آستانه ورود به ایران بر آن تاکید گذاشت: «شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم خدا را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. در حکومت اسلامی حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان خداست... پس حاکمیت رسماً به فقها تعلق دارد...» (۴)

دولت موقت در ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ «جمهوری اسلامی آری یا نه» را به همه پرسید و اکثریت مردم به نظامی که محتوای آن در همین حد توسط خمینی اعلام شده بود رای مثبت دادند. اما در آن هنگام هیجانانگیز و سرخوشی ناشی از مبارزات همگانی، سدی بود در مقابل اندیشیدن به معناها. مهم تر این که فرصت طلبان زیادی به میدان جهیده بودند و در چشم مردم خاک می پاشیدند تا نتوانند از همان دو جمله، روشن خمینی ماهیت نظام اجتماعی فردا را دریابند و بفهمند که به جای آزاد شدن قرار است بنده عبید نمایندگان خدا - البته خدای شیعی مذهب - بر روی زمین گردند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ماه ۱۳۵۸ به همه پرسید گذاشته شد و بسیاری از مردم به آن رای مثبت دادند. در اصل دوم آن به صراحت گفته شد که «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او» و هم چنین نظامی است بر پایه ایمان به «امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی». در اصل پنجم نیز تاکید شد که «در زمان غیبت حضرت ولی عصر ... در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی و ... است». به عبارتی سلب حاکمیت از مردم و سپردن حاکمیت بدست نماینده خدا بر روی زمین. مردم رئیس جمهور را انتخاب می کنند اما قبل از انتخاب مردم ولی فقیه و «شورای نگهبان» رئیس جمهور را انتصاب می کند. (اصل ۱۱۰). نمایندگان مجلس شورای اسلامی توسط مردم انتخاب می شوند اما اعتبار خود را از شورای نگهبان رهبری می گیرند (اصل ۹۳) در این قانون اساسی مطبوعات

با یاد زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و آنان که در کشتار تابستان ۶۷ جان باختند و قهرمانان راه مبارزه برای آمل و آرزوهای رهائی بخش مردم این سرزمین شدند. با درود به خانواده های زندانیان سیاسی جان باخته که بیش از دو دهه مبارزه برای دادخواهی عزیزان به خون خفته خود از پای ننشستند و سرسختانه مقاومت کردند تا گلزار خاوران را با وجود ترفندهایی که حکومت جمهوری اسلامی برای تخریب آن به کار بست، همچون سندی از جنایات جمهوری اسلامی حفظ کنند. سال‌های پایداری بالاخره خیزش توفانی سال ۸۸ را تولید کرد. بازهم دختران و پسرانی دیگر به قتل رسیدند تا جمهوری اسلامی به زندگی ننگین خود ادامه دهد. پایداری در مقاومت نقاب از چهره «اصلاح طلبان» و نخست وزیر محبوب امام در سال کشتار ۶۷ نیز بر گرفت.

بیست و چهار سال از قتل عام زندانیان سیاسی توسط مرتجعین هاری که سال ۱۳۵۷ بر قدرت چنگ انداختند و آن را یک نفس علیه مردم سراسر کشور به کار گرفتند می گذرد. اکنون دیگر پرده های آن جنایت کنار رفته است. تاریخ میان گورهای بی نام و نشان در بهشت زهرا و گورهای جمعی و بی نام و نشان در خاوران نقب زده است. نسلی که در سال ۸۸ خیز برداشت و موقتا سرکوب شد در فاصله کوتاهی یک باره تاریخ را کشف کرد. پرونده های جنایات جمهوری اسلامی را ورق زد. دستگیری و شکنجه دانشجویان چپ دانشگاه، بریدن زبان فعالین کارگری، اعدام بهائیان، و ضرب و جرح زنان شورشی را وصل کرد به تاریخ سی ساله و بی وقفه جنایت: سرکوب مردم کردستان در مرداد ۱۳۵۸ و اعدام صدها تن از جوانان کرد، قتل رهبران مردم ترکمن صحرا در بهمن ماه ۱۳۵۸، هجوم به دانشگاه ها تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» در بهار ۱۳۵۹ (۱) و دستگیری صدها دانشجو و استاد به جرم دگراندیشی و قتل بسیاری از آنان در اوایل دهه ۱۳۶۰، دستگیری هزاران تن از فعالین سیاسی احزاب و سازمان های کمونیست و چپ و مجاهد و قتل آنان طی دهه ۶۰ و سرانجام کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، ترور نویسندگان و روشنفکران به شیوه قتل های زنجیره ای در سال ۷۶، ترور ده ها تن از مخالفین سیاسی در خارج از مرزهای ایران (۲). خمینی و همپالگی هایش ژست «مردمی» گرفتند اما حتی یک روز پس از جلوس بر تخت سلطنت نتوانستند بدون دستگیری، شکنجه و اعدام نظام خود را حفاظت کنند. پایداری و مقاومت ثمره داد. نسل جدیدی به میدان آمد پر از نفرت نسبت به این نظام. حتا ترفندهای «اصلاح طلبانه» جناحی از حکومت نتوانست مانع از آن شود که چشمان این نسل، نسلی که تعلیم یافته ی نظام خودشان است، به ماهیت مندرس و کهنه ی این نظام، از جمله ایدئولوژی اش، گشوده شود و هیهات اگر موسوی بتواند با «سبز» گرائی اسلام شان را از فجایع سی و چند سال گذشته «تبرئه» کند.

با این مقدمه می خواهم نگاهی گذرا کنم به مبانی قانونی زندان، شکنجه، تجاوز جنسی و اعدام مخالفین سیاسی در سه دهه و اندی حیات نظام جمهوری اسلامی. قصدم تاکید بر آن است که سرچشمه ی این جنایات نه «بی قانونی» که نظام تئوکراسی حاکم در ایران بوده است. آمرین و عاملین، این جنایات را نه خارج از حیطه «قانون» بلکه در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی مرتکب شدند: در چارچوب قوانینی که توسط مجلس اسلامی تصویب شدند و قوانین شرعی که در مملکت جاری بوده‌اند. نقطه آغاز و پایان هر نظام قانونی/قضائی ایجاد و حفظ آن شرایط اجتماعی است که منافع طبقه ی حاکمه را برآورده می کند. تریبونال های مترقی باید کلیت این نظام، به ویژه نظام قضائی جمهوری اسلامی را محاکمه کنند و نه صرفاً رفتار «غیرقانونی» آن را. شاخص این نظام حقوقی/قضائی «الهی» بودن آن

«مقدس» شد، جنگی که هدفش به ظاهر فتح «قدس» بود، زندان‌ها همچنان پر از زندانیان سیاسی بود؛ نشانه‌ی آن که نظام نتوانسته بود بدون سرنیزه و سرکوب حکومتش را پابرجا کند. در ایام پس از پایان جنگ، وجود این زندانیان سیاسی می‌توانست جرقه‌ای بر باروت نارضایتی مردم فرسوده از ۸ سال جنگ ارتجاعی شود. از سوی دیگر سران رژیم اسلامی پس از سرکشیدن «جام زهر» توسط امامش و قبول قطعنامه‌ی آتش بس شورای امنیت سازمان ملل، آماده بازتر کردن دروازه‌های اقتصاد ایران به روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی و حراج نیروی کار و ثروت‌های کشور می‌شدند. آنان پیشاپیش از قتل جنگ و تحریم‌های بین‌المللی اقتصاد ایران چاق و چله شده بودند و اکنون می‌رفتند تا آماده میزبانی سرمایه‌های بین‌المللی در ابعاد علنی و گسترده شوند. اجرای طرح‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و امنیت برای سرمایه‌های سرازیر شده امپریالیستی نیاز به ثبات سیاسی داشت. نقشه حذف کامل زندانیان سیاسی از ماه‌ها پیش ریخته شده بود، در بوجوه جوخه‌های مرگ و نشست‌های سری سران حکومت برای این کشتار عظیم، دید و بازدیدهای هیئت‌های مالی ایران و کشورهای غربی نیز در جریان بود. فراموش نکنیم که در این زمان سید علی خامنه‌ای (ریاست جمهوری)، علی اکبر هاشمی رفسنجانی (ریاست مجلس و ریاست ستاد فرماندهی کل قوا) و میرحسین موسوی پست نخست‌وزیری را بر عهده داشتند و وزاری ایشان علی اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه)، حسن ابراهیم حبیبی (وزیر دادگستری)، سید محمد خاتمی (وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی) و معاون ستاد فرماندهی کل قوا، علی اکبر محتشمی (وزیر کشور) و محمد محمدی ری شهری (وزیر اطلاعات) بودند.

در تابستان ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) خمینی طی فتاوی‌ی فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را داد. در این فرمان تأکید کرد: «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پا فشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند... رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است... امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید... والسلام. روح الله موسوی الخميني» (۶)

طبق این فتوا در عرض یک ماه هزاران زندانی سیاسی یا به دار آویخته شدند. همه به اتهام «منافق» و «ارتداد» به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. این زندانیان در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای محاکمه شدند. سؤال «هیئت مرگ» این بود: «مسلمان هستی یا نه؟ از پدر و مادر مسلمان زاده شده‌ای یا نه؟...»

تا کنون اسامی بیش از ۵۰۰۰ نفر از اعدام‌شدگان این تابستان خونین گردآوری شده اما کماکان کسی از شمار دقیق این قتل عام مطلع نیست.

هنگام رخداد این جنایات سازمان یافته و تا سال ۱۳۷۰ هنوز قوانین کیفری نظام جمهوری اسلامی مکتوب و تدوین نشده بود. اما همانگونه که گفته شد روحانیون حاکم نیازی به آن نداشتند. چرا که طبق اصل ۸۵ قانون اساسی هر قانونی بدون اینکه در مجلس تصویب شود، در صورتی که مغایر با مبانی اسلام نباشد، به صورت «آزمایشی» توسط نهادهای مختلف قابل اجراء است. چنین بود که تا سال ۱۳۷۰ احکام قضایی چون «سنگسار»، «شلاق» مجازات «بد حجابی»، اعدام زندانیان سیاسی با عنوان «محارب و مفسد فی الارض»، «مرتد» و ... به طور «آزمایشی» فاجعه هولناک کشتار یک نسل را رقم زد. وانگهی در نظام اسلامی قاضیان شرع مبنای تعیین اتهام و مجازات هستند و برای رسیدگی به «گناهان» مردم به کتاب‌های فقهی شرعی مراجعه می‌کنند. (همان‌طور که قبلاً گفتیم، از رساله‌های خمینی و ملا محمد باقر مجلسی تا احادیث و روایات سیره پیغمبر). در واقع «قانون مجازات اسلامی» مجموعه‌ای است از مجازات‌های قرون وسطایی برای کسانی که به قوانین الهی و شرعی حکومت تن نمی‌دهند. در جمهوری اسلامی شلاق زدن و قیانی بستن و انواع شکنجه‌های دیگر «تعزیر» می‌گویند و نه شکنجه. به همین دلیل سران رژیم بشیرمانه مدعی‌اند که در نظام اسلامی شکنجه وجود ندارد!

**مبانی الهی و شرعی اعدام مخالفین سیاسی در نظام جمهوری اسلامی**

همانگونه که در بالا اشاره شد بنا بر اصل چهارم قانون اساسی کلیه

آزادند به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشند (اصل ۲۴)، در قانون اساسی، احزاب و جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی آزادند مشروط به اینکه موازین اسلام و اساس نظام جمهوری اسلامی را نقض نکنند (اصل ۲۶) نویسندگان قانون اساسی موفق شدند با شعبده‌بازی آن را به تصویب مردم برسانند که هر اصلی با اصل قبلی یا بعدی خود نقض می‌شد: ملغمه عجیبی از انتخاب و انتصاب! ملغمه عجیبی از وعده‌ی «آزادی» و بندهای اسارت! در این قانون اساسی، دین و دولت چنان در یکدیگر درهم آمیختند که جای تنفس برای احدی جز مردان حاکم مسلمان فارس مکتبی شیعه باقی نماند. اما اصل چهارم این قانون به تنهایی کافی بود تا به سرکوب مردم و نیروهای انقلابی صورت قانونی دهد. در اصل چهارم قانون اساسی تأکید و تصریح شده است که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص این اسلامی بودن هم بر عهده فقهای شورای نگهبان است. این اصل پایه قدرت فقها، دادگاه‌های شرع قوانین و مجازات‌های فقهی علیه مردم بود.

در زمینه حقوقی برای نخستین بار با کلمات جدیدی مانند «قصاص»، «محارب و مفسد فی الارض» و «مهدور الدم» روبرو شدیم. (۵) حال باید برای فهم این قبیل کلمات به کتب فقهی مرجع چون «توضیح المسائل خمینی» و یا «بحارالانوار باقر مجلسی» مراجعه می‌کردیم تا معنای عملی اصول قانون اساسی اسلامی را بفهمیم. کتبی مرجع قانون‌گذاری شدند که پیش از آن موجب خنده و تمسخر روشنفکران و حتا باقی مردم بودند.

به سرعت و در کمال حیرت و ناباوری بسیاری از مردمی که به تجربه‌ی خود و اجدادشان شناختی از روحانیت داشتند نظام قضایی دینی شکل گرفت و حاکم شد. اولین آماج حمله و زمین‌تیرین روحانیون تازه به قدرت رسیده برای استقرار حکومت الهی، زنان بخت برگشته‌ی تن فروش بودند. حزب الله به «شهر نو» هجوم برد و آنان را به جرم «مهدورالدم» به قتل رساند. جرم «زنا» با سنگسار گلنار زن جوانی در شهر کرمان افتتاح شد. مردان به جرم نوشیدن مشروبات الکلی با صدها ضربه شلاق «تعزیر» شدند. حاکمان جدید بشیرمانه اعلام کردند «تعزیر» نه شکنجه است و نه مجازات که رحمت الهی است! به مرور صحبت از «حد» مجازات‌های اسلامی برای بی‌حجابی و سپس بد حجابی به میان آمد. لایحه‌های «قصاص» و دیگر مجازات‌های اسلامی در مجلس شورای اسلامی موضوع بحث شدند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی، انواع انجمن‌های خواهران زینب و هاجر و صدها گروه ریز و درشت حزب الهی شکل گرفتند و به جان سازمانهای سیاسی چپ و دمکرات و سکولار افتادند؛ جریان‌هایی که در سال ۱۳۵۹ ممنوع اعلام شدند. حمله دشمن به دستان و زنجیرکشان به دفاتر احزاب سیاسی و نشریاتی چون روزنامه آیندگان ممکن و آغاز شد. آنان اولین بازوی اجرایی اصول ۲۴ و ۲۶ قانون اساسی بودند. به سرعت معنای «آزادی اگر مخل مبانی و موازین اسلامی نباشد» در عمل روشن شد.

این در حالی است که قانون مجازات‌های اسلامی هنوز تصویب نشده بود. طبق اصل هشتم قانون اساسی «امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...». پس گروه‌های امر به معروف «خودجوش» چون «زهرا خانم» و «عباس فالانژ» و ... شکل گرفتند تا با زنجیر و چاقو و تیغ و اسید به جان زنان «بی حجاب»، «بدحجاب» و فعالین گروه‌های سیاسی غیر مذهبی بیفتند و سرانجام به گشت‌های ارشاد و منکرات و .. ارتقاء مقام یافتند.

شمار کثیر اسامی جوانان اعدام شده در سال ۶۰ در روزنامه‌های رسمی آن زمان، با جرم «محارب»، «منافق» و «مفسد فی الارض» نشانه‌ای از تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود.

از سال ۶۰ تا ۶۷ ماشین مرگ نظام جمهوری اسلامی بی‌وقفه کار می‌کرد: نه تازه به قدرت رسیدگان می‌توانستند روزی را بدون سرکوب و کشتار بگذرانند، نه نسل انقلاب حاضر بود بدون نبرد تسلیم شود زیرا تباهی و تاریکی پس از تثبیت جمهوری اسلامی را به وضوح می‌دید.

در سال ۱۳۶۷ هنگامی که خمینی مجبور به ختم جنگ

نظام» به ناچار باید جلوی ارتداد را گرفت. اما در نظام های سیاسی دیگر، دین نقشی در زندگی اجتماعی ندارد و دولت صرفاً بر مبنای قوانین بشر شکل می گیرد.»

البته خمینی نیز در عمل احکام الهی را به روز کرد: «پیامبر اکرم نبی الرحمه بود و این های که دنبال غرب هستند خیال می کنند احکام اسلام خشونت دارد اینها اصلاً نمی دانند که این احکام برای چیست؟ مثل این است که طبیب کارد برداشته و شکمی را پاره می کند تا غده سرطان را بیرون کند ... یک نفر که مملکت یا گروهی را فاسد می کند و قابل اصلاح نیست باید او را برای تادیب و حفظ جامعه نابود کرد... اعدام های اسلام اعدام رحمت است.» (۱۰)

### موضوع تجاوز جنسی در زندانهای جمهوری اسلامی

سیستم قضایی به ویژه آن جا که مستقیماً به زندان و زندانی ربط دارد بسیار پیچیده است. طبعاً در یک نظام دینی این پیچیدگی بیشتر است. در جمهوری اسلامی اعدام دین و دولت به شکل فشرده ای در سیستم قضایی نمود یافته است. قوانین قضایی مستقیماً از آموزه های قرآن و احادیث و شرع نشئت می گیرد. باورها و ارزشها و اخلاقیات اسلامی در جز به جز این قوانین و رفتار واضعان و مجریان آن خود را نشان می دهد. زندانبان و بازجو و شکنجه گر بر پایه این ارزشها و اخلاقیات عمل می کنند. تجاوز جنسی به ویژه به زنان زندانی در دهه ۶۰ حاصل چنین باورها و ارزشهای دینی بوده است. در قوانین رسمی مجازات های اسلامی به هیچ بندی نمی توان برخورد که به شکلی تجاوز به زن زندانی را مجاز بشمارد. اما در اسلام «تصرف» اسرا حلال است. زندانی سیاسی نیز می تواند اسیر جنگی و غنیمت محسوب شود. در احکام و احادیث فقه اسلامی دختران باکره به بهشت می روند. به همین دلیل به دختران مجاهد باکره قبل از اعدام تجاوز می شد تا مانع از ورودشان به بهشت شوند. البته که این عمل بخشی از انجام فریضه دینی زندانبانان محسوب شده و موجب ثواب برای تجاوز کننده است. وانگهی تجاوز به زن زندانی سیاسی به ویژه زندانیانی که در مقابل هر شکنجه ای مقاومت می کردند وسیله ای برای درهم شکستن آنان بود. نگارنده خود با یکی از بستگان دختری که در پائیز سال ۶۰ قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفت تماس داشته و او از خاطرش نرفته که روز پس از اعدام پاسداری با یک جعبه شیرینی به خانه آنان مراجعه کرد و ضمن اعلام خبر اعدام این دختر زندانی سیاسی شیرینی دامادی خود را به آنان داد.

با اینکه برخی خانواده های این جانبختگان به افشای تجاوز جنسی به فرزندان شان پرداختند اما برای اولین بار با انتشار خاطرات منتظری بود که رسماً از این واقعه هولناک پرده بر گرفته شد. او بود که در نامه ای به خمینی نوشت: «آیا می دانید که در برخی زندان های جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می گیرند...» (خاطرات حسنعلی منتظری).

دهها کتاب خاطرات زندان و اسناد منتشر در این مورد شهادت می دهند که بازجویان و شکنجه گران کار خود را با وضو گرفتن آغاز می کردند. با تلاوت قرآن و نوحه خوانی شلاق می زدند و همه مراحل شکنجه از شلاق و کابل زدن تا تجاوز برای شکنجه گران نظام جمهوری اسلامی فریضه دینی محسوب می شد. نابودی مرتدین و منافقین برای پرسنل شکنجه گران و بازجویان خود عبادت در پیشگاه خدا بود. «منافق کشی، کافر کشی، جهاد ماست» شعاری بود که پاسداران و توابان برای ایجاد رعب و وحشت در بندهای زندان اوین و یا گوهر دشت فریاد می زدند. این شعار بخوبی رابطه میان فریضه دینی و کشتن دگر اندیشان را نشان می دهد.

### سخن پایانی

قوه قضائیه از ارکان نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی است. قانون اساسی بیان توازن قدرت طبقاتی در جامعه و برای حفظ آن است. قانون، قواعد سلطه طبقاتی در جامعه را تعیین می کند. بازتاب سلطه اقلیتی از جامعه بر اکثریت مردم تحت ستم و استثمار است. حافظ و مدافع کلیه روابط تولیدی استثمارگرانه، روابط اجتماعی ستمگرانه و ایده های سنتی و ارتجاعی حاکم بر جامعه است. سیستم قضایی ایران که متکی بر چنین قانون اساسی است، این مجموعه ارتجاعی را حفاظت و دوام آن را تضمین می کند. به ویژه،

قوانین و مقررات مدنی، جزائی، فرهنگی و سیاسی باید بر اساس موازین اسلامی باشند. مجموعه قوانین جزائی و مدنی نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر احکام قرآنی و منابع شرعی مورد قبول روحانیون حاکم بر ایران تدوین شده اند و به اصطلاح مبانی الهی دارند. مثلاً، «مفسد فی الارض»، «محراب» و «مرتد». دو جرم «مفسد فی الارض» و «محرابه» متکی بر آیه هایی چون آیه ۲۳ سوره مائده در قرآن هستند: «کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند و اقدام به فساد روی زمین می کنند این است که کشته شوند یا بر دار شوند یا چهار انگشت از دست راست و پای چپ آنها بعکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند» و هم چنین آیه ۸۰ سوره توبه در مورد مجازات منافقین «چه برای آنها (منافقین) استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها از خداوند طلب آمرزش نمایی، هرگز خداوند آنها را نخواهد بخشید چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند و راه کفر را پیش گرفتند. خداوند افراد فاسق و منافق را هدایت نمی کند.»

آیه های بسیاری در قرآن در مورد ضرورت قتل کافران و مشرکان است و بطور کلی کسانی که در زمان محمد دعوت پیغمبر اسلام را برای مسلمان شدن و پیوستن به امت او قبول نمی کردند. (۷) روشن است که احکام قرآن برای تکوین نظام قضائی یک کشور، آن هم کشوری چون ایران نمی توانست کافی باشد. برای رفع این کمبود بنیادگرایان اسلامی به کتب فقهی شرح احادیث خانواده پیغمبر و امامان بعد از او که مورد تأیید مراجع دینی هستند رجوع کردند. مثلاً از جمله مستندات مجازات «مرتد فطری» که روایتی است از معتبره عمارساباطی: «از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: هر مسلمانی بین مسلمانان که از اسلام خارج شود و نبوت محمد (ص) را انکار کند و او را تکذیب کند، خونش برای هر کس که از او شنیده باشد مباح است، و همسرش از روز ارتداد از او جدا می شود، و مالش میان ورثه اش تقسیم می شود و همسرش عده وفات می گیرد، و بر امام لازم است که او را بکشد و استتابه نیز نکند.» (۸)

از جمله مستندات دیگر برای مجازات مرتد ملی صحیحه علی بن جعفر است. وی از امام موسی بن جعفر (ع) درباره مسلمانی که مسیحی شده پرسید، فرمود: «کشته می شود و استتابه نمی شود. پرسید: اگر مسیحی مسلمان شود سپس مرتد شود؟ فرمود: استتابه می شود اگر برگشت که هیچ و گرنه کشته می شود.» (۹).

«از جمله مستندات مجازات زن مرتد، صحیحه حماد است. از امام صادق (ع) درباره زن مرتد از اسلام پرسیدم، فرمود: کشته نمی شود، به کار شدید گماشته می شود، و از خوردنی و آشامیدنی جز آنچه جانش را حفظ کند منع می شود، و لباس خشن به او پوشانیده می شود و در اوقات نماز کتک می خورد.»

البته رساله های علمای شیعه نیز از جمله منابع دیگر برای تدوین قانون مجازات اسلامی در نظام جمهوری اسلامی بوده است. بی تردید این نیز ناکافی بود زیرا سامان دادن یک نظام قضایی اسلامی بر پایه احکام متحجر و پوسیده ۱۴۰۰ سال پیش آن هم در قرن بیست و یکم و آن هم در جامعه ای چون جامعه ایران که انقلابی ضد استبدادی را از سر گذرانده بود کار آسانی نبود. جایگزینی استبداد دینی به جای استبداد سلطنتی هر چند در درجه نخست با سرکوب و به قول خودشان با شمشیر ممکن شد اما برای به کار گیری این احکام، به روز کردن آنها موضوع جدی در مقابل نظریه پردازان نظام جمهوری اسلامی بود. برای این کار بنیادگرایان اسلامی به ویژه در ایران مکرراً به «عبدالقادر عوده» نویسنده عرب مراجعه کرده اند. کسی که سعی کرده حکم مرتد را بر مبنای قوانین حقوق جدید به روز کند. وی ارتداد را تهدیدی برای حکومت اسلامی دانسته، تهدیدی که حکومت را در معرض فروپاشی قرار می دهد:

«در همه نظام های سیاسی، اقدام برای «براندازی» جرم است و چون در نظام سیاسی اسلام، عقیده دینی است که پایه و اساس آن را تشکیل می دهد، از این رو «ارتداد» اقدام برای براندازی تلقی می شود. در حقیقت، همه نظام های حقوقی (و از آن جمله اسلام) اتفاق نظر دارند که براندازی اقدامی مجرمانه و قابل تعقیب و مجازات است و آنچه بین اسلام و قوانین امروزی تفاوت می کند، تحلیلشان از موضوع ارتداد است که از نظر فقه اسلامی، مصداق براندازی شمرده می شود؛ زیرا مکتب، زیر بنای نظام اسلامی است و برای پاسداری از «کیان

زمینه نظام قضایی طی صد سال گذشته کسب کرده، ترسیم آینده ممکن نیست. انقلاباتی که در قرن بیستم صورت گرفت منبع رجوع مهمی برای دست یابی به استانداردهای کیفیتا متفاوت در زمینه قضایی هستند. به خصوص جمع‌بندی از نقاط مثبت و منفی تلاشهایی که برای ایجاد جوامع سوسیالیستی در شوروی و سپس چین سوسیالیستی صورت گرفت. این‌ها می‌توانند منبعی غنی برای پایه گذاری استانداردهای کیفیتا مردمی تر، عادلانه تر، سکولارتر، مترقی تر و انقلابی تر باشند. تنها با تکیه بر چنین شناخت و آگاهی از تجربه بشر است که می‌توان تضمین کرد فداکاری امروز مردم نه برای بازگشت به گذشته و تکرار آن، بلکه برای رفتن به سمت فردای روشن باشد. فردایی که کمترین عیارش آزادی انسانها از هرگونه قید و بند طبقاتی، جنسیتی، مذهبی و نژادی است. در جامعه‌ی آینده ما قوانین نه برای توجیه و حفظ مناسبات استثمار گرانه و ستمگرانه، نابرابری و بی‌عدالتی بلکه برای محو آن‌ها خواهند بود؛ نه برای سرکوب عقاید و افکار بلکه پشتوانه‌ای برای شکوفایی عقاید و ایده‌های متفاوت خواهند بود.

سران جمهوری اسلامی می‌دانستند چه نوع جامعه‌ای می‌خواهند و قوانینی برای دست یافتن به آن و بازتولید آن وضع کردند و به زور قوه قهریه اعمال کردند. تغییر این قانون اساسی فقط در صورت سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ممکن است؛ سرنگونی با هدف استقرار جامعه‌ای که در آن دولت دارای هیچ ایدئولوژی رسمی نباشد، عقیده و مرام و جنسیت و ملیت و نژاد معیاری برای حقوق شهروندی نباشد، برای ابراز عقیده مخالف در هر شکل هیچ حد و حصر و نیازی به مجوز نباشد، اعتراف به جرم بی‌اعتبارترین سند آئین دادرسی تلقی شود، هر شکل و درجه از فشار جسمی و روحی به زندانی سیاسی و غیر سیاسی حکم شکنجه را داشته و غیرقانونی باشد؛ و اعدام شایسته‌ی عصر برده داری اعلام شود. به یک کلام، قوانین نه برای چارمخ کردن جامعه در جایی که هست بلکه بردن آن به سمتی باشد که دیگر نیازمند قوه قهریه و قضائیه و کلا دولت نباشد و انسان‌ها در تعاونی آگاهانه و داوطلبانه، بدون تقدس مالکیت و سلسله مراتب اجتماعی، به تولید و بازتولید زندگی مادی، علمی، هنری و فرهنگی خویش بپردازند. تا رسیدن به آن جا راه طولانی و پرپیچ و خم است اما آن چنان افق درخشان و ممکن است که هر لحظه از زندگی را باید به پیش گذاشت.

## منابع:

- ۱ - هجوم فرهنگی با تشکیل ستادی با شرکت افرادی چون عبدالکریم سروش، جلال‌الدین فارسی، علی شریعت‌مداری و ... تشکیل شد. بازوی نظامی عملیات حمله به دانشگاه‌ها توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بازوی سیاسی آن حزب جمهوری اسلامی بود. اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، افرادی چون ابراهیم نبوی نقش مهمی در سرکوب دانشجویان و بستن دانشگاه‌ها داشتند.
- ۲ - بسیاری از فعالین سیاسی شناخته شده در خارج کشور توسط مأمورین ترور جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. یکی از معروفترین ترورها قتل رهبران کرد در رستوران میکونوس در برلین در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ بود. دادگاه بررسی این جرم در آلمان علی‌اکبر رفسنجانی و فلاحیان را مجرم شناخت.
- ۳ - ابراهیم یزدی بعنوان یکی از همراهان نزدیک خمینی در پاریس در مصاحبه‌ای با سایت «ایران گلوبال» در تاریخ دی ماه ۸۶ به گوشه‌ای از تحولات آن زمان پشت پرده غرب به سرکردگی آمریکا در مورد رفتن شاه و تفویض قدرت به خمینی می‌پردازد:

«در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است. یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی، و دکتر سحابی با سولیوان بود، کانال سوم ارتباط مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمپل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکرات دکتر بهشتی با سولیوان چیزی نوشته است.

بلافاصله بعد از کنفرانس گوادولوپ کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا توسط ژیسکار دستن (رئیس جمهور وقت فرانسه) پیامی برای آقای خمینی فرستاد و سپس وزات امور خارجه آمریکا تماس گرفت و پیامهایی با آیت‌الله خمینی مبادله شد. من پیامها را برای آقای خمینی ترجمه می‌کردم و آقای خمینی هم جوابشان را می‌دادند و من هم ترجمه آنها را به نماینده سفارت آمریکا در پاریس می‌دادم. در یکی از آخرین پیامهایی که رد و بدل شد، آمریکایی‌ها از قطع صادرات نفت ایران اظهار نگرانی کرده

آئینه تمام نمای ویژگی اصلی جمهوری اسلامی یعنی درهم تنیدگی دین و دولت است. تغییر این قانون یعنی تغییر این شرایط سیاسی/اجتماعی؛ امری که در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است. رویه سرکوبگرانه قوه قضائیه با تغییر رئیس جمهور عوض نمی‌شود. حتا اگر کودتای انتخاباتی نمی‌شد و در سال ۸۸ موسوی یا کروبی رئیس جمهور می‌شدند این رویه ادامه می‌یافت. همان طور که دیدیم در زمان ریاست جمهوری خاتمی نیز ادامه یافت.

محتوای اتهامات جناح «اصلاح طلب» حکومت به جناح غالب در باره «بی قانونی» و مطالبه‌ی «اجرای قانون اساسی» هیچ ارتباطی به توده‌های مردم و حقوق آنان ندارد. آنان بر سر رعایت حقوق جناح‌های قدرت دعوا دارند. اینکه نوبت یکدیگر را در اداره این نظام دهشت و نکبت رعایت کنند. دعوای میان آنان نشانه‌ای است که ساختارهای قانونی جمهوری اسلامی کارائی خود را نه فقط در مطیع نگاه داشتن مردم بلکه در تنظیم روابط میان حاکمان از دست داده است. قانون اساسی، همراه با زنگری آن در سال ۶۷، ناظر بر حقوق گرایشات گوناگون طبقه حاکمه، نهادهای متعدد روحانیت شیعه و جناحهای متعدد قدرت نیز تنظیم شده بود. از این رو هر محدودیتی علیه بخش‌هایی از هیئت حاکمه و یا نهادهای روحانیت توسط هر جناحی از حکومت، «غیرقانونی» محسوب می‌شود. زمانی که موسوی از «طرفیت‌های قانون اساسی» نام می‌برد منظور اشاره به بندهایی از این قانون است که از همان ابتدا با این هدف وضع شده تا بتواند انسجام درونی کل حاکمیت را حفظ کند. هدف تامین حقوق مردم نیست، تامین حق جناح خود است که توسط جناح دیگر پایمال شده و کل حاکمیت جمهوری اسلامی را به خطر انداخته است؛ مشاجره‌ای که به قوه قضائیه نیز تسری یافته است. قوه قضائیه‌ای که هرگونه مشروعیت خود را حتی در نزد حاکمان از دست داده و به بحران عمیقی گرفتار شده است.

در میان «اصلاح طلبان» بحث‌های فراوانی در ارتباط با اصلاح نظام قضایی در جریان است. اینکه این بحثها تا چه حد جدی یا عملی است موضوعی مربوط به آینده است. اما از همین حالا باید به منطق و پایه‌های ایدئولوژیک حقوقی این استدلال‌ها توجه کرد. تا به اهداف واقعی شان پی برد. دلایل باصطلاح «رادیکال‌ترین جناحهای اصلاح طلب» نشان می‌دهد که هدف واقعی شان پیشبرد تغییراتی به نفع حقوق پایه‌ای مردم نیست بلکه هدف ترمیم و کارآمد کردن قوه قضائیه و پیشبرد منافع جناحی خود است. اغلب آنان حاضر نیستند از مبانی الهی حق در زمینه قوه قضائیه گسست کنند. برای نمونه می‌توان به اکبر گنجی رجوع کرد. وی حتی زمانی که می‌خواهد دلیلی حقوقی برای به محاکمه کشیدن امثال احمدی نژاد به جرم «جنایت علیه بشریت» اقامه کند، از مبانی الهی دل نمی‌کند و هنوز با رجوع به قرآن می‌خواهد مصادیقی برای «جنایت علیه بشریت» را جستجو کند. او می‌گوید: «هرکس کسی را جز به جرم قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین بکشد مانند این است که همه مردم را کشته باشد.» (مائده ۳۳) (۱۱) اینها هنوز دنبال توجیهات شرعی برای «مدرن‌سیم» تازه یافته‌ی خود هستند. هنوز می‌خواهند بشریت قرن بیستم و یکم را و امدادار ایده‌های اخلاقی قرآن قلمداد کنند. و امدادار آیه‌ای که حتی کلمات و ترکیب جملاتش نشانی از عصر بربریت است. هنوز ایراد چندان در کشتن انسانها به «جرم قصاص قتل» یا «جزای فساد در روی زمین» نمی‌بینند. اخلاق پدیده‌های تاریخی است و با تغییر نظام اجتماعی بشر تغییر کرده است. تحمیل اخلاقیات جوامع دوران عروج ادیان ابراهیمی به جوامع عصر کنونی تنها دوام رنج انسان و انحطاط اخلاقی مملو از فریب و دروغ را می‌تواند تولید کند و دیگر هیچ.

امروز باید برای جامعه‌ای کیفیتا متفاوت از جمهوری اسلامی مبارزه کرد. بدین منظور لازم است، در تمایز با نظام جمهوری اسلامی، مختصات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه نوین را ترسیم کنیم و بپرسیم جامعه ما برای حل مشکلات خود به چه نوع قدرت دولتی نیاز دارد؟ نظام قضایی آن بر چه اصولی استوار خواهد بود؟ بدون بحث در مورد این موضوع، آگاهی همگانی از آنچه که نیاز جامعه ماست و امکان پذیر نیز هست، رشد نمی‌کند. بدون شناخت و نقد عمیق و همه جانبه از استانداردهای قضایی حاکم و همچنین بدون شناخت و کسب آگاهی از تاریخ و تجارب ارزشمندی که بشر در

بکشیدشان که سزای کافران چنین است»

یا آیه ۵ سوره توبه که مختص به قتل مشرکان است: «پس چون ماههای حرام به سر آمد، مشرکان را هرجا که یافتید بکشید و به اسارت بگیریدشان و محاصره شان کنید و همه جا در کمینشان بنشینید ولی اگر از (کفر) توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات پرداختند، آزادشان بگذارید که خداوند آمرزگار مهربان است.»

و هم چنین آیه چهارم سوره محمد: «پس چون با کافران (حربی) روبه رو شوید، گردن هایشان را بزنید تا اینکه ایشان را به زانو در آورید (و در دست شما اسیر شوند) آنگاه (بندهایشان) را سخت استوار کنید، و پس از آن یا منت نهدید و رها کنید بدون فدیة یا فدیة بستانید و رها کنید و...»

«محارب بعد از دستگیر شدن، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و کيفرش همان است که قرآن گفته. کشتن به شدیدترین وجه. حلق آویز کردن به فصاحت‌بارترین حالت ممکن. تعزیر باید پوست را بدر، از گوشت عبور کند و استخوان را در هم شکند.» (اظهارات آیت‌الله محمدی گیلانی حاکم شرع: کیهان، ۲۸ شهریور ۶۰)

در بین دولتمردان حاکم این عطاالله مهاجرانی بود که افتخار نوشتن کتاب «نقد توطئه آیات شیطان» در شهریور ۱۳۶۸ را از آن خود کرد. وی در این کتاب ضمن دفاع همه جانبه از فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی به توضیح قوانین فقهی اعدام مرتد می پردازد. این کتاب سه بار توسط «انتشارات اطلاعات» تجدید چاپ شد. ایشان هم اکنون در لندن، محل زندگی سلمان رشدی زندگی می کند و مرتباً از تلویزیون بی بی سی فارسی در نقش قهرمان و رهبر «دمکراسی» خواهی سخن وری می کند!!

۸- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه الی التحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، قم، ۱۴۱۲ ق. تصحیح مؤسسه آل‌البیت (ع).

۹- شیخ مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸

۱۰- خمینی - صحیفه نور

۱۱- گنجی، «موازانه ی قوای رژیم و دمکراسی خواهی...»

بودند. آقای خمینی هم جواب دادند که نمی‌خواهیم صدور نفت را قطع کنیم، ولی پول آن را خرج خرید اسلحه نمی‌کنیم. پول نفت را خرج تهیه وسائل مورد نیاز برای کشاورزی و عمران و آبادی کشور خواهیم کرد.»

برای مطالعه کامل این گفتگو پیوند زیر مراجعه کنید: «اسرار گوادولپ: روایت دکتریزدی- ۲۷/۰۹/۱۳۸۶»

کیهان لندن - شاهین فاطمی»

iranvajahan.net/cgibin/news.pl?l=fa&y=1386&m=10&d=09  
&a=1

۴- خمینی ، کیهان ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷

۵- در رابطه با معانی دقیق این کلمات از نظر حقوق اسلامی به مقاله تراب حق شناس «شرک، کفر، ارتداد، الحاد، زندق و ...» در مجله نقطه شماره ۹، تابستان ۱۳۷۸ رجوع کنید.

مهدورالدم فردی است که وجودش طبق شرع برای جامعه اسلامی ضرر رسان است. «قوانین مجازات اسلامی» بخش دیات ماده ۲۹۵ تبصره ۲: «در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است قتل به منزله خطا شبیه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن به مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است.»

۶- رئیس هیئت قتل عام حسینعلی نیری (معاون قضائی دیوان عالی کشور)، اعضای هیئت قتل عام: اسماعیل شوشتری (دیوان عالی کشور)، علی مبشری، مصطفی پورمحمدی (دیوان عالی کشور)، ابراهیم رئیسی، مرتضی اشراقی (دادستان انقلاب تهران)

۷- هم چنین می توان به آیه ۱۹۱ سوره بقره در قرآن در مورد قتل غیر مسلمانان رجوع کرد: «و هر آنجا که بر آنان دست یافتید بکشیدشان و آنان را از همانجا که شما را رانده اند برانید، و فتنه شرک بدتر از قتل است، و در کنار مسجد الحرام با آنان کارزار نکنید، مگر آنکه آنان در آنجا با شما کارزار کنند، و چون کارزار کردند

## نصایح یونانی ژیتک / سخنرانی مریم جزایری در یونان

چیزی را نابود کند بلکه عکس العملی است به اینکه سیستم چطور دارد خود زنی می کند ... (۲)

ژیتک در زمره ی روشنفکران ضد سرمایه داری شناخته شده است. اما همان طور که در نصایح یونانی ژیتک دیدیم او صرفاً از «رخوت» و «ایستائی» نظام سرمایه داری جهانی نگران و ناراضی و به دنبال چاره جوئی برای آن است. ژیتک در مصاحبه با چارلی رز می گوید: «من کورکورانه ضد سرمایه داری نیستم ... و می دانم که در ۵۰ تا ۶۰ سال گذشته در اروپای غربی مردم در رفاه و امنیت و آزادی به سر برده اند و ...» (۳)

ژیتک می گوید «کورکورانه» ضد چیزی نیست اما چشم خود را کاملاً بر این واقعیت می بندد که آزادی های بورژوازی، دموکراسی، دولت رفاه در کشورهای غربی بر ساحل جنگ های نابود کننده، استقرار و تحکیم دولت های نواستعماری فاشیست در سه قاره ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و بیرون کشیدن مافوق سودهای شنیع و خون بار از این مناطق که همین امروز یک میلیارد انسان را محکوم به گرسنگی و سوء تغذیه کرده، ساخته شده است -- مانند دموکراسی یونان است که بر شالوده ی نظام برده داری ساخته شده بود.

ژیتک ادعا می کند افکارش، افکار «نوینی» است درباره کمونیسم. حال آن که افکاری کهنه و ضد کمونیستی است که خام دستانه در عبا ی «نو» پیچیده شده است.

دهشت های جهان کنونی هر روز افزایش می یابد. روزی نیست که رسانه ها تصاویر هولناک از کشتار و خرابی ناشی از از جنگ های نومستعمراتی امپریالیست های غربی در خاورمیانه نشان ندهند. با هر نوسان در بازار بورس جهان میلیون ها دهقان آواره می شوند. از هر هفت نفر جمعیت جهان یک نفر دچار گرسنگی و سوء تغذیه است. تجارت زن و فروش بدنش به یکی از پر رونق ترین بیزنس های جهان تبدیل شده است. و ...

دهشت آفرین تر «راه حل» هائی است که برای مقابله با این دهشت ها در مقابل توده های مردم جهان گذاشته می شود و سکه ی

ژیتک، فیلسوف اهل اسلون با شهرتی جهانی، چندی پیش در مصاحبه ای با نشریه «پلاتی پوس ریویو» *The Platypus Review* آتش مسلسل خود را به سوی تجربه ی انقلاب سوسیالیستی در قرن بیستم گشود، در حالی که هم زمان در تورهای سخنرانی خود به مناسبت جنبش اشغال وال استریت (اوس) و بحران اقتصادی در یونان به شمردن مزایای سرمایه داری خارج از چارچوبه های کنترل شرکت های بزرگ مالی آمریکائی پرداخت. ژیتک در سخنرانی اش برای اوس در نیویورک می گوید: «کمونیسم مطلقاً شکست خورد» (۱) و در سخنرانی برای «یونانی ها» صحبت از ضرورت زدودن رخوت و سستی از سرمایه داری و بازگرداندن آن به تحرک می کند. او در سخنرانی برای حزب سیریزا (SYRIZA) می گوید:

«... معلوم نیست اروپا از یونان چه می خواهد؟ مردم یونان می دانند چه می خواهند. او را (اشاره به الکسی تسیپراس رهبر حزب سیریزا که در کنارش نشسته است) به عنوان رئیس جمهور آینده ی یونان می خواهند. ... منتقدین، سیریزا را متهم می کنند که برای یورو خطرناک است. برعکس، سیریزا تنها شانس اروپا است. این حزب برای اروپا شانس آن را فراهم کرده که از رخوت و رکود بیرون آید و راه جدیدی را کشف کند. تی.اس. الیوت شاعر محافظه کار در یادداشت هائی برای تعریف فرهنگ می گوید، لحظاتی است که تنها انتخاب موجود عبارت است از انتخاب میان کُفر و بی باوری. یعنی تنها راه برای حفظ یک باور یا زنده نگاه داشتن یک مذهب، انشعاب کردن از جاده ی اصلی آن است. ... فقط یک کفرگوئی که در لحظه ی حاضر توسط سیریزا نمایندگی می شود می تواند چیزهائی از میراث اروپائی را حفظ کند که ارزش حفظ کردن دارند: دموکراسی، اعتماد به مردم، همبستگی تساوی جویانه. اگر سیریزا به حاشیه رانده شود اروپائی پیروز خواهد شد با ارزش های آسیائی ... یعنی سرمایه داری با تعلیق دموکراسی ... سیریزا یک واقع بینی پراگماتیستی را به ارمغان آورده و آمده تا خرابکاری های دیگران را درست کند. ... سیریزا نمی خواهد

اند. اما اشتباه می‌کردم. جایگزینی «گفتمان» انقلاب با «گفتمان» دموکراسی نشانه‌ی زمانه است -- نشانه‌ی کوچک شدن خواست‌ها، پائین آمدن افق انتظارات در نتیجه‌ی چهار دهه ضد انقلاب افسارگسیخته و کارزارهای شنیع «مرگ کمونیسم» و «مرگ انقلاب» در سطح جهانی. کمی به این موضوع فکر کنیم: نظام سرمایه‌داری دهشت‌های بی‌حساب مرتکب می‌شود اما ما هنوز جرات نمی‌کنیم فراخوان ریشه کن کردن آن را بدهیم! آیا این وضع نرمال است؟ آیا به معنای آن است که مردم فکر می‌کنند انقلاب، دیگر مطلوب یا ممکن نیست؟ این واقعیت دغدغه و چالش بزرگی است.

از آنجا که دموکراسی، نوعی قدرت سیاسی است، آیا بهتر نیست به جای دموکراسی فراخوان کسب قدرت را بدهیم؟ جنبش‌های اجتماعی باید خواست کسب قدرت را به میان بکشند و درگیر روشن کردن خصائل و مختصات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قانونی، بین‌المللی آن قدرت نوینی که فقط از طریق انقلاب می‌توان به آن دست یافت گردند.

حتا اگر هنوز می‌خواهیم بر حسب «دموکراسی» در مورد تغییرات رادیکال صحبت کنیم بیایید به ورای دموکراسی «واقعی و غیر واقعی» برویم و درگیر پاسخ‌گویی به سوالاتی از این قبیل شویم که در آن دموکراسی مطلوب، تکلیف روابط اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری چیست و با آن چه خواهیم کرد؟ این «دموکراسی واقعی» چگونه خواهد توانست حیات سیاسی و اقتصادی جامعه را بر بنیادهایی نوین و کاملا متفاوت از سرمایه‌داری سازمان دهد؟ و وقتی حاصل شد رابطه‌ی آن با نظام جهانی امپریالیستی چه خواهد بود و چگونه نقش یک پایگاه انقلابی را برای دگرگون کردن کل جهان بازی خواهد کرد؟

من از کشور و منطقه ای می‌ایم که بدون درهم شکستن زنجیرهای وابستگی به نظام سرمایه داری جهانی ما قادر خواهیم بود شالوده های اقتصادی نوینی را بریزیم که پاسخ گوی نیازهای مردم و رشد یک اقتصاد ملی موزون ( و نه معوج همچون آنچه هست) باشد. بدون این کار نخواهیم توانست جامعه ای سازمان دهیم که توسعه ی اقتصادی و روابط اجتماعی منتج از آن تحت فرماندهی «دستان نامرئی بازار» نباشد بلکه تحت هدایت آگاهانه ی دولت سوسیالیستی و ابتکار عمل‌های کلکتیو کارگران و دهقانان و متخصصین و دیگر مردم کارکن جامعه باشد. در نظام نوین چه چیزی تولید شود، چگونه تولید شود، برای که و برای چه تولید شود جواب‌های طبقاتی روشن خواهد گرفت. نظام نوین، ارزش‌های سوسیالیستی و انترناسیونالیستی را ترویج خواهد کرد. از میان بردن تمایزات طبقاتی، از میان بردن روابط تولیدی استثمارگرانه و روابط اجتماعی ستم‌گرانه همچون پدرسالاری و ستم ملی قطب نما و هدف نوع سازمان دهی اقتصادی و سازماندهی فرآیند کار خواهد شد. اما برای ساختن این نوع دموکراسی باید آن دموکراسی دیگر را که حاکم است سرنگون کرد که یعنی انقلاب.

بنیان گذاری پروژه‌ی کمونیستی توسط مارکس گسستی رادیکال در تاریخ بود. تصور مارکس از کمونیسم و رهائی نه تحقق دموکراسی ناب بلکه عبور کردن از مرزهای جامعه ی استثماراری و بورژوازی و محو کلیه ی تمایزات طبقاتی، محو تمام روابط تولیدی که این تمایزات را تولید می‌کنند، محو تمام روابط اجتماعی ستم‌گرانه که منطبق بر این روابط تولیدی اند و محو کلیه افکار کهن که از این روابط استثمارگرانه و ستم‌گرانه بر خاسته و آن را نگهبانی می‌کنند بود. این ۴ مشخصه ی جامعه ی کمونیستی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین به اختصار تحت عنوان «۴ کلیت» فراگیر شد.

ما امروزه با کارزار بین‌المللی عظیم و بیسابقه ای روبرو هستیم که هر نوع تحقیق و بررسی جدی در مورد تجربه انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم را خارج از دستور کار و غیر ضروری اعلام کرده است. این یکی از آن عرصه های ممنوعه در دنیای آکادمیک است که باید به چالش گرفت و مقابله با آن نیازمند شجاعت فکری و پیگیری در حقیقت یابی است. پیروزی و دستاوردهای عظیم و نیز کمبودهای مهم در انقلاب های سوسیالیستی روسیه و چین هنگامی که سوسیالیستی بودند و سپس شکست آن ها و احیای سرمایه داری در آن کشورها یکی از بزرگترین درام های تاریخ بشر است که مدفون و کشف نشده باقی مانده است. این صدمه ی بزرگی به انقلاب توده های مردم در سراسر جهان است زیرا بدون شناخت از این فصل از

رایج است: تاریخ اندیشی دینی و جنگ های قومی- دینی. این راه حل ها از بالا توسط قدرت ها و دولت ها تقویت می شود. در چنین اوضاعی شیپور ضد کمونیسم را به صدا درآوردن مانند آن است که به قول لنین در یک تشیع جنازه آرزو کنی: هر چه ببرند کم نشود! و ژیزک تبدیل به چنین فیلسوفی شده است.

توده های مردم از خاورمیانه و آفریقا تا ایالات متحده آمریکا علیه نظام های اجتماعی موجود شورش می کنند و برای رهائی از چنگال خداوندگار سود و سرمایه به دنبال بدیل و راه حل هستند. از این شورش ها باید دفاع کرد اما توهومات آن ها را نیز به چالش گرفت. ژیزک اما بر آتش این توهومات هیزم اضافه می کند. ژیزک فیلسوف تیزهوشی است. او خوب می داند که «میراث اروپائی» جدا از نظام سرمایه داری مخوف و امپریالیستی آن نیست. اما تصمیم گرفته است با آن سازش کند و فرصت طلبانه این سازش را با عباراتی چون «من کورکورانه ضد سرمایه داری نیستم» و «کمونیسم مطلقا شکست خورده است» تزئین کند.

در مقایسه با «رهنمودهای یونانی ژیزک» در زیر پاره هائی از سخنرانی مریم جزایری را در کنفرانس بین المللی در مورد آموزش انتقادی (آتن، یونان ۱۲-۱۶ ژوئیه ۲۰۱۱) در میزگرد «انقلاب در حال گشایش در جهان عرب» منتشر می کنیم. (۴)

### سخنرانی در آتن - مریم جزایری

سال ۲۰۱۱ با رخدادهای تکان دهنده و رهایی بخش در جهان عرب شروع شد. اما این رخدادها هنوز از انقلاب فاصله ی زیادی دارند. بن علی و مبارک صرفا فرماندهان و گرداننده گان دستگاه دولت در این کشورها بودند. آن دولت‌ها همراه با شالوده های اقتصادی و اجتماعی شان کماکان پابرجا بودند.

سوال این است: راه پیشروی کدام است و چگونه طی خواهد شد؟ ... امروز می‌توانیم ببینیم که چگونه انواع نیروهای مختلف سراسیمه و فعالانه در تلاشند تا جنبش‌های انقلابی عرب را به عقب برانند و مانع از آن شوند که این جنبش‌ها تبدیل به انقلاب‌هایی تمام عیار شوند. ... نیروهای مرتجع بومی و قدرت‌های امپریالیستی سخت در تلاشند تا نقش مردم را به حداقل برسانند و مانع رشد آگاهی آنان در مورد اینکه تغییر واقعی و بنیادین چیست شوند و هر امکانی برای رشد و گسترش جنبشی با این آگاهی و با این هدف را از میان ببرند.

با این تلاش‌ها چگونه باید مقابله کرد؟ مردم شورشی چگونه پی به ماهیت شنیع این طرح‌ها خواهند برد و چگونه خواهند توانست از این دام‌ها جهیده و راه واقعی خود را بیابند؟ چگونه به ماهیت یک انقلاب واقعی پی خواهند برد؟ چگونه می‌توانند آگاه شوند که چرا و چگونه نظام‌های سیاسی-اقتصادی و ایدئولوژیک موجود رنج و فلاکت روزمره‌ی آنان را تولید می‌کنند؟ و اینکه چگونه می‌توان این وضع را تغییر داد و جامعه‌ای کاملا متفاوت و بر بنیان‌هایی بجز بردگی مزدی، سود، پدرسالاری، شوونیسم ملی سازمان داد؟

بدون آنکه میلیون‌ها تن از مردم در مورد این موضوعات کلیدی آگاه شوند و حول چشم‌اندازی حقیقتا انقلابی سازمان یابند، طبقات مرتجع بومی با کمک متحدین امپریالیست خود می‌توانند هر چیزی را با عنوان «انقلاب» و «تغییر» به خورد مردم دهند.

اینکه کدام طبقه و برنامه‌ی سیاسی و اجتماعی پایان ماجرا را خواهد نوشت و از درون این جنبش‌های انقلابی بزرگ چه چیزی بیرون خواهد آمد باید دغدغه و چالش مهمی برای هر انقلابی انترناسیونالیست باشد.

... دیکتاتورهای چون شاه ایران، مارکوس فیلیپین، سوهارتوی اندونزی و مقامات فاسد سقوط کردند اما نظام‌هایی که آنان نمایندگی می‌کردند پابرجا مانده و حتا پر رونق‌تر شدند. از این تجارب تلخ باید درسی آموخت: هر زمان انقلاب تا پیروزی کامل پیش نرود، نظام حاکم می‌تواند انرژی‌های تولید شده از آن را ببلعد و از این طریق خود را ترمیم کرده و حتا ماندنی‌تر از پیش شود.

چند روز پیش هنگامی که وارد آتن شدم بی‌صبرانه خود را به میدان سینتاکما رساندم تا از نزدیک شاهد شورش یونانی باشم. اولین نوشته‌ی بزرگ که چشمم را گرفت این بود: دموکراسی واقعی! شکفت زده شدم چون فکر می‌کردم حداقل مردم این کشور دموکراسی را از انواع مختلفش تجربه کرده اند و احتمالا از مطالبه‌ی آن خسته شده



## تهاجم سازمان یافته و فاشیستی نیروهای دولتی علیه مهاجران و زحمتکشان افغانستانی را در هم شکنیم!

همین چندی پیش بود که ورود مهاجران و زحمتکشان افغانستانی به پارکی در اصفهان ممنوع شد، هنوز فاجعه کشتار ده ها پناهجوی افغانی در مرز ترکیه ریشه بر اندام هر انسان آزاده می اندازد و هنوز در گوش ها طنین انداز است. حال می شنویم که تحت عنوان قتل یک دختر ۱۸ ساله در شهر یزد نیروهای امنیتی رژیم و ارازل و اوباشش به محله های زحمتکشی افغانستانی ها که از کمترین امکانات رفاهی برخوردارند هجوم برده اند، منازل فقیرانه شان را به آتش کشیده و تخریب کرده اند، آنان را به انتقام خون یک دختر که خود قربانی همین نظام مرد سالار و شوونیست است به خاک و خون کشیده اند. هم زمان طی روزهای گذشته رسانه های رژیم از ممنوعیت ارائه خدمات و مواد غذایی به اتباع بیگانه غیر مجاز در استان فارس خبر می دهند. دولت، مغازه ها، نانوايي ها، سوپر مارکت ها و مراکز فروش مایحتاج روزانه را موظف کرده است که به این «اتباع بیگانه ی غیر مجاز» چیزی نفروشند و در صورت عدم رعایت این طرح، محل کسب شان پلمب و جریمه خواهد شد. این طرح یاد آور سیاست های فاشیستی دولت هیتلر نسبت به یهودی های آلمان در دوران جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) است. فردا شاهد آن خواهیم بود که دولت آنان را مجبور کند که به شکلی افغانستانی بودن خود را مشخص کنند - همان طور که فاشیست های نازی در آلمان هیتلری، یهودی ها را مجبور به این کار می کردند. همه این اعمال سازمان یافته ی دولتی گواه روشن یک سری عملیات سازمان یافته حکومتی علیه خواهران و برادران افغانستانی ما می باشد.

این گونه اعمال باید از طرف همه کسانی که بندی با این رژیم ندارند به شدت محکوم شود و با دفاع از زحمتکشان افغانستانی که بخشی جدائی ناپذیر از طبقه کارگر، زحمتکشان و خلق های تحت ستم ایران هستند جواب درخوری به رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نیروهای سرکوب گرش دهند. رژیمی که به بشرمانه افغانستانی های مقیم ایران را «اتباع بیگانه ی غیر مجاز» می خواند، خود بیگانه ترین و غیرمجازترین نهاد موجود در ایران است و بیش از سی سال است که پرولتاریا و مردم زحمتکش ایران در گیر و دار سرنگونی این رژیم فاشیستی هستند.

رژیم با اتخاذ این اعمال جنایت کارانه می خواهد بین خود و مردم پلی بسازد و خود را از زیر تیغ مبارزات مردم کنار کشد و به این طریق با قربانی کردن زحمتکشان افغانستانی آنان را مسبب بحرانی که بود و نبودش را رقم می زند، معرفی کند.

مهاجران افغانستانی به آشکارترین شکل تحت ستم شوونیسم ایرانی قرار دارند و از ستم ملی رنج می برند. کارگران افغانستانی از دهه پنجاه در ایران تحت شدیدترین شرایط کاری با بی حقوقی استثمار می شوند. از بی حقوقی کامل سیاسی و اجتماعی در رنجند؛ در معرض دستگیری و اخراج دائمی قرار دارند. مهاجران افغانستانی بخشی از پرولتاریای ایران هستند که در سرنگونی این رژیم مذهبی و شوونیست منافی عمیق دارند و باید کاری کنیم که در صف اول مبارزه برای دفن این رژیم قرار گیرند. در این صورت انقلاب آینده انقلابی عمیقاً انترناسیونالیستی و اجتماعی خواهد بود. دولت انقلابی آینده ایران تحت رهبری نیروهای انقلابی و کمونیست به همه قوانین سرکوبگرانه علیه کلیه کسانی که در خاک ایران به سر می برند پایان خواهد داد. همان طور که در برنامه حزب ما آمده است: «حقوق پایه ای سیاسی و اجتماعی آنان، از جمله حق شهروندی، حق کار، حق تحصیل، حق شناسنامه، حق ازدواج با ایرانی تباران و کلیه حقوقی که هر تبعه ایرانی از آن برخوردار است را به رسمیت خواهد شناخت.»

کلیه ی نیروهای چپ و کمونیست، نهادها و افراد آزادیخواه در داخل و خارج از کشور باید به هر طریق ممکن به مقابله با این اعمال جنایتکارانه و سازمان یافته برخیزند و جواب درخور را به مزدوران رژیم و ارازل و اوباشش بدهند!

حزب کمونیست ایران (م-ل-م) - ۱۳ خرداد ۱۳۹۱

تاریخ، آنان بدون تاریخ خواهند شد -- انگار که پیشینیان تحت ستم و استثمار شان هرگز شورش نکرده و هرگز دست به تلاش برای گذر از نظام دهشت آور سرمایه داری نزنده اند. آنطور که مورخ فقید هوارد زین می گوید، وقتی آدم تاریخ نداند مانند این است که دیروز به دنیا آمده است.

فراموش نکنیم که این تاریخ را فضای ایدئولوژیک جاری که توسط چند دهه کارزار بین المللی «مرگ کمونیسم» و «مرگ انقلاب» شکل گرفته دفن کرده است. نمی توان و نباید گذاشت که این وضعیت ادامه یابد زیرا مردم سراسر جهان در شمار ملیونی وارد زندگی سیاسی می شوند و در این صحنه پر آشوب به دنبال راهی، به دنبال آینده ای معنا دار می گردند - آینده ای که تنها از طریق دگرگونی های انقلابی سوسیالیستی ممکن است. تجارب گذشته صرفا گام های ابتدایی در این راه بودند اما بدون شک ذیقیمت اند.

مردم خاورمیانه و شمال آفریقا بیرحمانه ترین اشکال استعمار و امپریالیسم را تجربه کرده اند. آنان ورشکستگی ناسیونالیسم را در اشکال گوناگونش، از ملی گرایی مصدقی در ایران، مدل عبدالناصر در مصر، بعث در عراق و سوریه و عرفات در فلسطین چشیده اند. آنان بنیادگرایی اسلامی را تجربه کرده اند که جنبش های ضد امپریالیستی این منطقه را دزدیده و به نام راه رهائی و بدیلی در مقابل دهشت های سرمایه داری ارتجاعی ترین روابط اجتماعی و فرهنگ قرون وسطایی به مردم حقنه کرده اند. به اعتقاد من واقعیت های چند دهه گذشته در این منطقه ثابت کرده است که بدون یک جنبش کمونیستی، بدون حضور یک قطب کمونیستی در جامعه و بدون اینکه شمار قابل توجهی از محرومترین اقشار جامعه بخشی از آن شوند، توده های مردم به آگاهی لازم نخواهند رسید در مورد این که چرا نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری (چه در شکل کشورهای سرمایه داری امپریالیستی یا در قالب جمهوری های سکولار و مونارشی یا رژیم های اسلامی و نظامی) جنایت ها و دهشت های وصف ناپذیر را دائمی می کند و معنای یک نظم نوین اجتماعی چیست. بدون یک جنبش کمونیستی (و منظوم یک جنبش کمونیستی انقلابی است و نه احزاب به اصطلاح کمونیست که تبدیل به بخشی از کارکرد نظام های حاکم شده اند) توده های مردم به سختی قادر به تصور و تصویر یک نظام سیاسی، اقتصادی و نظامی متفاوت خواهند بود.

بسیاری از جوانان مبارز کشورهای عربی در جریان تجربه کوتاه چند ماه گذشته این واقعیت را دریافته اند که نظام (مشمول بر رهبران و نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک) راه و روش و ابزار ستم گرانه و استثمارگرانه اش را عوض نخواهد کرد و در جستجوی پاسخ «چه باید کرد» اند. چگونه باید پیش رفت؟ با چه اهدافی؟ چه نوع انقلابی لازم است و رهبری انقلابی چیست؟ چگونه می توان این جوامع را از چنگال امپریالیسم رها کرد و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نوینی را در محاصره ی جهان امپریالیستی بنا کرد؟ این ها سوالات گزنده ای هستند که جنبش های انقلابی باید با آن ها مواجه شده و پاسخ دهند.

فصل نوینی در تاریخ مبارزه برای رهائی گشوده شده است. آیا انقلاب و چشم انداز انقلابی در راس آن قرار خواهد گرفت؟ چالش این است.

## توضیحات و منابع

- 1- Slavoj Žižek at OWS Part 2," October 9, 2011
- 2- [www.marxmail.org/msg103028.html](http://www.marxmail.org/msg103028.html)
- 3- harlie Rose with Slavoj Žižek," October 26, 2011

۴- سخنرانی مریم جزایری در کنفرانس بین المللی در مورد آموزش انتقادی (آتن، ۱۶-۱۲ ژوئیه ۲۰۱۱) - میزگرد بحث با عنوان «انقلاب در حال گشایش در جهان عرب» با سازماندهی شهزاد مجاب و شرکت مریم جزایری و امیر حسن پور. این سخنرانی اول بار در مجله «ارش» شماره ی ۱۰۷، اکتبر ۲۰۱۱ ویژه ی «بهار عرب» منتشر شد.

## ۵- میدان سینتاخما Synthagma

میدانی در شهر آتن که در مقابل پارلمان واقع است. از زمان آغاز شورش ها این میدان صحنه تظاهرات ها و میتینگ های شبانه بوده است

## از آهن مذاب تا گدازه خشک: تاملی در ادبیات و هنر شوروی

از اکتبر ۱۹۱۷ تا دهه ۱۹۴۰



ادبیات و هنر نیز که در قلمرو فرهنگ و اندیشه و ایده جای دارد تاثیر مهمی بر نحوه تفکر و عمل، بر رفتارها و ارزش گذاری ها، بر انگیزه ها و روحیات بخش های مختلف جامعه می گذارد. ادبیات و هنری که انباشته از خودخواهی و فردگرایی، بت سازی و مطلق گرایی، سازشکاری و همسازی، و گریز از نقد و چالش و تضاد باشد فقط می تواند چوب لای چرخ سوسیالیسم بگذارد و زمینه را برای به قدرت رسیدن بورژوازی نوحاسته «خودی» و احیای سرمایه داری مساعد کند. از این رو، چالش گری و مبارزه بر سر جایگاه و راستای ادبیات و هنر بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه طبقاتی ادامه دار (و اغلب حادی) است که گذار سوسیالیستی را به پیش می راند.

نوشته ای که پیش رو دارید مروری بر عرصه هنر و ادبیات در شوروی سوسیالیستی است. آنچه در این عرصه گذشت بازتاب سیاست های گوناگون در حزب و دولت انقلابی و چگونگی ساختن تاریخ توسط توده های به پا خاسته کارگر و دهقان و زحمتکش بود. پس مرور ادبیات و هنر در شوروی، مرور سیاست و تاریخ نیز هست. اما آثار ادبی و هنری در همه جوامع، اساسا شکل ها و «بسته» های ایدئولوژیک اند که خصوصیات و مضامینی پنهان تر، پیچیده تر و ماندگارتر از تاریخ نگاری های مقطعی و یا تبلیغ و تهییج سیاسی روز دارند. بنابراین ما نباید صرفا ارتباط ادبیات و هنر شوروی را با وقایع و تحولات تاریخی و سیاست های هر مقطع ردیابی کنیم، بلکه باید به نقشی که این ادبیات و هنر در ارتباط با «گسست قطعی از ایده های کهن» (خط راهنمای انقلاب کمونیستی) بازی کرد نیز بپردازیم. سرانجام باید بر این نکته مهم تاکید بگذاریم که نوشته حاضر به علت فشرده بودن قادر نیست تضادها و پیچیدگی های واقعی آن دوران تاریخی (از جمله، جوانی و نابلدی دولت انقلابی در آن تجربه نخستین) را آن چنان که باید و شاید به تصویر بکشد. برای دست یافتن به یک تصویر دقیق تر و درک عمیق تر، خواننده باید به آثار ارزشمند متعددی رجوع کند که با نگاهی علمی و قابل اعتنا به تاریخ اتحاد شوروی در عرصه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته اند.

«از آهن مذاب تا گدازه ی خشک» اثری به موقع و کم نظیر است در باره ی هنر در اولین انقلاب و کشور سوسیالیستی جهان. بارید کیوان با نگاهی نقادانه به عرصه ی ادبیات و هنر در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خدمت مهمی به فرآیند جمع بندی از تجارب مثبت و منفی انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم کرده است. به یقین طراز بندی از نظریه ها، سیاست ها و عمل کردهای دولت سوسیالیستی شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) در عرصه ی ادبیات و هنر جایگاه مهمی در جمع بندی از کلیت تجربه ی دولت دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی سابق دارد زیرا، «مبارزه بر سر جایگاه و راستای ادبیات و هنر بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه طبقاتی ادامه دار (و اغلب حادی) است که گذار سوسیالیستی را به پیش می راند.» این کتاب علاوه بر مقدمه شامل فصول زیر است: یک پیش زمینه ی تاریخی، آتش اکتبر، هنر و ادبیات در دسترس همه، پرسش ها و چالش های دهه ی ۱۹۲۰، ایدئولوژی رسمی، سانسور، تعیین سلیقه ی عمومی، دهه ی ۱۹۳۰ و چرخش در سیاست فرهنگی/ادبی/هنری، رئالیسم سوسیالیستی، و آنچه می توان جمع بندی کرد. کتاب همچنین ضمیمه هایی در باره نظرات لنین و برخی دیگر از شخصیت های سیاسی و هنرمندان شوروی در مورد هنر دارد: تروتسکی، کلنتای، مایاکوفسکی و نوگرایان، لونا چارسکی، گورکی، ژدائف، انجمن هنرمندان انقلاب. این اثر در تارنمای سرداران اورگ، بخش کتاب خانه، در دسترس است. گزیده ای از مقدمه ی کتاب را در زیر می خوانید:

چگونه می توان جامعه ای نوین و متفاوت بنا نهاد که در آن نشانی از بهره کشی انسان از انسان و ستمگری نباشد؟ شاید این پرسشی دیرینه به عمر قرن ها باشد. اما تنها در عصر سرمایه داری بود که این پرسش بر اساس یک درک علمی از تضادها و روابط پایه ای جوامع بشری مطرح شد و پاسخی ماتریالیستی دیالکتیکی/انقلابی گرفت. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، مارکس و انگلس تئوری انقلاب کمونیستی را با اتکاء به شاخصه ها و دستاوردهای مبارزه طبقاتی و آخرین پیشرفت های علمی و تولیدی بشر پی ریختند. مفهوم اساسی این انقلاب را مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» چنین بیان کردند: «گسست قطعی از مناسبات کهنه مالکیت و گسست قطعی از ایده های کهنه». تجربه دو انقلاب سوسیالیستی بزرگ در روسیه و چین که فرصتی سی چهل ساله برای پیشبرد دگرگونی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در اختیار طبقه کارگر و حزب کمونیست و دولت انقلابی قرار داد، نشانگر این واقعیت بود که در انجام این «دو گسست قطعی»، تقدم و تاخری در کار نیست. اینگونه نیست که اول باید گسست از مناسبات مالکیت انجام گیرد و سپس نوبت به تسویه حساب با ایده های کهن برسد. یا اینگونه نیست که گسست از مناسبات مالکیت به طور خود به خودی ایده های کهن را از میدان به در کند. تغییر و تحول در روابط تولیدی جامعه (که مناسبات مالکیت یک وجه تعیین کننده آن است) در ارتباط متقابل با تغییر و تحول در روبنا (که دولت و خانواده، سیاست، ایدئولوژی، قانون و حقوق، فلسفه و فرهنگ را در بر می گیرد) پیش می رود.

تجربه انقلاب های سوسیالیستی در قرن بیستم یک واقعیت دیگر را هم نشان داد. اینکه برداشت مکانیکی و یک جانبه از رابطه زیربنا و روبنا جامعه (یعنی تعیین کننده دانستن اقتصاد در همه حال، و کم بها دادن به سیاست و ایدئولوژی و فرهنگ) می تواند عرصه را برای نفوذ و تاثیر و تقویت ایده های کهن (ایده های بورژوازی / ماقبل سرمایه داری، ایده های مدافع نابرابری و امتیاز و بهره کشی طبقاتی و جنسیتی و ملی و نژادی و مذهبی، ایده های خرافی و ضد علمی) در ذهن جامعه باز بگذارد و به تکوین و گسترش روابط اجتماعی ناعادلانه، رفتار سیاسی ستمگرانه، و روابط اقتصادی استثمارگرانه در بطن جامعه سوسیالیستی پا بدهد. از این رو، قلمرو فرهنگ و اندیشه در جامعه نوین را به هیچ رو نمی توان حیطة ای فرعی و علی السویه به حساب آورد.

## نمونه‌ای از قانون اساسی یک دولت سوسیالیستی

ادامه از شماره قبل: پاره ی چهارم

در مورد لایه‌ها و جوانب گوناگون جهان طبیعی، از جمله جامعه‌ی بشری و تکامل تاریخی آن است. ترویج و به کار بستن روش‌های ابتکاری و در عین حال، دقیق علمی در کشف و آموزش همه‌ی این‌ها، برای شکوفائی کامل آحاد بشر و توانمندی آنان در خدمت به پیشروی به سوی یک جهان کمونیستی، اساسی است.

با این جهت‌گیری، حکومت به طرق گوناگون، به خصوص از طریق قوه‌ی مجریه‌ی مرکزی، هم از پروژه‌ها و تلاش‌های علمی که مستقیماً با اهداف و سیاست‌های حکومت مربوط بوده و به آن‌ها خدمت می‌کند حمایت خواهد کرد و هم از آزمایش‌ها و پژوهش‌ها و تلاش‌های تئوریک که هیچ رابطه‌ی مستقیم و فوری با اهداف و سیاست‌های حکومت ندارند اما ظرفیت آن را دارند یا احتمال آن را می‌دهند که گشایش جدیدی در زمینه‌ی درک علمی به وجود آورند و حتا اگر خودشان این گشایش را به وجود نیاورند زمینه‌های آن را فراهم می‌آورند که دیگران چنین کنند و در هر حال به گسترش روحیه و متد علمی خدمت می‌کنند.

۲. جهت‌گیری این دولت آن خواهد بود که نه تنها روش علمی را مورد حمایت قرار داده و ترویج کند بلکه در حداکثر امکان، کشفیات و گشایش‌های علمی را به دانشمندان دیگر نقاط جهان (و به طور کلی به توده‌های مردم) نیز منتقل کند تا تبدیل به بخشی از ذخیره‌ی دانش بشر شود. اما هر آنجا که لازم باشد توجه کافی به دغدغه‌ها و ضرورت‌های امنیتی جمهوری و اهالی نیز خواهد کرد.

۳. در عین تأمین وسایل ضروری، شرایط و فضای مورد نیاز و مناسب برای فعالیت علمی، از جمله پژوهش‌های تئوریک و اکتشافی، تلاش خواهد شد که از طریق نظام آموزشی و طرق دیگر، دانش آموزان و همچنین توده‌های مردم، دانش علمی پایه‌ای را فراگیرند و با اصول و روش علمی آشنا شوند. علاوه بر این تلاش خواهد شد که شمار فزاینده‌ای از توده‌های مردم درگیر پژوهش و تجربه‌اندوزی علمی شوند. به طور مثال زیر رهبری دانشمندان تمام وقت و همراه آنان، مشغول کار در پروژه‌های علمی شوند. تجارب و دانش انباشت شده توسط مردم جامعه منبع ارزشمندی برای تلاش‌های علمی محسوب خواهد شد.

### ح. تندرستی و درمان پزشکی

۱. هدف جمهوری سوسیالیستی نوین در این زمینه تقویت تندرستی و سلامت همه جانبه‌ی مردم است. جنبه‌ی عمده‌ی این امر دسترسی همه مردم جامعه به درمان پزشکی - با هزینه پائین و در اسرع وقت بدون هیچ گونه هزینه‌ای - می‌باشد و امکانات و کیفیت درمان پزشکی به طور مستمر تکامل و بهبود خواهد یافت. حکومت این جمهوری همچنین تأمین غذا و نیازهای غذایی اهالی کشور را تضمین می‌کند.

برای پیش بینی و پیش‌گیری از بروز بیماری و بیماری‌های مسری، پژوهش و فعالیت‌های دیگر خواهد شد و در صورت عدم امکان پیش‌گیری، کشف و درمان سریع و موثر آن‌ها وظیفه‌ی این دولت است.

۲. در تطابق با این جهت‌گیری عمومی، به امر تکامل و پیشرفت روش‌های درمان، از جمله درمان تخصصی توجه لازم شده و در این زمینه پژوهش‌های گسترده‌ای انجام خواهد شد اما تأکید بر روش‌های جلوگیری از بروز بیماری‌ها از طریق ترویج و گسترش تغذیه سالم و ورزش و غیره و کشف به موقع شیوع بیماری و درمان فوری آن گذاشته خواهد شد.

۳. در تطابق با رویکرد علمی و جهت‌گیری انترناسیونالیستی، پژوهش و پیشرفت و دستاوردهای علمی در عرصه پزشکی تا حداکثر امکان با افراد رشته‌های مربوطه در دیگر نقاط جهان در میان گذاشته خواهد شد و همکاری جهانی در زمینه‌ی کشف و مبارزه با بیماری‌ها و بیماری‌های مسری و جلوگیری از شیوع آن‌ها، تکامل همه جانبه علم پزشکی و کاربست آن در سراسر جهان، تشویق خواهد شد.

در حقیقت شماره‌ی ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ سه بخش از ترجمه‌ی سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین برای آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) را خواندید. این سند که توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی.) تهیه شده است، نمونه‌ی خوبی از قانون اساسی در یک کشور سوسیالیستی است. تدوین قانون اساسی جامعه‌ای که باید بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی ساخته شود، به واقع ضروری است. سندی که هرچند در اصول کلی تفاوت چندانی با این سند نخواهد داشت اما به یقین دارای ویژگی‌های مهمی خواهد بود. ویژگی‌هایی که از مختصات جامعه‌ی ایران و انقلاب در ایران بر می‌خیزد. به طور مثال، دولت سوسیالیستی ای که در نتیجه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران مستقر شود با وظیفه‌ی گسستن از شبکه‌ی روابط وابستگی به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی مواجه است تا بدین وسیله «سود» و «قانون ارزش» را از مقام فرماندهی اقتصاد سرنگون کند و بتواند اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی شده را جایگزین اقتصادی سرمایه‌داری کند.

با تدوین چنین سندی کمونیست‌های انقلابی به ابزار موثری دست خواهند یافت تا به توده‌های مردم در مورد ماهیت یک جامعه‌ی واقعاً انقلابی آگاهی دهند و با وعده‌های فریب‌کارانه‌ی بورژوازی در مورد «تغییر» و تفاسیر ارتجاعی از «انقلاب» مقابله کنند.

تدوین قانون اساسی جامعه‌ی آینده، در واقع ارائه‌ی اساسنامه و نظامنامه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی است. جامعه‌ای که اکثریت مردم جامعه را از موقعیت تحت ستم و استثمار رها می‌کند و راه را باز می‌کند تا حاکم بر سرنوشت خویش شوند. قانون اساسی جامعه‌ی آینده وسیله‌ای است که از طریق آن توده‌های مردم با اصول و کارکرد جامعه‌ای آشنا می‌شوند که تحقق عمیق‌ترین منافع آنان است و می‌تواند تبدیل به پرچم و قطب راهنمای‌شان در مبارزه شود. علاوه بر این، می‌تواند آنان را با راه، برنامه و افق حزبی که به طور جدی به دنبال انقلاب سوسیالیستی است آشنا کند. در واقع محکی است برای سنجش ماهیت بنیاداً متفاوت دولت و نظامی که حزب برایش مبارزه کرده و توده‌های مردم، به خصوص پرولتاریا را دعوت به مبارزه در راه آن می‌کند.

**قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین برای آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) سند ارزشمند و مناسبی است برای عینیت بخشیدن به بحث در این پاره.**

این سند مشتمل بر یک مقدمه و ۶ ماده است. در این فصول جوانب گوناگون اداره‌ی جامعه شرح داده شده‌اند: اصول هدایت‌کننده‌ی دولت سوسیالیستی و کارکرد ارگان‌های مختلف حکومتی، رابطه‌ی دولت و حزب کمونیست، نقش حزب کمونیست در اداره‌ی جامعه، رابطه‌ی حکومت مرکزی و ارگان‌های قدرت محلی، رابطه‌ی حکومت مرکزی و نهادهای قدرت مردم، کارکرد اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی سوسیالیستی، حقوق مردم در مقابل دولت و ...

در شماره‌های قبل، ترجمه‌ی مقدمه، بخش اول و دوم (مجلس قانون‌گذار و قوه مجریه) از ماده‌ی اول (حکومت مرکزی) و فصول مختلف آن‌ها را خواندید. در این شماره فصول ناتمام از بخش «قوه مجریه» و بخش سوم، «قوه قضائی» و بدین ترتیب ماده‌ی اول را به پایان می‌بریم.

### ز: علم و تلاش‌های علمی

۱. در این جمهوری، علم و تلاش‌های علمی تشویق شده و مورد حمایت قرار خواهد گرفت. هدف از آن عبارت است از افزایش مستمر ذخیره‌ی دانش علمی و ترویج و گسترش روحیه و متد علمی به نفع بشریت. یکی از ابعاد مهم این امر عبارت است از کمک به پیشرفت اقتصاد سوسیالیستی و پایه‌ی مادی دست‌زدن به تغییرات بیشتر در جهان و در جهت هدف نهائی کمونیسم و رهائی بشریت. اما نقش و هدف علم را نمی‌توان به این هدف تقلیل داد، هر چند که هدفی بسیار مهم است. ورای این، نقش و هدف علم دامن‌زدن به حس کنجکاوی

برای انباشت سرمایه شخصی و استخدام کارگر، مورد استفاده قرار گیرند یا منتهی به آن شوند مگر اینکه در چارچوب برنامه ی اقتصادی دولت به طور ویژه مجاز باشند یا اینکه یکی از ارگان های حکومتی چنین تصمیمی را با رعایت چارچوب کلی برنامه اقتصادی دولت گرفته باشد.

۶. **حزب کمونیست انقلابی** نیز می تواند رسانه های تحت رهبری مستقیم خودش را داشته باشد و از این طریق برنامه و نقطه نظرات کامل، اصول و روش های حزب و کاربست آن را در حوزه های مختلف روابط اجتماعی و بین المللی تبلیغ و ترویج کند؛ رخدادهای جاری و تحولات مهم درون جامعه و جهان را تحلیل کند و به دیگر مسائل عمده ی مربوط به سیاست، فلسفه، علم، فرهنگ و هنر و به طور عام به موضوع هایی که برای مردم و جامعه و پیشروی به سوی کمونیسم حائز اهمیت هستند بپردازد.

این رسانه ها برای تأمین خود، علاوه بر کمک های مستقیم اعضای حزب و توده های مردم، از کمک های حکومت نیز بهره مند خواهد شد. اما این کمک ها نباید ارزشی بیش از ۱/۲ (یک دوم) کمک های حکومت به رسانه های مستقل( که پیشتر در مورد آنها توضیح داده شد) باشد.

۷. کلیت این بخش نیز کاربست اصل «هسته مستحکم، الاستیسیته بسیار» است و امکان آن را فراهم می کند که توده های مردم در معرض افکار و نقطه نظرات گوناگون قرار گیرند و بر سر آن ها بحث و مناظره کنند تا بتوانند عمیقاً درگیر فهم جامعه و جهان و تغییر آن به نفع بشریت شوند. یک بار دیگر تأکید می کنیم که این روش باید توسط «هسته مستحکم» (توسط **حزب کمونیست انقلابی** که تعیین کننده ترین عنصر رهبری کننده است) «در بر گرفته شود» و بتواند از طریق جاده های مختلف و منشعب، در طول شاه راهی گسترده، به پیشروی به سوی هدف کمونیسم خدمت کند.

### ۵. فرهنگ و هنر

۱. حیات انسان صرفاً محدود به تأمین نیازهای مادی اش نیست. فرهنگ و هنر نیز پاسخی است به یکی از نیازهای عمیق انسان. فرهنگ و هنر، همچنین، میدان مهمی است که در آن نقطه نظرات و ارزش های ایدئولوژیک فرموله می شوند یا بازتاب می یابند و انتقال می یابند. جایی است که مبارزه ایدئولوژیک میان نقطه نظرات و ارزش های مخالف جاری می شود. این کلیت، شالوده و چارچوب رویکرد جمهوری سوسیالیستی نوین نسبت به فرهنگ و هنر است.

۲. همان طور که پیشتر گفتیم، حکومت به آفرینش آثار هنری و رشد و توسعه ی فرهنگ و هنر توجه زیادی کرده و منابع قابل ملاحظه ای را اختصاص خواهد داد. در این زمینه شورای اجرایی مرکزی دارای مسئولیت کلی است. هدف، دست یافتن به عالی ترین کیفیت هنری ممکن خواهد بود که در عین حال با اصول مندرج در این قانون اساسی سازگار باشد. این سیاست از طریق رشد هنرمندان حرفه ای و تأمین آن ها و تولیدات هنری در سینما، تئاتر، ادبیات، موسیقی، نقاشی و مجسمه سازی، هنرهای بصری و ریخته گری و دیگر حوزه های فرهنگ و هنر پیاده خواهد شد. علاوه بر این، ارگان های مربوطه ی حکومت از گروه های هنری پاره وقت و «ماتور» در سراسر جامعه (مناطق مختلف کشور از جمله مناطق خودمختار، محلات و واحدهای پایه ای کشوری و حکومتی) نیز حمایت کرده و به رشد آن ها یاری خواهد رساند. در مناطق خودمختار، فرهنگ و هنر عناصر مهمی از فرهنگی را که تاریخاً در این مناطق رشد یافته در بر خواهد گرفت.

۳. در زمینه ی فرهنگ و هنر نیز همچون رسانه ها، حکومت در مرکز و در سطوح دیگر از فرهنگ و هنری که مستقل از حکومت بوده و ممکن است بازتاب و بیان افکار و نظرات مخالف با سیاست ها و اعمال حکومت یا حتی مخالف اصول پایه ای و اهداف جمهوری باشند، حمایت خواهد کرد. در این جا نیز اصول مربوط به آزادی بیان و دیگر حقوق تدوین شده در بخش دوم (تحت عنوان: آزادی های قانونی و مدنی) از ماده ی سوم (تحت عنوان: حقوق مردم و مبارزه برای ریشه کن کردن هر نوع ستم و استثمار) کاربست دارد. در عین حال به دلیل آنکه عرصه فرهنگ و هنر دارای ویژگی هایی منحصر به خود است (به طور مشخص در آن از استعاره، عبارات کنایه آمیز استفاده می شود و

۴. جهت گیری خدمت به خلق، تبلیغ و ترویج شده و به مثابه معیاری برای متخصصین و دیگر کارکنان حوزه ی پزشکی تعیین خواهد شد. در درمان بیماری و دیگر جنبه های پزشکی حساسیت ها، تجربه و دانش بیماران (و به طور عموم، مردم) به حساب آورده خواهد شد و در پراتیک پزشکی و تکامل و کاربری آن استفاده شده و یک منبع پایه ای محسوب خواهد شد.

### ۶. رسانه ها

۱. در تطابق با رویکرد سوسیالیستی و اصول مربوط به توسعه اقتصادی (به طور کلی، در تطابق با جهت گیری و اصول مندرج در قانون اساسی) مالکیت و استفاده از رسانه ها در دست حکومت و زیر هدایت عمومی آن، به طور مشخص، زیر هدایت شورای اجرایی حکومت مرکزی خواهد بود. در عین حال رسانه های متنوع مستقل از حکومت نه تنها اجازه فعالیت خواهند داشت بلکه بخش قابل توجهی از هزینه های شان توسط حکومت مرکزی، از طریق شورای اجرایی و ارگان های دیگر آن و دیگر واسطه هایی که بدین منظور به وجود می آیند، تأمین خواهد شد. (توضیحات بیشتر در شماره ۴ آمده است).

۲. رویکرد رسانه های تحت هدایت و مدیریت مستقیم حکومت، فراهم کردن اطلاعات حقیقی و مهم و تحلیل در باره امور دولت، عملکرد حکومت و دیگر تحولات مهم جامعه و جهان برای عموم خواهد بود. در جمع آوری و ارائه این اطلاعات و تحلیل جهت گیری و اصولی که در بخش های آموزش و علم («و» و «ز») در رابطه با حقیقت جوئی و معیار حقیقت گفته شد به کار بسته خواهد شد و اهمیت ویژه ای به آن داده خواهد شد زیرا هدف از ارائه ی این اطلاعات و تحلیل ها آن است که توده های مردم را در درک جامعه و جهان و تغییر آن به نفع بشریت توانمند کند. در خدمت به این هدف رسانه های حکومتی زمان قابل توجهی را به طرح نقطه نظرات و تحلیل های متنوع، از جمله نقطه نظرات و تحلیل های متفاوت و مخالف حکومت و نمایندگان آن، اختصاص خواهد داد. این شیوه ی کار در انطباق است با اصل «هسته مستحکم و الاستیسیته بسیار».

۳. رسانه های وابسته به حکومت علاوه بر انتشار اطلاعات و تحلیل مربوط به رخدادهای جاری، امور دولت و دیگر رخدادهای مهم جامعه و جهان («برنامه خبری» و «کانال خبری»)، حجم فزاینده ای از موسیقی، نمایشنامه، فیلم و دیگر آثار هنری را منتشر خواهد کرد - با عالیترین کیفیت هنری ممکن و محتوایی که بازتاب اصول مندرج در قانون اساسی باشد. (در این زمینه به بخش فرهنگ و هنر نیز رجوع کنید).

۴. علاوه بر رسانه های تحت مالکیت حکومت و مدیریت مستقیم آن، برای رسانه های مستقل از حکومت که می توانند افکار و نقطه نظرات مخالف حکومت را انتشار دهند مقرری تعیین شده و برای استقرار و تداوم آن ها منابع مالی و دیگر امکانات تخصیص داده خواهد شد. زیر سرپرستی شورای اجرایی حکومت مرکزی ارگان هایی تشکیل خواهد شد که درخواست نامه های تأسیس رسانه های مستقل از حکومت را بررسی کرده و برای آنان مجوز صادر کند و منابع مالی و دیگر تسهیلات را در اختیارشان قرار دهد. معیار صدور مجوز، موافقت با حکومت نخواهد بود. برعکس، معیار، تسهیل بیان و انتشار نظرات و افکار گوناگون خواهد بود و بخش قابل توجهی از آن ارائه افکار و نظراتی خواهد بود که در تقابل با نظرات و افکار حکومت قرار می گیرند نه فقط مخالفت با سیاست ها و اعمال حکومت بلکه با اصول پایه ای و اهداف جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی.

۵. علاوه بر رسانه های مستقل از حکومت که از حکومت، منابع مالی و امکانات دریافت می کنند، فضا باز خواهد بود برای طرق گوناگون ارتباطات فردی، از جمله از طریق اینترنت و رسانه های مختلفی که با فعالیت و منابع شخصی افراد به وجود می آیند. این امر نه تنها به صور گوناگون به آزادی بیان فردی خدمت می کند بلکه می تواند به ایجاد فضای بزرگ تری که در آن تبادل زنده و پر محتوای افکار و عقاید و جدل بر سر آن ها جریان دارد خدمت کند. در تطابق با جهت گیری و اصول مندرج در قانون اساسی، رسانه های «خود جوش» یا به طور عموم رسانه های مستقل از حکومت می توانند تقاضای دریافت یا افزایش کمک های حکومتی را بکنند. اما این منابع باید فقط برای راه اندازی و کارکرد این رسانه ها باشد و نمی تواند

روابطی که رها از قیود تمایزات ستم‌گرانه است؛ رها از افکار خودپرستانه، تنگ‌نظرانه و مرگ‌آوری است که از بطن آن تمایزات، تولید شده‌اند و به نوبه خود آن تمایزات را حفظ می‌کنند.

## بخش سوم: قوه قضائی و صدور احکام قانونی

۱. برای کل جمهوری، نظام قانونی یک دستی وجود خواهد داشت مشتمل بر قوانین وضع شده توسط قانون‌گذار مرکزی (قوه مقننه) به صورتی که در قانون اساسی مقرر شده است. (در این باره به ویژه به بخش اول از ماده اول رجوع کنید). قانون‌گذاران در مناطق مختلف، از جمله مناطق خودمختار و دیگر واحدهای حکومتی که طبق این قانون اساسی به وجود آمده‌اند می‌توانند قوانینی را که برای حیطه‌ی حکومتی خود مناسب تشخیص می‌دهند تصویب کنند به شرطی که در تضاد با این قانون اساسی یا با قوانینی که توسط قانون‌گذار مرکزی در تطابق با این قانون اساسی وضع شده‌اند، نباشند. در صورت تضاد، قوانین وضع شده توسط قانون‌گذار مرکزی، تا آن جا که در تطابق با این قانون اساسی باشند، الویت داشته و اجرا خواهند شد. قانون اساسی و قوانین وضع شده در انطباق با این قانون اساسی، در جمهوری سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی شامل حال تمام شهروندان این جمهوری و کسانی که در این خطه مقیم هستند خواهد شد.

۲. نظام قضائی می‌تواند قوانین وضع شده در سطوح مختلف حکومتی و عملکردهای سطوح مختلف حکومتی را بازبینی کند و قدرت آن را دارد که سازگاری و انطباق آن‌ها را با این قانون اساسی تعیین کند. شهروندان و افراد ساکن در جمهوری حق دارند قوانین وضع شده توسط کلیه‌ی سطوح حکومتی و عملکردهای کلیه‌ی سطوح حکومتی را به چالش بکشند. اما به جز در مواردی که آن‌ها مدعی علیه هستند (در این حالت افراد از حق وکیل‌دعای تامین شده توسط یکی از شعب «کمیته‌ی دفاع و کمک‌های حقوقی» برخوردارند و حق دارند در مورد تصمیم‌های دادگاه و همچنین انطباق قوانین به کار رفته در آن فرایند قضائی با قانون اساسی، استیناف بدهند) افراد هنگامی که به ابتکار خودشان انطباق یک قانون یا عملکرد حکومتی با قانون اساسی را به چالش می‌کشند باید چالش خود را به یکی از ارگان‌های قانونی که در نقاط مختلف این جمهوری به منظور شنیدن این موارد و صدور حکم برقرار شده‌اند، ارائه دهند و در این موارد افراد حق برخورداری از وکیل‌دعای تامین شده از سوی شعب «کمیته‌ی دفاع و کمک‌های حقوقی» را ندارند بلکه خود باید راساً اقدام به دفاع کنند. اگر این ارگان قانونی، رای را به نفع چالش‌کننده صادر کند در آن زمان فرد یا افراد چالش‌گر حق برخورداری از وکیل‌دعای تامین شده از سوی شعب «کمیته‌ی دفاع و کمک‌های حقوقی» را دارند. اگر حکم اولیه این ارگان قانونی به ضرر چالش‌مذکور باشد چالش‌گر نمی‌تواند ادعای خود را دنبال کند مگر آنکه در صد معینی از اهالی بالای ۱۸ سال در آن منطقه‌ی مشخص از ادعای وی حمایت کنند. این کار باید به روشی که توسط قانون‌گذار آن منطقه یا قانون‌گذار مرکزی مقرر شده است انجام شود (به طور مثال با جمع‌آوری تعداد معینی امضای معتبر). در این جا رقم مذکور ۱۰٪ تعیین شده است اما ارگان قانون‌گذار مربوطه می‌تواند آن را عوض کند به شرطی که کمتر از ۵٪ و بیش از ۲۰٪ نباشد مگر اینکه از طریق متممی بر این قانون اساسی امکان آن تصریح شود (به ماده ششم رجوع کنید). اگر درصد لازم به طریق مناسب جمع‌آوری شود چالش‌وارد محکمه‌ی ذیصلاح می‌شود و قواعد و مقررات مناسب این آئین دادرسی، از جمله حق چالش‌گر (یا چالش‌گران) به داشتن وکیل‌دعای تامین شده توسط شعب «دپارتمان ...» عملی خواهد شد.

۳. در این جمهوری، عالی‌ترین محکمه، دادگاه عالی است. دادگاه عالی بالاترین مرجع تعیین انطباق قوانین و عمل‌کردهای حکومت با قانون اساسی است. تعداد نفرات این دادگاه توسط قانون‌گذار مرکزی تعیین خواهد شد اما تعداد قضات این دادگاه عدد فرد خواهد بود - نه بیش از ۱۵ و نه کمتر از ۹ نفر. احکام دادگاه عالی باید رای اکثریت قضات حاضر در محکمه و حداقل ۴۰٪ کل اعضای آن را داشته باشد تا صورت قانونی به خود گیرد.

اغلب درگیر «کج‌کردن» واقعیت است و قصدش آن نیست که بازتولید زندگی باشد بلکه فشرده جوانبی از آن به گونه‌ای «عالی‌تر از زندگی» است) رعایت چند اصل مهم است: اولاً لازم است که در این عرصه نه تنها فضای کافی برای تجربه کردن و ناهمخوانی ایجاد شود بلکه اهمیت آن درک شود. ثانیاً، نباید فرهنگ و هنر را با تبلیغ و ترویج سیاسی اشتباه گرفت و بر آن مبنا ارزیابی‌اش کرد. رعایت این اصل به طور عموم اهمیت دارد اما به ویژه در رابطه با هنر «نافرمان» حائز اهمیت بسیار است. همه‌ی ارگان‌های حکومتی باید چنین درکی را تبدیل به یکی از اصول راهنمای خود در عرصه فرهنگ و هنر کنند.

۴. حکومت علاوه بر حمایت از رشد و تقویت شمار فزاینده‌ای از هنرمندان حرفه‌ای و آثار هنری و تولیدات حرفه‌ای (چه آن‌ها که تحت مدیریت ارگان‌های فرهنگ و هنر حکومتی هستند و چه آن‌ها که صراحتاً مستقل از حکومت‌اند) باید به رشد و گسترش فعالیت هنری در میان توده‌های مردم توجه کند و از تلاش‌ها و آفرینش‌های هنری آنان حمایت کند. در این زمینه مسئولیت نهائی با شورای اجرائی مرکزی حکومت است.

۵. مشابه آن چه در رابطه با رسانه‌ها گفته شد، در عرصه فرهنگ و هنر نیز گروه‌ها و انجمن‌های مستقل و «آمانور» می‌توانند علاوه بر دریافت امکانات مالی و غیره از حکومت، منابع دیگری نیز برای خود فراهم کنند اما به شرط آنکه این منابع منحصر برای فعالیت‌های خودشان صرف شود و تبدیل به انباشت سرمایه شخصی و استخدام کارگر نشود - مگر در شرایطی که در چارچوب برنامه‌ی اقتصادی دولت به طور ویژه مجاز باشند و یا اینکه یکی از ارگان‌های حکومتی با رعایت چارچوب کلی برنامه‌ی اقتصادی دولتی چنین تصمیمی را گرفته باشد.

حزب کمونیست انقلابی نیز می‌تواند با اتکاء به منابع و امکانات تامین شده از سوی حکومت (که ارزش آن نباید بیش از یک دوم منابع اختصاص یافته برای فرهنگ و هنر مستقل باشد) و با اتکاء به کمک‌های اعضای خود و مردم دست به فعالیت و تولید و فراگیر کردن آثار هنری بزند و بتواند با کیفیتی بالا به نیازهای هنری مردم پاسخگو باشد و هم‌زمان بینش و ارزش‌های کمونیسم را که در چارچوب سنتز نوین توسط باب‌آواکیان تکامل یافته است را به شکل الهام‌بخشی به مردم معرفی کند.

۶. علاوه بر عرصه هنر و آفرینش هنری، فعالیت‌ها و رخدادهای ورزشی نیز تحت حمایت حکومت رشد و گسترش خواهند یافت. حکومت وسایل تفریح و سرگرمی را در سراسر کشور گسترش داده و سلامت و خوش‌فرمی جسمی را تبلیغ کرده و وسایل آن را فراهم خواهد کرد. نه تنها لیگ‌ها و تیم‌های ورزشی حرفه‌ای تشکیل و تقویت خواهند شد بلکه بر مشارکت گسترده مردم، به ویژه جوانان، در ورزش‌های گوناگون تأکید گذاشته خواهد شد. نقش رقابت در ورزش به رسمیت شناخته می‌شود و جایگاه شایسته خود را خواهد داشت اما الویت کلی ورزش، گسترش و تشویق همکاری و تجربه کردن‌های مشترک و لذت بردن و خدمت به سلامت و خوش‌فرمی جسمی خواهد بود. در فعالیت‌های ورزشی جهانی انترناسیونالیسم تبلیغ خواهد شد.

۷. برای ایجاد وسایل سرگرمی بیشتر برای مردم و تشویق آنان به لذت بردن از طبیعت و برانگیختن حس کنجکاری و شکفتنی آنان از تنوع و گوناگونی طبیعت، پارک‌های ملی درست خواهد شد و مناطق دیگری بدین منظور اختصاص خواهند یافت. حکومت، مسئول نگه‌داری و حفظ این اماکن و انواع گیاهان و حیوانات آن خواهد بود - به ویژه انواعی که در خطر نابودی هستند یا برای اکوسیستم و محیط زیست و برای غنای فرهنگی مردم حائز اهمیت‌اند.

۸. هدف حکومت و جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی از جوانب گوناگون طرح شده در این بخش و به طور کلی از حوزه‌ی فرهنگ و هنر عبارت است از ارضای نیازهای فکری و فرهنگی توده‌های مردم و خدمت به منافع بزرگ آنان، کمک به تکامل و رشد همه‌جانبه‌ی مردم جامعه و جهان تا تخیلات، خلاقیت‌ها، ابتکارات، استعدادها و توانائی‌های شان برانگیخته و شکوفا شود و بدین وسیله بتوانند روابط نوینی را در میان مردم برقرار کنند؛ روابطی که امکان بی‌سابقه و بی‌نظیر شکوفائی انسان‌ها را به وجود می‌آورد؛

عضو **دادگاه عالی** که محکوم شود از مقام خود کنار می رود. قانون گذار مرکزی نیز طبق همین آئین دادرسی و استانداردها می تواند اعضای دادگاه های پائین تر را دادگاهی کند یا قدرت انجام این کار را به قانون گذار سطوح پائین تر تفویض کند. هر عضوی از **دادگاه عالی** که مجرم شناخته شود از رسیدن به مقامات دولتی محروم خواهد شد یا شروطی بر آن گذاشته خواهد شد و در عین حال می تواند به دلیل تخلفی از قانون تحت پی گرد قانونی قرار گیرد (همان طور که در بخش دوم از این ماده بحث شد). علاوه بر این هر یک از اعضای **دادگاه عالی** که دادگاهی شده و مجرم شناخته شوند هرگز نمی توانند در هیچ سطحی از قوه قضائیه مشغول خدمت شوند و هرگز نمی توانند در مقام مشاوره حقوقی ظاهر شوند مگر در مواردی که از خود بخواهند دفاع کنند.

۷. موارد مربوط به روابط و قراردادهای بین المللی و مسائل مربوط به مشروعیت انتخابات قانون گذار مرکزی و اعضای دائم آن در **دادگاه عالی** شنیده خواهد شد -- یعنی، **دادگاه عالی** اولین دادگاه حوزه ی قضائی این امور محسوب می شود. در موارد دیگری که **دادگاه عالی** اقتدار نهائی محسوب می شود، در صورتی که از دادگاه های پائین تر پرونده هائی برای فرجام به آن ارسال شود، خود **دادگاه عالی** می تواند تصمیم بگیرد که به آن رسیدگی بکند یا خیر و می تواند آن را به دادگاه پائین تر ارجاع دهد.

۸. قانون گذار مرکزی می تواند محکمه هائی را در سطوح پائین تر تشکیل دهد و در انجام این کار با ارگان های قانون گذار مناسب در هر منطقه مشورت خواهد کرد. ارگان های قانون گذار در سطح گوناگون و در مناطق مختلف نیز می توانند محکمه هائی تشکیل دهند و دامنه ی اختیارات قضائی آن ها را تعیین کنند به شرط آنکه در چارچوب کلی مقرر شده توسط مجلس قانون گذار مرکزی و در تطابق با این قانون اساسی باشد. مجلس قانون گذار مرکزی پس از مشورت با مجلس قانون گذار سطوح پائین تر مربوطه، ساختار اولیه ی روابط میان محکمه های سطوح مختلف و مجاری استیناف تصمیمات محاکم سطوح گوناگون را برقرار خواهد کرد. دادگاه عالی آخرین مرحله استیناف خواهد بود.

۹. ماده ی سوم این قانون اساسی حقوق پایه ای مردم - شهروندان و افراد ساکن در جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی - را در زمانی که متهم به جنایتی شده و تحت پی گرد قانونی قرار می گیرند یا اینکه درگیر فرآیندهای قانونی هستند توضیح داده است. در تمام فرآیندهای قانونی کلیه این حقوق به طور کامل به رسمیت شناخته شده، اعلام شده، حفاظت شده و اجرا خواهد شد.

بخش بعد: ماده دوم.

در این محاکم از هر دو زبان انگلیسی و اسپانیائی استفاده خواهد شد. ترجمه ی هم زمان آن دو زبان به یکدیگر و یا در صورت لزوم به زبان سومی فراهم خواهد شد.

۴. اعضای **دادگاه عالی** توسط شورای اجرائی حکومت مرکزی کاندیدا خواهند شد. حزب کمونیست انقلابی و یا ارگانی که این حزب بدین منظور به وجود آورده است حق بازبینی و تأیید کاندیداها را دارد. قانون گذار مرکزی نیز باید آن ها را بازبینی و تأیید کند. این کاندیداها همچنین باید رای اکثریت مجلس قانون گذار را داشته باشند. این قضات برای تمام عمر یا تا زمان بازنشستگی در مقام خود می مانند. ... مگر آنکه قانون اساسی را نقض کنند یا مرتکب جرم یا عملی شوند که برای نقشی دادگاه مخرب محسوب می شود و این چیزی است که از طریق فرآیند دادگاهی کردن معین می شود.

۵. در مورد اعضای سابق و کارگزاران طبقه ی حاکمه ی ایالات متحده ی آمریکای امپریالیستی و انانی که به نیابت از سوی آن کار می کردند یا مظنون به ارتکاب جنایت های جنگی و/یا جنایت علیه بشریت هستند قانون گذار مرکزی یا شورای اجرائی مرکزی (با توافق اکثریت آرای مجلس قانون گذار مرکزی) می تواند برای این اشخاص و رسیدگی به این جرائم تریبونال های خاص تشکیل دهد - در انطباق با اصول، مقررات و آئین های دادرسی و فرآیندهای شایسته ی قانون که توسط این قانون اساسی تعیین شده اند یا در هر حالت مطابق با موازین آن هستند. آن افرادی که در جریان این تریبونال های خاص یا در جریان محکمه های دیگر به دلیل این جنایت های جنگی یا جنایت های دیگر علیه بشریت مجرم شناخته شوند سلب آزادی شده و مطابق با شدت جنایتی که به دلیل آن محاکمه و محکوم شده اند تنبیه خواهند شد. این نیز باید منطبق بر قانون و مقررات این قانون اساسی باشد و نمی تواند شامل تنبیه های بیرحمانه و غیر معمول که طبق ماده ی سوم، بخش ۲ از این قانون اساسی ممنوع شده است باشد. تنبیه فقط شامل افرادی خواهد شد که به دلیل ارتکاب جنایت های جنگی یا جنایت های دیگر محاکمه و محکوم شده اند و نمی تواند شامل دوستان، اعضای خانواده و فرزندان شان شود. تنبیه تنها در صورتی شامل حال اینان می شود که هر یک به دلیل ارتکاب یکی از این جنایت ها در فرآیند شایسته قانون و طبق مقررات تعیین شده در این قانون اساسی محاکمه و مجرم شناخته شده باشند.

۶. همان طور که در بخش ۲ از این ماده اشاره شد قانون گذار مرکزی می تواند در نتیجه رای حداقل دو سوم (۲/۳) اعضای خود جلسه ی دادگاهی کردن هر یک از اعضای **دادگاه عالی** را تشکیل دهد. رئیس جلسات دادگاه یکی از اعضای قوه قضائی در رده ی پائین تر از **دادگاه عالی** خواهد بود. محکومیت در این محاکم نیازمند رای حداقل سه چهارم (۳/۴) اعضای قانون گذار مرکزی خواهد بود. آن

## مقایسه ی دو قانون اساسی:

نشریه ی «انقلاب» ارگان حزب کمونیست انقلابی در آمریکا در سلسله مقالات مستندی دست به مقایسه ی **قانون اساسی دولت ایالات متحده ی آمریکا با قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی** که توسط این حزب تدوین و در سال ۲۰۱۰ به صورت «طرح پیشنهادی» منتشر شد، زده است.×

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا را برده داران و استثمارگران تدوین، بحث و تصویب کردند. این قانون اساسی، بازتاب تاریخ شکل گیری ایالات متحده ی آمریکا است که پایه در نسل کشی بومیان آمریکا، برده کردن آفریقاییان در کشتزارهای جنوب آمریکا و بالاخره دزدیدن سرزمین های مکزیکی داشت. با این وجود هنوز افراد زیادی معتقدند که قانون اساسی ایالات متحده آمریکا ضامن حقوق سیاسی و مدنی مردم این کشور و گسترش دهنده ی آن بوده است و کماکان شالوده ی حقوقی و دیدگاه سیاسی مناسبی را برای از بین بردن نابرابری ها و بی عدالتی ها فراهم می کند. اما چنین پیامی **حقیقت نداشته** و ترویج آن بسیار مضر است. قانون اساسی ایالات متحده ی آمریکا از همان ابتدا چارچوبه و توجیه قانونی برای جامعه ای عمیقاً نابرابر و پر شکاف فراهم کرد و حافظ نظام اقتصادی و اجتماعی اقلیتی استثمارگر و سلطه آن ها بوده است.

سلسله مقالات یاد شده جوانب گوناگون قانون اساسی ایالات متحده آمریکا را بحث کرده و در مقایسه با آن ماهیت، عمل کرد و قوانین بنیاداً متفاوت جامعه ی سوسیالیستی را که بر ویرانه ی جامعه ی سرمایه داری امپریالیستی کنونی بنا شده و هدفش استقرار کمونیسم در جهان خواهد بود را نشان می دهد.

× ترجمه ی ۴ پاره ی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» در شماره های ۵۷ تا ۶۰ **حقیقت** انتشار یافته است و کلیت مقالات مقایسه ای یاد شده به انگلیسی در لینک زیر قابل دسترس است:

<http://revcom.us/a/265/two-constitutions-two-different-systems-pt1-en.html>

# انقلاب فرهنگی در چین، فرهنگ و هنر، دگر اندیشی و جوش و خروش.... و

## پیشبرد انقلاب به سوی کمونیسم

### مصاحبه با باب آوکیان

یادداشت ویراستار: در زیر بخشی از مصاحبه ی مایکل اسلیت (خبرنگار نشریه ی «انقلاب») با باب آوکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی در آمریکا را می خوانید. این مصاحبه در تاریخ فوریه ۲۰۱۲ در نشریه انقلاب، شماره ۲۵۸ منتشر شد.

**م.اس:** بیائید کمی در باب انقلاب فرهنگی (در چین، از اواسط ۱۹۶۰ تا اواسط ۱۹۷۰) کنکاش کنیم (۱). شما کمونیست‌های جهان را در تلاش برای درک اهمیت انقلاب فرهنگی و قبول آن به مثابه یک خط تمایز و به عنوان عالیترین قله‌ی مبارزه طبقاتی در تاریخ بشر، عالیترین اوجی که مبارزه طبقاتی در طول تاریخ به آن رسیده است، رهبری کردید. چنین چیزی را امروزه نه می توان در قفسه کتابخانه ها یافت و نه در افکار مردم. در حالی که می توان هفتاد کتاب پیدا کرد در مورد اینکه مثلا انقلاب فرهنگی چگونه حرفه و تخصص بسیاری از روشنفکران را نابود کرد. حتا کسانی که ۳۲ ساله هستند این حرف را می زنند گوئی وقتی دو ساله بودند حرفه شان توسط انقلاب فرهنگی نابود شده است! این تحریف ها تاثیر بسیار منفی در اذهان مردم در مورد انقلاب فرهنگی گذارده است. به عنوان مثال موسیقیدانانی که در گذشته در طیف طرفداران پر و پا قرص انقلاب فرهنگی به حساب می آمدند امروزه داستان دیگری می سرایند و می گویند چگونه به گمراهی کشیده شده بودند و با تمام مسائلی که در چین می گذشت آشنا نبوده اند و نمی دانستند که مردم چقدر زیر ستم اند. مثلا می گویند: «من گمراه شدم. من تمام آن چیزی که جریان داشت را درک نمی کردم و رنجی را که مردم می کشیدند درک نمی کردم». یا با آثار هنری چون فیلم «ویلون قرمز» مواجهیم که بدون اینکه ربطی به چین داشته باشد یک باره صحنه ای نشان می دهد که جوانان گارد سرخ در خانه مردم را می کوبند و آن ها را بیرون می کشند چون می خواهند ویلون قرمز را که «سمبل آزادی هنر و خلاقیت» است پیدا کنند و بشکنند. یا مثلا فیلم «وداع با معشوقه ام» *Farewell My Concubine* که یکی از شاخص ترین فیلم ها از این دست هست. بسیاری از دوستانم و بسیاری از هنرمندان و روشنفکرانی را می شناسم که این فیلم را دو یا دیده اند و با دیدن آن فکر می کنند انقلاب فرهنگی نه تنها پ برای بشریت نبود بلکه جزئی از سرکوب، به ویژه سرکوب روشنفکران و هنرمندان بود.



نمایی از خیابان چین قبل از انقلاب

خوب این فقط یکی از دشواری هاست. چینی ها نه تنها بایست بر معضل و واقعیات سترگ سلطه امپریالیستی که چین را قطعه قطعه و تسخیر کرده بود غلبه می کردند بلکه با تاریخ طولانی فئودالیسم، استثمار گسترده ی دهقانان و صدها یا در واقع هزاران سال فقر و استثمار اکثریت عظیم مردم نیز روبرو بودند که باید آن را محو می کردند. و آنها از دل جامعه ای بیرون می آمدند که به دلیل سلطه ی امپریالیسم و بقایای فئودالیسم از لحاظ فن آوری پیشرفت نکرده بود، و یا فن آوری پیشرفته فقط در چند ناحیه متمرکز بود و بخش اعظم کشور و مردم در عقب افتادگی تحمیلی غرق بودند.

تصور کنید که چینی ها از درون چنین شرایطی بیرون آمده اند و دارند سعی می کنند با جهشی بر فقر و ستم دیدگی توده های مردم چیره شوند ولی یک باره با جنگ گره مواجه می شوند. در سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) به قدرت می رسند و ظرف یک سال وارد گود جنگ با ایالات متحده ی آمریکا در گره می شوند - جنگی که مک آرتور در باره اش می گفت: بگذارید جنگ را به چین بکشیم و وارد چین شویم. از مرزهای عبور کنیم و انقلاب چین را به عقب برگردانیم. این اختلاف بزرگ مک آرتور با ترومن بود. (۲)

به این ترتیب بدون اینکه حتا فرصت یافته باشند که پیروزی شان

سوالم به آزادی اندیشه مربوط است که فکر می کنم با مقوله دگراندیشی و مخالفت مرتبط است ولی می توانیم جدا جدا بحثشان کنیم. ... در حقیقت یکی از دلایل سوالم صحبت هایی است که در مورد حزب و امور دیگر کردید که چقدر افراد شروع می کنند به عادت کردن و جاجوش کردن و تاکید کردید کاملا نیاز به یک موج خروشان بسیار خلاق در میان افراد و در حزب و در میان کمونیست هاست و این که کاربست دائما خلاقانه ی مارکسیسم و اینکه مارکسیسم خودش به عنوان یک علم، یک پدیده ی زنده، در واقع این کار را می کند. وقتی این حرف را می زدید داشتیم فکر می کردم که چقدر این حرف ها فرح بخش است چون به آدم نیرو و بنیه می دهد، اینکه علم ما واقعا چیست و قادر است بزرگترین خلاقیت های ممکن را شکوفا کند

علم ما، مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم تکامل عظیمی را از سر گذرانده، تکاملی که در جریان مبارزه طبقاتی رخ داده است ولی از آن به عنوان سرکوب آزادی هنر و اندیشه یاد می شود. ب.ا: واقعا دوست ندارم مثل صفحه های شکسته چیزی را تکرار کنم

حمل می کرد.

### گسست و فراتر رفتن از الگوی شوروی

**باب آواکیان** ادامه می دهد: اما بُعد مهم دیگر این بود که انقلاب چین بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی بود که در آن اتحاد شوروی سوسیالیستی الگوی انقلاب و ساختن سوسیالیسم بود. این هم یک تضاد دیگر است: ماؤ با بخشی از آن الگو گسست کرد. برای انجام انقلاب در چین، آنها مجبور شدند از الگوی اتحاد شوروی که طبق آن باید در شهرها متمرکز شوید، بر طبقه کارگر تکیه نمایند و در شهرها قدرت را به تصرف در آورید و سپس آنرا به روستاها گسترش دهید، گسست می کردند.

در پی پیاده کردن الگوی مبارزات شهری و پس از تحمل شکست های پی در پی و مواجهه با موانع جدی، خون ریزی ها و راه افتادن



کج کردن پا سنتی بود که قوس پا و انگشتان پای دختران جوان (بین سنین دو و شش) شکسته می شد و سپس با کج کردن پا که درد بسیار داشت از رشد بیشتر آن جلوگیری می شد. این عمل عمدتاً در میان طبقات مرفه انجام می شد. پاهای بسیار کوچک و باریک، زیبا محسوب می شد و راه رفتن یک زن را از دید مردان «زنانه» و زیباتر می کرد. کج کردن پای زنان وابستگی زنان به خانواده های خود، به خصوص به مردان خانواده های آنها تلقی می شد. وقتی انقلاب در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید و جامعه نوین تاسیس شد، کج کردن پا به عنوان یک گام به سوی رهایی زنان ممنوع اعلام شد.

حمام خون و خرد شدن توسط نیروهای دولت چیانگ کایشیک (۳)، ماؤ رویکردی کاملاً متفاوت از الگوی شوروی فرموله کرد که: ما باید از روستاها شروع کنیم، چرا که چین کشوری است عقب افتاده و ما می توانیم جنگ چریکی را در روستاها که محل زندگی اکثریت مردم است شروع کنیم و سرانجام برای تسخیر شهرها آنرا گسترش دهیم. یعنی، کاملاً عکس کاری که در روسیه انجام شده بود. البته در روسیه نیز اکثریت مردم در روستاها زندگی می کردند اما نوع جامعه ی روسیه با چین متفاوت بود. و واقعاً در روسیه امکان راه انداختن جنگ چریکی از طریق روستاها به همان شیوه ی که در چین انجام شد، موجود نبود. اینجا بود که ماؤ می بایست از الگوی اتحاد شوروی بریده و الگوی جدیدی برای انقلاب کردن در چین و به طور کلی در کشورهای شبیه چین طرح کند. که چنین کرد.

و بعد از طی آن مسیر و پیروزی انقلاب و در عمل به قدرت رسیدن با این سوال مواجهه شدند که خوب حالا چه؟ چگونه سوسیالیسم را در چین بنا کنیم؟ شوروی سوسیالیستی آن زمان موجود بود و کمک های مادی و یاری های معینی کرد. اما الگوی شوروی خودش دارای اشکالاتی بود. به علاوه لزوماً مناسب شرایط مشخص کشوری مانند

را جشن بگیرند و آن را تحکیم کنند جنگ بهشان تحمیل می شود و مجبور می شوند در پشت دروازه های خود وارد جنگ با یک نیروی قدرتمند امپریالیستی شوند. با هدف متوقف کردن آمریکا جنگیدند اما در عمل آن را مغلوب کردند. علت عمده ی شکست آمریکا در کره آن بود که چینی ها درگیر شدند و نگذاشتند آمریکا در کره به اهداف خود برسد.

حال خود را جای آن ها بگذارید که دارید تلاش می کنید در چنین شرایطی بر تمامی مشکلاتی که این کشور با آن روبروست فائق آید - کشوری که فقیر و عقب مانده و تحت سلطه امپریالیسم بود با آن نوشته ی معروف در پارک شانگهای که: «ورود سگ ها و چینی ها ممنوع است». این جمله صرفاً بیان تکان دهنده ی واقعیات گسترده ی زندگی در چین آن زمان بود - حتا در شهرها، حتا در میان طبقات تحصیل کرده. بله همان طور که اشاره کردی افراد زیادی بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹ به چین باز گشتند، بسیاری از آن ها و مردم داخل کشور اعم از روشنفکران و دیگران شور و شوق زیادی نسبت به جامعه ی نوین در حال تولد داشتند زیرا داشت بر وضعیتی که چین بین امپریالیست ها تقسیم شده بود و عقب نگاه داشته شده بود چیره می شد و مردم چین و ملت چین می توانستند روی پای خود بایستند و دیگر زیر یوغ این قدرت های خارجی نباشد و غیره.

### تضادها و چالش های راه سوسیالیستی در چین

اما در خود این فرآیند نیز تضادی است که در جمله ماؤ هم نهفته است: «تنها سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد». در واقع یک اظهار نظر متناقض است چون می گوید چین بدون راه سوسیالیستی نمی تواند از زیر فقر و سلطه ی امپریالیسم بیرون آید و این تنها راه برای چین است. می گویم متناقض است چون به معنای آن است که افراد زیادی که واقعا به دیدگاه کمونیستی جذب نشده بودند حامی این انقلاب بودند و حتا حامی در پیش گرفتن راه سوسیالیستی بودند زیرا به طور عینی این تنها راه بود و راه دیگری برای پایان دادن به عقب ماندگی و سلطه امپریالیستی نبود.

از یک سو، واضح است که این وضعیت دارای جنبه ی مثبتی است. باعث می شود که خیلی ها، از جمله کسانی از اقلیت نسبتاً بورژوازی از راه سوسیالیستی استقبال کنند زیرا شانس بیرون رفتن چین از آن وضعیت را فقط در آن می بینند. اما از سوی دیگر، با دیدگاه ناسیونالیستی و بورژوازی به آن می پیوندند. می خواهند که چین به جایگاه شایسته ی خود در جهان دست یابد. نمی خواهند که چین زیر دست و پای خارجی ها لگد مال شود و غیره. قطعاً این خواستی به حق است و باید با آن متحد شد. اما در هر حال متناقض است.

این پدیده نه تنها در بیرون حزب بلکه به مقدار زیادی در داخل حزب کمونیست چین نیز موجود بود. افرادی زیادی به این دلایل به حزب پیوستند و لزوماً به طور کامل از لحاظ ایدئولوژیکی جهان بینی کمونیستی نداشتند و قطب نمایشان واقعا رسیدن به جهان کمونیستی نبود و به انقلاب چین با دیدی انترناسیونالیستی یعنی به عنوان بخشی از انقلاب جهانی و اینکه هر زمان لازم است باید برای انقلاب جهانی فداکاری کرد نمی نگریدند بلکه بیشتر از این منظر به انقلاب می نگریدند که این تنها راهی است که چین می تواند روی پای خود بایستد و به جایگاه شایسته ی خود در جهان دست یابد. خیلی از این افراد سال ها عضو حزب بودند. بسیاری از آنان کادرهای قدیمی راه پیمائی طولانی بودند که فداکاری های بزرگی کرده بودند اما در واقع هرگز کاملاً گسست نکرده و به جهان بینی کمونیستی نرسیده بودند. واضح است که جهان بینی کمونیستی در برگیرنده ی این فکر نیز هست که چین باید یوغ سلطه ی خارجی را می انداخت و فقر و عقب ماندگی را از روستاها ریشه کن می کرد اما خیلی بیشتر از این هاست.

این یکی از دشواره هاست. این تضادها از همان ابتدا در حزب کمونیست چین بود و مبارزه ی درون آن را رقم می زد. اما بُعد دیگر این تضاد این است که هر کس تاثیرات و رد پای جامعه ای را که از درون آن بیرون آمده است با خود حمل می کرد. این در مورد موقعیت چین در جهان و انقلاب نیز صدق می کرد. جامعه نوین چین از دل چین کهنه بیرون آمده بود و نابرابری ها و دیگر علائم تولد را با خود



سنتی چین که مملو از محتوای فئودالی بود نداشتند و از طرف دیگر بدون هیچ انتقادی به تکرار و اقتباس فرهنگ کشورهای امپریالیستی که چین قبل از انقلاب تحت سلطه ی آنان بود ادامه می دادند. حرف مائو این بود: این قالب ما را به جایی که می خواهیم برویم یعنی ساختمان سوسیالیسم نخواهد برد. سوال اینجاست که چگونه باید خود را از آن بیرون بکشیم؟

پس، مائو در مقابله با کسانی قرار دارد که انگیزه ی زیادی برای دگرگون کردن بنیادین کل جامعه وریشه کن کردن روابط نابرابر و تمایزات ستم گرانه ندارند و فقط خواهان ساختن یک کشور قدرتمند هستند. مائو در مقابله با کسانی قرار دارد که حتا اگر به ساختمان سوسیالیسم فکر می کنند راه حلی جز راه و روش اتحاد شوروی در زمان استالین ندارند (بعد از استالین، خروشچف (۶) تعدیلاتی در الگوی قبلی ایجاد کرد اما هنوز جنبه هایی از آن را در زمینه ی ساختمان اقتصاد دنبال می کرد). افزون بر این ها مائو در مقابله با کلیت فرهنگ و روینائی قرار دارد که هنوز روابط کهنه ی گذشته را تقویت می کند. و او در حال آزمایش روش های مختلف برای حل این دشواری هاست.

می گویم «مائو» نه به خاطر اینکه او خودش بود و خودش ولی صادقانه بگویم تا حد زیادی واقعا تنها بود. چون در سطوح رهبری حزب افراد زیادی نبودند که حتا این تضادها را تشخیص بدهند چه برسد به درک این مسئله که راهی که طی می کنند به جای دیگری جز آن چه هدفش را دارند خواهد رسید، یعنی در تحلیل نهائی بازگشت به نوعی سرمایه داری. بلکه چند نفر دیگری هم در رهبری



"اصلاحات ارضی جمهوری خلق چین" به مالکیت صاحبان زمین و حکومت استبدادی شان بر دهقانان پایان داد.

بودند که به مائو و افکارش نزدیک بودند اما مائو عمدتا تنها بود و او بود که می گفت: ما باید راهگشائی کنیم و کار متفاوتی در چین انجام دهیم.

مائو دست به ابتکارات مختلفی از جمله جنبش های آموزش سوسیالیستی زد، که از طریق کانال های حزبی بینش اعضای حزب و توده ها را در باره ی این که چرا نیازمند بنای سوسیالیسم در چین هستند؟ محتوای سوسیالیسم چیست؟ و معنای آن در رابطه با تغییر روابط اقتصادی میان مردم درگیر در تولید، تغییر روابط اجتماعی میان زن و مرد، چیره شدن بر نابرابری های اجتماعی دیگر و زیر و رو کردن ساختارهای سیاسی و فرهنگ کدام است؟ تغییر دهد. اما این روش آموزش سوسیالیستی از طریق کانال های حزبی تنها چند قدمی بیشتر پیش نرفت و واقعا نتوانست به قلب و یا به ریشه ی دشواره رسوخ کند: زیرا نیروهای مختلفی در حال برگرداندن چین به سرمایه داری بودند؛ گیرم سرمایه داری با شکلی کمی متفاوت تر -- معجونی از کپی برداری از آنچه در کشورهای امپریالیستی انجام شده بود و آنچه در اتحاد شوروی کرده بودند که در شرایط چین تکرار آن ها به یقین مساوی با بازگشت به سرمایه داری بود. و مائو به طور روزافزونی این واقعیت را تشخیص می داد.

چین نبود. تشخیص این مسئله زمان برد و کمونیست های چینی فوری به آن پی نبردند. در آن زمان (تحت رهبری استالین) در شوروی تاکید بر توسعه صنایع سنگین بود که به شدت به ضرر توسعه ی کشاورزی تمام شده بود. این الگو حتا برای خود شوروی نیز مشکلات زیادی به وجود آورد و برای چین به مراتب زیان بارتر بود. (۴) پس از تقریبا ده سال تجربه در تلاش برای ساختن سوسیالیسم در چین، در بزنگاهی مائو یک بار دیگر همان کاری را کرد که در دوره ی انقلاب هنگام تبیین راه متفاوتی برای انقلاب چین و کسب قدرت سیاسی ( محاصره ی شهرها از طریق روستاها) انجام داده بود. مائو به این جمعبندی رسید که الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی به دلیل تاکید بیش از حد بر صنایع سنگین دارای مشکلات فراوانی است و جمعبندی کرد که با تاکید بیش از اندازه بر صنایع سنگین، با فدا کردن همه چیز برای آن و به طور یکجانبه صنایع سنگین را توسعه دادن نخواهند توانست دهقانان را وارد مسیر سوسیالیستی کنند و ...

"اصلاحات ارضی جمهوری خلق چین" به مالکیت صاحبان زمین و حکومت استبدادی شان بر دهقانان پایان داد. مائو تلاش می کرد چین را از درون این الگو بیرون بیاورد. «جهش بزرگ به پیش» (۵) که این همه در مورد آن بدگویی می شود برای حل این دشواره بود. زمانی که مائو تلاش کرد از این مدل گسست کنند شوروی ها و افرادی در درون حزب کمونیست چین در مقابل او صف آرائی کردند. دولت شوروی از افراد درون حزب برای فشار آوردن بر مائو استفاده کرد -- نه برای برانداختن وی بلکه برای عقب نشاندنش و برگرداندن اقتصاد چین به الگوی قبلی و زیر سلطه ی شوروی. درست زمانی که چین در جریان جهشی در اقتصاد بود شوروی کمک های فنی اش را متوقف کرد و تمام نقشه های فنی و ابزار آلات خود را بیرون کشید.

پس میرسیم به جایی که مائو در صدد است راهی برای سوسیالیسم در چین باز کند -- درست همانطور که قبلا راهی برای کسب قدرت ترسیم کرده بود. الان در قدرت هستند و او تلاش می کند راهی متفاوت برای ساختمان سوسیالیسم حدادی کند. اما نه تنها شوروی بلکه بخش مهمی از حزب کمونیست چین در مقابل او صف آرائی کرده اند. از یک طرف، آن طور که مارکس می گوید، افق دید بسیاری از آن ها فراتر از افق حق بورژوائی نرفته بود. درک و افق آنها از سوسیالیسم همان بود که دن سیائو پین بعد از به قدرت رسیدن (پس از مرگ مائو و کودتای رویزیونیستی در چین) پیاده کرد -- یعنی، قدرتمند کردن چین حتا اگر قرار است به وسیله ی سرمایه داری باشد. آنها به هیچ وجه این طور فکر نمی کردند که چین چه راهی را باید طی کند که به عنوان بخشی از کلیت مبارزه ی جهانی به کمونیسم برسد. مائو از یک طرف با این پدیده روبروست و از طرف دیگر، با کسانی که سعی می کنند با الگوی شوروی و متدهای

استفاده شده در آن جا (که قبلا در موردش مقداری صحبت کردیم) به بنای سوسیالیسم در چین بپردازند. یعنی اگر هم می خواهند سوسیالیسم بنا کنند با این مدل و روش می خواهند آن را انجام دهند. و مائو در تلاش برای یافتن راهی است که چگونه از این الگو گسست کنند و چه مسیر و روشی را برای بنای سوسیالیسم در چین اتخاذ کنند که درگیری فزاینده و آگاهانه ی توده های مردم جزئی لاینفک از آن باشد. در اوایل دهه ی ۱۹۶۰ مائو در انتقاد به برخی نوشته های استالین در مورد سوسیالیسم می گوید استالین بیش از حد در مورد مسائل فنی صحبت می کند و به اندازه کافی در مورد نقش توده ها در ساختمان سوسیالیسم صحبت نمی کند؛ بیش از اندازه در مورد کادرها، مدیران و پرسنل فنی صحبت می کند، اما به اندازه ی کافی در مورد توده ها و آگاهی صحبت به میان نمی آورد.

پس مائو در تلاش است به چنان الگویی از سوسیالیسم برسد که واقعا توده ها را آگاهانه تر از پیش و به طور مستمر وارد فرآیند بنای سوسیالیسم کند و برای آن می جنگد. این را هم باید در نظر داشته باشیم که در آن زمان نظام آموزشی و فرهنگ و کلیت روبنا دست نخورده و بدون هیچ تغییری از جامعه ی کهنه باقی مانده بود. خیلی ها، از جمله افراد درون حزب کمونیست، مشکل جدی با فرهنگ

جهت گیری جامعه، از جمله جهت گیری رهبران و ساختارهای حزبی را که به دلایل گوناگونی که بحث کردم تبدیل به ماشینی شده بودند برای به عقب، به سوی سرمایه داری بردن جامعه، به چالش بگیرند. تلاش داشتند در روند اداره ی جامعه تغییر ایجاد کنند، توده ها را به درون آن بکشند، مثلا در نظام درمان و بهداشت تغییر به وجود آوردند که فقط برای شهرها و اقشار مرفه نباشد بلکه در تمام مناطق روستائی که توده ها هرگز از درمان و بهداشت برخوردار نبودند گسترش پیدا کند. همه این ها موضوع هائی بودند که در جریان انقلاب فرهنگی مشاجرات سختی به حوش در جریان بود.

فرهنگ و هنری آغاز شد که توده های مردم را با محتوای انقلابی در مرکز آثار هنری تولید شده قرار می داد و نه امپراتورها و شخصیت های گوناگون طبقات بالا و دیگر تم های فئودالی را.



دانشجویان دانشگاه در شهر پکن پوسترهای دیواری بزرگ (تاتزی بانو) را به نمایش می گذارند، شکلی از دموکراسی توده ای که از طریق آن مردم می توانند نظرات خود را در مسائل عمده اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بیان کنند.

### منابع و توضیحات

\*این متن تا سر فصل «انقلاب فرهنگی: اهداف، روش ها و تضادهای آن» با استفاده از ترجمه ی بامشاد میکائیلیان (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱) انجام شده است.

۱- برای آشنائی خواننده را به بخش چهارم سند «کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین- مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا» رجوع می دهیم.

[www.sarbedaran.org/library/manifrcp0909final2010n.htm](http://www.sarbedaran.org/library/manifrcp0909final2010n.htm)

۲- جنگ کره در ۲۵ ژوئن، ۱۹۵۰ آغاز و ۲۷ جولای ۱۹۵۳ به پایان رسید. ژنرال داگلاس مک آرتور فرماندهی سازمان ملل متحد در جنگ کره از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۱ به عهده داشت. هری ترومن رئیس جمهور آمریکا او را از فرماندهی در آوریل سال ۱۹۵۱ برکنار نمود.

۳- چیانگ کایشک، ژنرال مورد حمایت ایالات متحده بود و رهبر گومینتان (حزب ناسیونالیست) بود که در برابر نیروهای کمونیست انقلابی می جنگید. جنگ برای آزادی وارد مراحل مختلف و اغلب پیچیده شد، و در نهایت در ۱ اکتبر، ۱۹۴۹ با پیروزی به پایان رسید.

۴- نگاه کنید به «در باره کمونیسم، رهبری، استالین، و تجربه جامعه سوسیالیستی» گزیده ای از مصاحبه مایکل اسلیت با باب آواکیان که در سال ۲۰۰۵ انجام گرفت. چکیده ی آن نشریه در انقلاب شماره ۱۶۸، در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۹ منتشر شد:

[revcom.us/avakian/on\\_communism-en.html](http://revcom.us/avakian/on_communism-en.html)

۵- نگاه کنید به " پروژه تحریف زدائی از تاریخ... بخش ۹ - جهش بزرگ به جلو چین (۱۹۵۸-۱۹۶۰)، در لینک زیر

[www.sarbedaran.org/hagh/hagh31/h31-socialism9.htm](http://www.sarbedaran.org/hagh/hagh31/h31-socialism9.htm)

[thisiscommunism.org](http://thisiscommunism.org).

۶- نیکیتا خروشچف رئیس دولت در اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۵۶، زمانی که سرمایه داری احیا شده بود، تا سال ۱۹۶۴.

همه ی این حرف ها پس منظر انقلاب فرهنگی را تشکیل می دهد. لازم بود وارد این جزئیات بشوم تا نشان دهم چرا انقلاب فرهنگی ضروری بود. ماؤو در آغاز انقلاب فرهنگی گفت: ما راه های مختلف را آزمایش کردیم تا این دشواره را که در حال کشیده شدن به سوی راه سرمایه داری بودیم حل کنیم.

دانشجویان دانشگاه در شهر پکن پوسترهای دیواری بزرگ (تاتزی بانو) را به نمایش می گذارند، شکلی از دموکراسی توده ای که از طریق آن مردم می توانند نظرات خود را در مسائل عمده اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بیان کنند.

به طورمثال، بنا به نقد ماؤو، در الگوی اتحاد شوروی در کارخانه ها بر مدیریت فردی تکیه می شد در حالی که کارگران، به طور فزاینده و واقعا باید درگیر کارهایی چون اداره ی امور کارخانه ها، توسعه و برنامه ریزی فن آوری و برنامه ریزی تولید شوند. آنها [شوروی ها] مالکیت دولتی برقرار کردند اما در آن چارچوب روابط کهنه را نگاه داشتند و بازتولید کردند. این دشواره ی بزرگ الگوی سوسیالیسم شوروی بود و ماؤو به تدریج و به طور فزاینده این را تشخیص می داد. شوروی ها کارهایی می کردند که در جامعه سرمایه داری بسیار آشناست. مثلا از طرفی چون قطعه کاری و پاداش برای انگیزه دادن به کارگران و بالا بردن تولید استفاده می کردند. و ماؤو معتقد بود که کمک به پیشرفت انقلاب در چین و حمایت از انقلاب جهانی باید منبع عمده ی انگیزش ایدئولوژیک کارگران به بالا بردن تولید باشد.

به همین دلایل ماؤو اعلام کرد که ما باید این چیزها را بیرون بریزیم و تا کنون سعی کردیم از طریق کانال های حزبی، جنبش های آموزش سوسیالیستی به این هدف برسیم اما این ها جوابگو نبودند زیرا ساختارهای حزب و رهبری حزب درکشان از سوسیالیسم چیزی است که ما را در عمل از سوسیالیسم دور می کند. بنابراین اگر این هدف را فقط از طریق کانال های حزبی پیش ببریم در نهایت به هیچ جا ختم نشده و یا به تقویت آنچه در حال حاضر انجام می دهیم منجر خواهد شد. ما به چیزی اساسا متفاوت نیاز داریم که از این قالب گسست کنیم -- روند اقتصاد را دگرگون کنیم، فرآیند تصمیم گیری را در جامعه را دگرگون کنیم، فرهنگ و اندیشه های مردم را دگرگون کنیم. عاقبت ماؤو اعلام کرد: ما بالاخره چنان شکلی را در انقلاب فرهنگی یافتیم که از طریق آن توده ها بتوانند جوانب تاریک ما را افشا و مورد نقد قرار دهند، آن هم به شکل توده ای و از پائین.

### انقلاب فرهنگی: اهداف، روش ها و تضادهای آن

باب آواکیان ادامه می دهد: هدف انقلاب فرهنگی این بود و علت اینکه من تا این حد جزئیات شدم آن است که نشان دهم ماؤو در حال دست و پنجه نرم کردن با چه چالش های حقیقتا عظیم و سخت بود: گسستن جامعه از یک راه و انداختن آن به جاده ای دیگر. هرچند جامعه به یک معنای کلی سوسیالیستی بود اما کشش های گوناگون با سرعت زیاد در حال کشیدن و به عقب بردن آن به سوی سرمایه داری بودند. و ماؤو فهمید که: داریم به جای دیگر می رویم، فرآیند فرسایشی ما را خسته کرده و به جاده سرمایه داری خواهد برد مگر اینکه گسست کنیم.

این کاری است که ماؤو سعی داشت بکند و فهمیده بود که در انجام این کار نمی توان به کانال های متصل حزب تکیه کرد زیرا هنوز در دیدگاه های کهنه و این اندیشه ی بورژوائی گیر کرده است که صرفا باید چین را قوی کرد و به جایگاه شایسته اش در جهان رساند و اگر هم کسانی به فکر سوسیالیسم بودند فقط در حد مدل شوروی بود که خودش بسیاری از شاخص های سرمایه داری را حمل می کرد.

پس ماؤو فهمید که برای حل این دشواره نمی تواند به کانال های حزب تکیه کند و باید به قول او خیزشی از پائین و به شکل توده ای رخ دهد. اینجاست که مقوله جوانان مطرح می شود که اغلب اوقات نیروئی است که آماده است همه چیز را نقد کرده و به چالش بکشد و صرفا در عرف و عادت گیر نکرده است. گارد سرخ به میدان آمد تا

## گزیده ای از پیام های انترناسیونالیستی به یاد آذر درخشان

### پیام مری لو گرین برگ

کمک به فرارسیدن مرحله‌ای نوین در انقلاب کمونیستی - یاری می‌رساند. ... خدمات گرانبهائش را همیشه به یاد و آن را عزیز خواهیم داشت.

### پیام «گروه مانیفست کمونیست انقلابی» (در اروپا)

... ما افتخار و بخت آن را داشتیم که طی سال‌های گذشته و در جریان مبارزه‌ی حیاتی کمونیست‌های جهان برای کمک به آغاز مرحله‌ی نوین انقلاب پرولتری، با رفیق آذر آشنا شویم. وی با اشتیاق درگیر مبارزه تئوریک بر سر سنتز نوین و تئوری‌های کمونیستی می‌شد، که توسط رفیق آواکیان تدوین شده بود. در همان حال که درگیر جنگ با بیماری سرطان بود و این بیماری او را سخت رنجور کرده بود تلاش می‌کرد که در این بحث‌ها نقشی کامل داشته باشد و به مبارزه برای آینده‌ی جنبش کمونیستی انقلابی خدمت کند.

در مبارزه برای چیره شدن بر مشکلات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی واقعی که جنبش انقلابی در ایران و جهان با آن روبرو بود، رزمنده ای خستگی ناپذیر بود. او با استواری از دستاوردهای بزرگ پرولتاریای بین‌المللی در انقلاب کردن دفاع میکرد و مصمم بود که جزئی از فرآیندی باشد که می‌خواهد بر ضعف‌های درجه دوم انقلاب‌های گذشته فائق آید، به کمونیست‌ها و توده‌ها کمک کند که در انقلاب‌های آینده بهتر عمل کنند و جوامع جهانی بخش سوسیالیستی برقرار کنند که بهتر از جوامع سوسیالیستی گذشته باشند. ... گروه مانیفست کمونیست انقلابی (اروپا) - ۸ ژوئن ۲۰۱۲

### پیام رادا دسوزا

... اول بار او را در سال ۲۰۰۶ دیدم. در راهپیمایی کارزار زنان از آلمان به لاهه. ... این راهپیمایی یکی از لذت بخش ترین و برجسته ترین رخدادهایی بود که در آن شرکت داشتم. برای من یک همبستگی سه‌گانه بود؛ همبستگی ضربدر سه: با زنان، با مردم ایران و با مردمی که علیه امپریالیسم و برای آزادی مبارزه می‌کنند. آذر در مرکز تمام این سه مبارزه بود. به یاد دارم که یکی از بی‌تکلف‌ترین آدم‌های راهپیمایی بود اما بسیار استوار و قوی بود. ... گفته می‌شود وقایع دایره وار مسیری را طی کرده و به نقطه اول باز می‌گردند. این در مورد مبارزات ما، چه در هند، ایران یا اندونزی نیز مصداق دارد. مجله تایم در سال ۱۹۸۹ نوشت کمونیسم مرده است. امروز می‌گویند مارکسیسم بازگشته است. سرمایه داری پایان تاریخ اعلام شده بود، اکنون به لرزه افتاده است. گفته می‌شد بعد از جنگ‌های جهانی دیگر امپریالیسمی در کار نیست. اکنون همه از آن صحبت می‌کنند. چطور می‌شود که دایره دوباره به نقطه اول باز می‌گردد؟ چطور می‌شود مبارزاتی که شکست خورده اعلام شده بودند، احیاء شده و از نو سر بلند می‌کنند؟ البته به این دلیل که هنوز زنان رنج می‌برند، هنوز مردم جهان تحت ستم‌اند. اما همچنین به این دلیل که کسانی چون آذر در دوره‌های تاریک و سخت، استوار می‌ایستند. زمانی که جهان مبارزات آنان را شکست خورده و تمام شده اعلام می‌کرد هرگز متزلزل نشدند و یا به دام پدرسالاران و دولت‌های پدرسالار نیفتادند. آرام و صبورانه به کار خود ادامه دادند و زمانی که موج برگشت آنان آنجا، در مرکز کل ماجرا قرار داشتند.

اطرافمان را نگاه کنیم! همه جا موج در حال بازگشت است. گوئی سال‌های «قیومیت» (توضیح: قیومیت امپریالیسم انگلیس بر دولت‌های آسیا) است. همه جا جنگ‌های امپریالیستی جاریست؛ دولت‌ها را از هم می‌گسلند و درست مانند سال‌های «قیومیت» سیاست تغییر رژیم را دنبال می‌کنند. و زنان مانند همیشه روی خط آتش میان این‌ها، میان اسلام‌گرایان و امپریالیست‌ها قرار گرفته‌اند. آذر این خط آتش را خوب می‌فهمید، از جمله به این دلیل که آن را می‌شناخت و زندگی‌اش کرده بود. در این جا که برای جشن زندگی‌اش جمع شده‌ایم بهترین طریق گرامی‌داشت او این است: جایی بایستیم که او ایستاده بود - روی خط آتش! و بگوئیم، نه به بنیادگرایان و نه به امپریالیست‌ها. این بهترین راه یادمان آذر است. ۸ ژوئن ۲۰۱۲

با تاسف و دردی عمیق از مرگ رفیق محبوب‌مان، آذر درخشان، با خبر شدم. او نه تنها بخشی از مردم ایران بلکه جزئی از مردم همه جای دنیا بود و متعلق به هر جا که علیه بی‌عدالتی و دهشت‌های جهان کنونی مبارزه است. ...

آذر به عنوان یک کمونیست با تمام وجود علیه ستم بر زن و رهایی کامل زنان مبارزه می‌کرد و این نبرد را بخشی تعیین کننده از مبارزه برای رهایی تمام بشریت از هر گونه شکل ستم و استثمار می‌دید. سخنان او را در بنیاد پژوهش‌های زنان (واشنگتن) شنیدم و در آن‌جا مبارزه‌ی او را علیه طیفی از گرایش‌های نادرست دیدم: علیه نسبیت‌گرایی فرهنگی و فمینیسم بورژوازی؛ علیه تئوکراسی اسلامی و آنانی که با آن مماشات می‌کنند و هم‌چنین علیه این درک مخرب که گویا سرمایه داری امپریالیستی غرب می‌تواند نجات بخش زنان باشد. ... در سال ۲۰۰۷ به نیویورک آمدم. در این‌جا در «کتاب‌فروشی انقلاب» سخن‌رانی کرد و با مطبوعات مصاحبه. مانند امروز، آمریکا در حال تشدید تحریکات جنگی‌اش علیه ایران بود و آذر مصمم بود با تصور غالب که گوئی ماجرا فقط دو طرف دارد (یک طرف تئوکراسی اسلامی و دیگری آمریکا) مقابله کند. در مصاحبه‌ی رادیویی‌اش گفت: «در مطبوعات آمریکا صدای مردم ایران تقریباً به طور کامل غایب است ... ما نیازی به آن نداریم که آمریکا ما را نجات دهد ... ما می‌خواهیم خودمان در مورد آینده‌مان تصمیم بگیریم. ما می‌خواهیم خودمان با دشمنان بومی‌مان بجنگیم.» چنین صدائی، پیش از آن، در آمریکا شنیده نشده بود. صدائی که مردم را هم به چالش می‌کشید و هم الهام می‌بخشید.

من به عنوان یکی از اعضای حزب کمونیست انقلابی آمریکا می‌خواهم اندوه بزرگ رفقای این‌جا را به خاطر از دست دادن این رفیق اعلام کنم؛ کمونیست پرشوری که زندگی خود را وقف مبارزه برای رهایی بشریت کرد، جنگید تا دیگران را نیز جذب این راه کند و تا آخرین لحظات عمرش هر چه می‌توانست برای این هدف انجام داد. برای همین خاطر‌هاش را گرامی می‌داریم و به او افتخار می‌کنیم. رفیقمان آذر آینده درخشانی را که برایش می‌جنگید ندید اما تعهد کامل و نقش رهبری‌اش آن را نزدیک‌تر کرده است. مری لو گرین‌برگ - ۴ ژوئن ۲۰۱۲

### پیام گرایش مانوئیستی در ترکیه، حامیان و مروجین «سنتز نوین»

... صفوف جنبش کمونیستی انقلابی و دیگر نیروهای انقلابی در ترکیه او را به عنوان مبارز پیشاهنگی می‌شناختند که با اشتیاق آماده بود خود را وقف وظایف دشوار نماید تا جنبش‌مان پیشروی کند. ما او را در صحنه مبارزات بی‌شمار می‌دیدیم. همیشه با روحیه‌ی شور و اشتیاق انقلابی درگیر مبارزه می‌شد و با حداکثر فداکاری به مسائل و وظایف جنبش‌مان می‌پرداخت. در نبردهای خیابانی، در مناظره‌ی تئوریک یا در رهبری توده‌ها برای رویارویی با محدودیت‌های ایدئولوژیک و زنجیرهای اسارتشان، رفیق آذر همیشه به رفقای ما زندگی می‌بخشید و به افراد ما کمک می‌کرد که پیشروی کنند.

رفیق آذر، در صفوف ما احترام زیادی داشت؛ به ویژه به این دلیل که در مورد اشتباهات و ضعف‌های جنبش‌مان، هر آن چه که باشند، چه در زمینه شکست انقلاب ایران یا حتا مهم‌تر از آن در زمینه‌ی تجربه‌ی جهانی‌مان، به طور جدی و پیگیر و با هدف چیره آمدن بر آن‌ها، مطالعه و تحقیق می‌کرد. اخیراً، با وجود آنکه بیماری جسمش را ضعیف کرده بود، در مبارزات حول «سنتز نوین» شرکت می‌کرد - مبارزه‌ای که در زمینه جمع‌بندی صحیح از موج اول انقلاب جهانی پرولتری و گذر به ورای آن درگیر است و در «سنتز نوین» باب آواکیان نظریه‌پردازی شده است.

طبق معمول، در این مبارزه نیز، با ماتریالیسم انقلابی و امیدواری انقلابی شرکت می‌کرد؛ با این جهان آن طور که واقعاً هست روبرو می‌شد و اطمینان داشت که می‌توان آن را تغییر داد. در نتیجه، گام به جلو می‌گذاشت و تا هر آن جا که می‌توانست به این فرآیند - فرآیند

## آذر درخشان تا آخرین دم روی صحنه بود

### تراب حق شناس

چه نام مستعار شایسته ای داشت. مبالغه آمیز نبود. هم آذر بود از آن نوع (به گفته حافظ) "که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست" و هم در محیط تیره و سراپا ستم و تبعیض کنونی، درخشان بود. زبان او گویای مبارزه و وسیع ترین قشر ستمدیده ایران و جهان یعنی زنان بود. اهل فکر بود، تک ساحتی نبود، در قالب ویژه و محدودی نمی خواست اسیر باشد. مسأله زنان را جدا از مردان و کل جامعه و تاریخ طبقاتی آن تلقی نمی کرد. به ریشه ها دست می برد، رادیکال بود.

در یک سال گذشته که بارها شانس عیادت از او را داشتیم، هر بار، با روحیه ای شکیبا، امیدوار و رزمنده روبرو می شدم و از او می آموختم. بیماری را که به آخرین مراحلش رسیده بود به مسخره می گرفت. به خاطر درمان زخمی که در روده پدید آمده بود شیمی درمانی را متوقف کرده بودند و سرطان جلو می رفت. با تبسم می گفت: "حالا ببین تا کجاها تشریف می بره!" در عین درد، چهره اش به هیچ رو ترحم آمیز نبود. نادر بود چنین روحیه ای. همان که ما دل بستگان به کمونیسم سخت بدان نیاز داریم. در برخورد، هم زبان انتقاد داشت و هم زبان تفاهم و تشویق. مطالعات و اطلاعاتش پیرامون جنبش زنان در ایران و جهان گسترده بود و می توانم بگویم ژرف. این جنبش را صرفاً در فعالیت سیاسی و مبارزه با مرد سالاری و احکام دینی نمی دید، بلکه آثار ادبی و هنری زنان (شعر، رمان، فیلم و نقاشی) را نیز بعدی از این جنبش می دانست و حتی می توانست آن ها را به نقد و ستیجش بگذارد. در طرح آرا و نظراتش جسور و صادق بود. از هیچ وسیله ای برای دانستن، ارتباط برقرار کردن غافل نبود. وقتی در صحبت با نکته ای جالب رو به رو می شد گل از گلش می شکفت و گویی درد جانگاز را فراموش می کرد. جمعی و تشکیلاتی کار می کرد.

سوم مارس امسال به کتاب "زنان سال صفر" (گزیده مقالات و سخنرانی ها و مصاحبه های او) جایزه پوران بازگان اهدا گردید و از نویسندگان و مبارزه پیگیرش تقدیر شد. او که با همی ستودنی و با همکاری دوستانه، اکپ پزشکی از بیمارستان به مراسم آمده بود در آخرین حضور عمومی خویش چنین گفت: [youtube.com/watch?v=xQ9THup9KAU](https://www.youtube.com/watch?v=xQ9THup9KAU)

این ضایعه را با اندوه فراوان به رفقایش در حزب کمونیست ایران (م. ل. م.)، در سازمان زنان ۸ مارس - ایرانی افغانستانی، به خانواده، نزدیکان و دوستانش، به جنبش زنان ایران، به رهبران خستگی ناپذیر راه کمونیسم تسلیت می گویم. دیروز ۲۶ مه ۲۰۱۲ در سالگرد کمون پاریس، در پراشلز، جایش را خالی کردیم. مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان، مبارزه، رهایی بخش زنان آتش ها به پا خواهد کرد، آذرها خواهد آفرید همه درخشان. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق / در سینه های مردم عارف مزار ماست. از طرف اندیشه و پیکار: تراب حق شناس ۲۷ مه ۲۰۱۲

## پیام حزب کمونیست ایران در مراسم یادمان آذر درخشان در پاریس

به حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

رفقای عزیز!

میتوان در فقدان رفیق آذر درخشان سوگواری نمود به ماتم نشست و درخویشتن خویش فرو رفت. میتوان هم اما اندوهگین گشت ولی در خویش فرو رفت و آن آمل، آن افق و آن راه سترگی را مادیت بخشید که رفیق آذر تا آخرین لحظات زندگی پربارش بر آنها پای فشرد. بدون تردید همه ما دومین را انتخاب می کنیم.

تردیدی نیست که فقدان او ضایعه ای بس عظیم است، برای همه آنانیکه از خلال نوشته هایش او را شناختند، همه آنانیکه هم پای او رزمیدند، برای همه آنانیکه همدوش او نوشتند، خواندند، جنگیدند و صمیمیتش را از آن خویش ساختند.

تردیدی نیست که جنبش کمونیستی و جنبش رهایی زنان یکی از رزمندگان پرشور خود را از دست داد، آنهم در هنگامه ای که نیاز به جنگنده گانی از جنس او بیش از همیشه احساس می شود و این را به جد می گویم. بسیاری از ما فریاد پرتین و خشم آلود او را در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در انتهای مارش ۵ روزه کارزار زنان فراموش نمی کنیم، آن زمان که خطاب به جانان اسلامی فریاد میزد: «در مقابل شما زن ستیزان جمهوری اسلامی صد ها زن ایستاده اند. در مقابل شما نسلی از زنان ایستاده اند که روز زن سال ۵۷ به خیابان آمدند تا به حکم حجاب اجباری خمینی شما اعتراض کنند. آنان به شما گفتند که نخواهیم گذاشت که آرامش ببینید. آنان به شما گفتند که حاشا اگر با نظام ارتجاعی شما لحظه ای آشتی کنند. شما آنان را سرکوب کردید. اما امروز نسل های دیگر نیز به صفوف ما پیوسته اند، نسل جدیدی که مانند موجی از پشت آمده و موج ما را به جلو رانده است. با این حال باید به شما گفت عمرتان بر باد است.»

و رفیق آذر یکی از آن زنان سال ۵۷ - سال صفر - بود و یکی از آنانی که شانه هایش را بر گام های نسل بعد خویش قرار داد که بر فراز شانه او، این رزم را به پیش رانند. نقطه عزیمت رفیق آذر در برخورد به فرودستی زنان از موضع کمونیسم بود. بی جهت نبود که نوشت: «... زنان کمونیست روابط اجتماعی که زنان را به بند کشیده را به مصاد می طلبند. این زنان تلاش میکنند به زنان ستمدیده توضیح دهند که راز این روابط اجتماعی چیست که در آن جایگاه او این قدر فرو دست است و این که این روابط اجتماعی چگونه به یک روابط تولیدی استثمارگرانه متصل می باشد که همان نظام سرمایه داری است.»

در عین حال نقطه عزیمت رفیق آذر در برخورد به فرودستی زنان از موضع انقلاب بود. بی جهت نیست که شلاق بی رحم انتقادش را بر کمپینیان فرود آورد، آنانی که به عبث در تلاش بودند که دره عمیق میان زنان سال صفر و سرکوب کنندگان آنان را پر کنند. و درست از موضع انقلاب است که عمیقاً بر این باور است که، «بدون متحد کردن اکثریت جامعه و متحول کردنشان انقلاب اجتماعی را نمی توان سازمان داد.» این روحیه وحدت طلبانه شاید یکی از برجسته ترین خصوصیات رفیق آذر بود.

همه اعضای حزب کمونیست ایران با شما، با خانواده و بستگان رفیق آذر عمیقاً هم دردییم. او در ما زنده خواهد ماند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - ۲۰۱۲/۶/۸

کلیه ی پیام ها به مناسبت درگذشت رفیق آذر درخشان در شماره ی ویژه ی نشریه «هشت مارس» انتشار یافته و در لینک های زیر قابل دسترس می باشند:

[sarbedaran.org/archives/payam\\_azar/index.htm](http://www.sarbedaran.org/archives/payam_azar/index.htm) و [8mars.com/brows.php?catId=1127&pagn=1](http://8mars.com/brows.php?catId=1127&pagn=1)

## نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)

تارنمای حزب : [www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

پست الکترونیکی: [haghighat@sarbedaran.org](mailto:haghighat@sarbedaran.org)

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح به آدرس زیر رجوع کنید:

<http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService/>

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح، فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

[aworldtowinns@yahoo.co.uk](mailto:aworldtowinns@yahoo.co.uk)